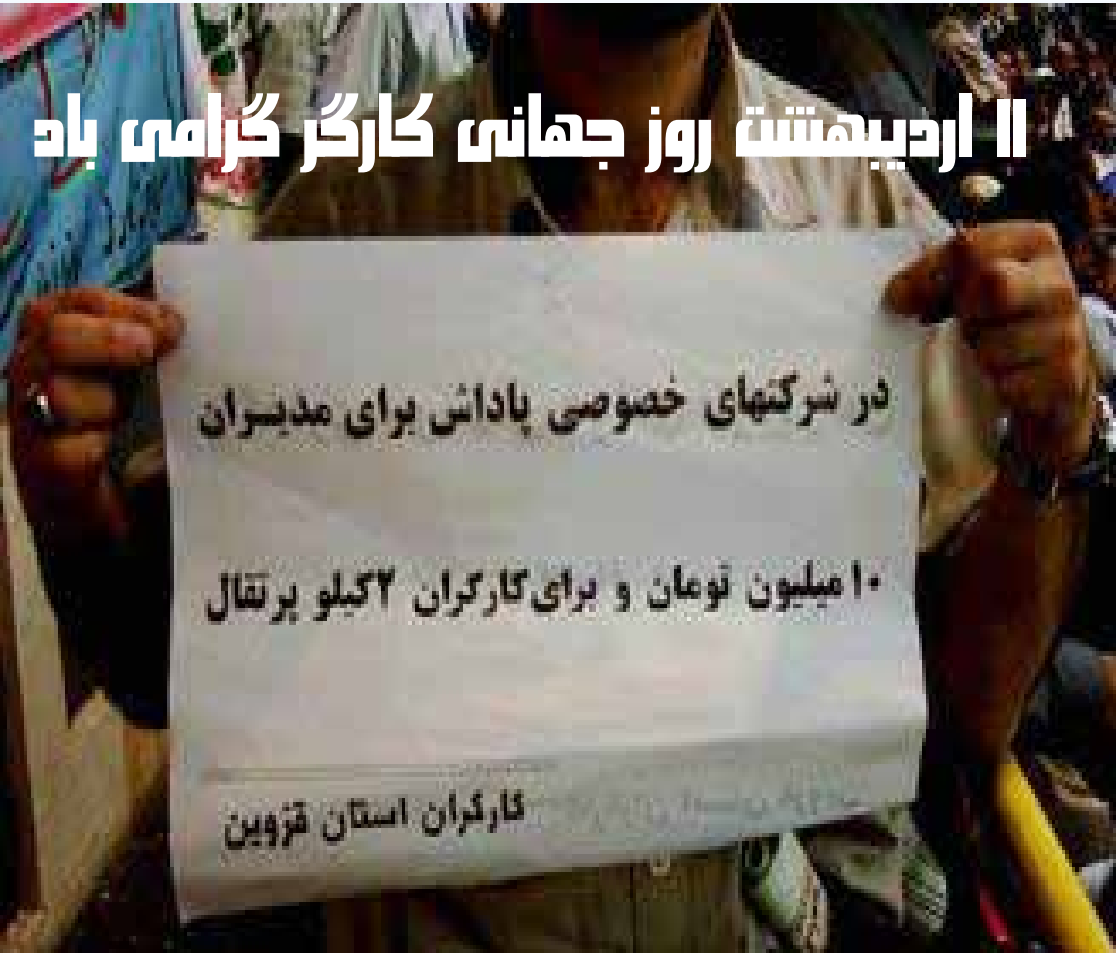




## ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگر گرامی باد



به مناسبت شهادت معلم گرامی خانعلی، در ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰

## روز معلم گرامی باد



### مقالات دیگر

- ✘ بحران هسته‌ای رژیم مطلقه فقهتی... (سر مقاله)
- ✘ چه شد که در ژنو ۳ رژیم مطلقه فقهتی...
- ✘ معضل مدرنیته و توسعه در ایران - ۱
- ✘ میلاد علی امام انسانیت و امام حسین... - ۱
- ✘ کار «کالا» نیست - ۳
- ✘ مبارزه دانشجویی...
- ✘ مدل های سه گانه استراتژی ۱۵۰ ساله - ۲
- ✘ کدامین اسلام با کدامین شریعتی - ۳
- ✘ مستضعفین یا طبقه کارگر؟ - ۱
- ✘ جنبش صد ساله کارگری - ۱
- ✘ بحث شناسی - ۱۱
- ✘ آزادی و دموکراسی - ۹
- ✘ تفسیر سوره مطفقین - ۵
- ✘ نهج البلاغه علی، قرآن ناطق - ۴
- ✘ جلسات پالتاکی - ۱

# بحران هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای

## در کانون داغ تضادهای داخلی و منطقه‌ای و جهانی

بنابراین با عنایت به نکات فوق است که برای ما امکان تحلیل مکانیکی از بحران هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای که در این زمان - به صورت یک زلزله ژئوپولیتیک درآمده است و تمامی تضادهای داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی را تحت تاثیر خود قرار داده است - وجود ندارد مگر اینکه این پروژه را در چارچوب استراتژی صدور انقلاب رژیم مطلقه فقه‌ای در طول ۳۶ سال گذشته تبیین و تفسیر نماییم و از آنجائیکه در طول ۳۶ سال گذشته سه پروژه اشغال سفارت آمریکا و جنگ ۸ ساله و پروژه هسته‌ای تعیین کننده چارچوب استراتژی صدور انقلاب رژیم مطلقه فقه‌ای بوده است، در نتیجه تا زمانی که ما این پروژه را در کنار دو پروژه اشغال سفارت آمریکا و جنگ ۸ ساله تبیین نکنیم، هرگز نمی‌توانیم در این رابطه به یک تحلیل علمی و مشخص دست پیدا کنیم.

بنابراین سه پروژه «اشغال سفارت آمریکا» در ۱۳ آبان ۵۸ و «جنگ ۸ ساله بین دو رژیم بعثی صدام و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و قبول قطعنامه آتش بس شورای امنیت در تابستان ۶۷ در این رابطه» و بالاخره «پروژه انرژی هسته‌ای» برای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بیش از آنکه سه حادثه و سه واقعه باشد، سه فرایند استراتژی از پیش برنامه ریزی شده صدور انقلاب رژیم مطلقه فقه‌ای

از آنجائیکه بحران هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران موضوعی نیست که به صورت مکانیکی یک شبه تکوین پیدا کرده باشد و ریشه در ماهیت و سیاست و استراتژی بلند پروازانه و هژمونی طلبانه این رژیم در طول ۳۶ سال گذشته حیات سیاسی خود دارد، به همین دلیل هر چند به صورت مشخص از بعد از پایان جنگ ۸ ساله توسط هاشمی رفسنجانی یا دولت پنجم و ششم با هماهنگی خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش این پروژه خامانوسوز اقتصادی و سیاسی تکوین پیدا کرد ولی از همان زمان هدف رژیم مطلقه فقه‌ای از تکوین این پروژه تحت مدیریت هاشمی رفسنجانی - خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش، بیمه کردن استراتژیک نظام مطلقه فقه‌ای در چارچوب سیاست هژمونی طلبانه این رژیم در سطح منطقه حساس ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیکی خاورمیانه و ایجاد موازنه قدرت با رژیم کودک‌کش و اشغالگر و متجاوز اسرائیل در چارچوب تعیین جایگاه ویژه در طرح خاورمیانه بزرگ امپریالیسم آمریکا بود.

چراکه رژیم مطلقه فقه‌ای از آغاز تکوین خود در چارچوب شعار «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» و شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» و استراتژی صدور انقلاب فقه‌ای خود، تلاش کرده است تا در این رابطه با ایجاد هلال شیعه از خلیج فارس تا دریای مدیترانه، رهبری و هژمونی این هلال را در چنگ بگیرد که نخستین مولود این استراتژی هژمونی طلبانه و بلند پروازانه رژیم مطلقه فقه‌ای ایران در طول ۳۶ سال گذشته، آرایش صف بندی دو جریان شیعه و سنی دولتی در منطقه می‌باشد که باعث به محاق رفتن تضاد و مبارزه خلق فلسطین با رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل شده است و به موازات آن، بستر ساز جایگزین شدن جنگ شیعه و سنی به جای مبارزه با صهیونیسم و امپریالیسم گردیده است.

آنچنانکه این امر باعث گردیده تا با استمرار حیات این رژیم در طول ۳۶ سال گذشته توسط رشد تضاد آنتاگونیستی شیعه و سنی و به راه افتادن جوی خون شیعه‌کشی و سنی‌کشی از جنوب شرقی آسیا تا شمال و غرب آفریقا، تضاد صهیونیسم و امپریالیسم در منطقه خاورمیانه به مرحله دوم و سوم سقوط کند که صد البته مبارزه حق طلبانه خلق مظلوم فلسطین نخستین قتل این جابجائی تضادها در طول ۳۶ سال گذشته شده است.

هر چند رژیم مطلقه فقه‌ای در راستای این استراتژی هژمونی طلبانه خود در منطقه، کوشش کرده است تا با حمایت موشکی و مالی و سیاسی از جناح حماس در نوار غزه و ایجاد کردن شکاف بین این جریان با جریان غالب و خودمختار غرب رود اردن تضاد خلق فلسطین با رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل را هم به استخدام استراتژی خود درآورد، ولی فونکسیون اختلاف بین جناح‌های رهبری خلق فلسطین در طول ۳۶ گذشته نشان داده است که در تحلیل نهائی همه این‌ها در خدمت سیاست منطقه‌ای امپریالیسم و صهیونیسم می‌باشد و هرگز رژیم مطلقه فقه‌ای از این نم‌افتاده نتوانسته است به صورت فرصت طلبانه برای خود کلاهی بدوزد.

می‌باشد که این رژیم از بعد از اینکه دریافت نمی‌تواند حیات سیاسی و استراتژی صدور انقلاب خود را در چارچوب زندگی در شکاف بین تضادهای بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی پیش ببرد، کوشید در چارچوب این سه پروژه به حل تضادهای داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی خود بپردازد و از آنجائیکه هر کدام از این سه پروژه اشغال سفارت آمریکا و جنگ ۸ ساله و انرژی هسته‌ای تاریخ مصرف مشخصی داشته و دارد، طبیعتاً رژیم مطلقه فقه‌ای قبل از اینکه فاتحه و الرحمان این پروژه‌ها توسط «نوشیدن زهر» یا به عبارت دیگر «نرمش قهرمانانه» اعلام کند، تلاش کرده و تلاش می‌کند تا با جایگزین کردن پروژه‌ای دیگر به عنوان یک فرایند جدید در چارچوب استراتژی صدور انقلاب خود جهت حل تضادهای بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی و درون جناحی جناح‌های حاکم قدرت حیات سیاسی خودش را در داخل و منطقه و بین‌المللی استمرار بخشد.

آنچنانکه در این رابطه مثلاً زمانی که جام زهر شکست پروژه اشغال سفارت آمریکا در چارچوب توافق الجزایر پس از ۴۴۴ روز، بالا کشید قبل از آن توسط ورود نظامی به خاک عراق جنگ بین خود و رژیم متجاوز و مستبد بعثی صدام حسین را از حالت جنگ بین دو قطب و بین دو کشور ایران و عراق خارج کرده بود و در سطح منطقه و بین‌المللی و حتی داخلی توسط این جنگ یک آرایش جدید تضادها بوجود آورده بود و در سایه طوفان این بحران ورود نظامی به خاک عراق بود که به راحتی توانست در شبی که ریگان وارد کاخ سفید شد و جناح دموکرات‌های آمریکا در پای جناح محافظه کار توسط پروژه سفارت ذبح شده بودند، جام زهر شکست پروژه اشغال سفارت آمریکا توسط توافق سیاه الجزایر به سر بکشد بدون آنکه آب از آب تکان بخورد.

البته این زهر در زمانی توسط رژیم مطلقه فقه‌ای نوشیده شد که این رژیم در طول ۴۴۴ روز معرکه گیری اشغال سفارت آمریکا حداکثر بهره برداری خود جهت حل تضادهایش با جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک و جنبش سیاسی داخلی ایران جهت سرکوب آن‌ها و در راستای تثبیت قدرت خود از این معرکه گیری کرده بود. بطوریکه در چارچوب این پروژه بود که رژیم مطلقه فقه‌ای توانست پروژه کودتای فرهنگی تحت عنوان انقلاب فرهنگی با معماری فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش به لحاظ نرم افزاری و سخت افزاری، جنبش رو به اعتدالی دانشجویی ایران را سرکوب تاریخی بکند و تقریباً برای سی سال خیال خود را از هژمونی جنبش دانشجویی ایران بر جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی و جنبش دموکراتیک که در سال ۵۸ پس از

انقلاب ۵۷ و موج سواری رژیم مطلقه فقه‌ای بر این انقلاب می‌رفت تا با تثبیت این هژمونی بر جنبش‌های سه گانه انقلاب ضد استبدادی بهمین ۵۷ مردم ایران را وارد ریل حقیقی و دموکراتیک خود بکند، راحت کند.

چراکه توسط پروژه ننگین و سیاه کودتای فرهنگی بهار ۵۹ بود که تا سال ۶۴ این کودتای به صورت خزنده و نرم افزاری چشمه جنبش دانشجویی ایران را خشکانید و آنچنان ضربه کاری توسط این کودتای ننگین بر جنبش دانشجویی وارد شد که تا این زمان جنبش دانشجویی ایران گرفتار درد ترکش‌های نرم افزاری و سخت افزاری آن کودتای سیاه می‌باشد. هر چند در قیام تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران تلاش کرد یک بار دیگر به بازتولید حیات سیاسی و تشکیلاتی و تاریخی و اجتماعی خود بپردازد و مانند ققنوسی از خاکستر کودتای فرهنگی ۵۹ - ۶۴ سر بر کشد، ولی به علت ضعف مدیریت و ضعف تشکیلات و ضعف استراتژی و تاکتیک محوری جنبش دانشجویی که بستر ساز سرکوب این جنبش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و حمایت دولت هفتم محمد خاتمی شد، این جنبش نتوانست تا خرداد ۸۸ به جایگاه تاریخی خود دست پیدا کند.

توسط این کودتای نرم افزاری و سخت افزاری زیر چتر پروژه اشغال سفارت آمریکا بود که رژیم مطلقه فقه‌ای توانست جنبش اقلیت‌های قومی کرد و عرب و ترکمن و بلوچ را سرکوب کند و با جناح‌های داخلی قدرت از لیبرالیست‌های مذهبی و ملی گرفته تا جناح خلق مسلمان شریعتمداری و بنی صدر تسویه حساب نماید و بن بست مبارزاتی و تاکتیکی و استراتژی و سیاسی در سازمان‌ها و تشکیلات گروه‌های سیاسی فعال از فدائیان خلق گرفته تا مجاهدین خلق و غیره بوجود آورد بطوریکه شقه شدن تشکیلات فدائیان خلق - به عنوان بزرگترین تشکیلات اپوزیسیون در آن زمان - یکی از میوه‌های شوم پروژه اشغال سفارت آمریکا بود، همان شقه شدنی که دیگر این تشکیلات تا این زمان نتوانسته است در زیر تاثیر آن کمر راست کند. آنچنانکه آبشخور بحران استراتژیکی که سازمان مجاهدین خلق را امروز به فلاکت سیاسی و تشکیلاتی کشانیده است ریشه در همان ناتوانی این تشکیلات در برخورد با سناریوی از پیش تعیین شده اشغال سفارت آمریکا دارد.

بنابراین در این رابطه است که آنچنانکه میرزاخان آقاسی وزیر «قنات دوست» محمد شاه قاجار به مقنی ته چاه (که در حال توهین کردن و ناسزا گفتن به میرزا آقاسی بود) گفت اگر پروژه‌های اشغال سفارت و جنگ و انرژی هسته‌ای برای مردم ایران آب نشد، برای رژیم مطلقه

جدید قرار دهد، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم مرتجع عربستان سعودی هر دو تلاش می‌کنند تا تمامی تضادهای تاریخی و سیاسی و مذهبی و نفتی خود را در منطقه را از کانال این جنگ داخلی حل نمایند. تا آنجا که به علت خودبزرگی‌های کشور و مردم یمن و حوثی‌های یمنی و به علت نفوذ یمنی‌ها در ارتش و نهادهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی عربستان همراه با حمایت لجستیکی و تشکیلاتی رژیم مطلقه فقهاتی و عدم توانایی ارتش رژیم مرتجع عربستان در انجام یک جنگ درازمدت و فرسایشی و چریکی و غیر منظم در یمن، نه تنها تمامی منابع انرژی و چاه‌های نفت اقتصاد غرب در عربستان به چالش کشیده شده است، حتی موجودیت حکومت و کشور عربستان در خطر می‌باشد بطوریکه در صورت ورود زمینی عربستان به خاک یمن و تبدیل جنگ داخلی یمن به یک جنگ غیر منظم و موشکی امکان نابودی تاسیسات نفتی عربستان و خارج شدن نفت عربستان از چرخه اقتصاد امپریالیسم غرب و سقوط رژیم مرتجع عربستان و شروع فرایند جدید تقسیم بازتقسیم بین‌المللی در مرحله جنگ سرد یا گرم جدید جهانی امری خارج از تصور نمی‌باشد، لذا همین امر است که باعث گردیده تا موضوع جنگ داخلی یمن تمامی تضادهای دیگر منطقه و بین‌المللی را تحت الشعاع خود قرار دهد.

ثالثاً از بعد از اینکه از تابستان سال گذشته با طوفان تهاجم داعش توسط حمله و اشغال همزمان سه استان عراق تمامی تضادهای منطقه‌ای و بین‌المللی تحت الشعاع سونامی ظهور داعش قرار گرفت، از آنجائیکه نه قدرت‌های منطقه‌ای از جمله دولت عراق و نه قدرت‌های امپریالیستی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا به علت شکست در تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳ و تهاجم به افغانستان در سال ۲۰۰۰ توان مقابله زمینی با سونامی ظهور داعش نداشتند و با عنایت به اینکه نوک پیکان تهاجم داعش در مقابله با شیعه دولتی و فقهاتی و شیعه کثی به معنای اعم آن قرار داشت، این امر باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهاتی در چنین خلاء نظامی با دخالت همه جانبه در جنگ با داعش در عراق و سوریه و لبنان مانند گذشته اقدام به موج سواری بکند و بدین ترتیب هژمونی جنگ با داعش را در دست بگیرد و در این چارچوب است که رژیم مطلقه فقهاتی توانسته است در سایه پیروزی‌های نظامی بر داعش در عراق و سوریه و لبنان، موجودیت سیاسی خود را به عنوان یک قدرت منطقه به اردوگاه سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا تحمیل نماید.

لذا این جایگاه جدید سیاسی و نظامی رژیم در منطقه باعث گردیده است تا امپریالیسم جهانی در نقشه آینده منطقه خاورمیانه جهت توازن

فقهاتی نان گردید و به همین دلیل رژیم مطلقه فقهاتی در زمانی حاضر به «نوشیدن زهر» و «نرمش قهرمانانه» می‌شود که توانسته باشد نان مورد نظر خودش را از تنور این پروژه‌ها کسب نماید، آنچنانکه در جریان پذیرش قطعنامه جنگ در تابستان ۶۷ مشاهده کردیم آخرین نانی که رژیم مطلقه فقهاتی از تنور بحران جنگ برای خویش دست و پا کرد قتل و عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ بود که با «دو خط فتوای خمینی» در کمتر از یک ماه هزاران زندانی سیاسی که یا حکم خود را کشیده بودند و یا در حال کشیدن حکم خود بودند، بدون شلیک یک گلوله به حلقه دار آویخته شدند.

همچنین موضوع تسویه حساب و کودتا بر علیه منتظری که معمار اولیه قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۵۸ در مجلس خبرگان قانون اساسی بود، از آنجائیکه در عرصه هژمونی فقهی و سیاسی و تشکیلاتی موی دماغ رهبری شده بود، دومین میوه‌ائی بود که رژیم مطلقه فقهاتی توانست از درخت پروژه جنگ و قبول قطعنامه بعد از خوردن زهر بچیند و در ادامه آن به راحتی خمینی و جناح حامی او توانستند با جناح منتظری تسویه حساب بکنند بطوریکه در این رابطه مهدی هاشمی برادر داماد منتظری و رئیس دفتر و تشکیلات منتظری را در تاوان افشای پروژه امپریالیستی مک فارلین ذبح کردند.

لذا در رابطه است که برای فهم بحران هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی و توافق لوزان:

اولاً مجبوریم که سه پروژه اشغال سفارت و جنگ ۸ ساله و تلاش بیش از ۲۰ ساله رژیم مطلقه فقهاتی جهت دستیابی به انرژی هسته در کنار هم قرار دهیم.

ثانیاً شرایط جدید منطقه از بعد تکوین جنگ داخلی یمن و دخالت دو قدرت منطقه یعنی رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم مرتجع عربستان سعودی در این جنگ را در نظر بگیریم که این امر باعث اردوکنشی منطقه‌ای و جهانی در این رابطه شده است بطوریکه در سطح منطقه از یک طرف ده کشور سنی مذهب از مصر تا افغانستان و پاکستان در برابر رژیم مطلقه فقهاتی قرار گرفته‌اند و از طرف دیگر صف آرائی اردوگاه شیعه مذهب دولتی می‌باشد که شامل رژیم مطلقه فقهاتی و عراق و سوریه است و در عرصه بین‌المللی از یک طرف روسیه و چین قرار دارد که به حمایت از اردوگاه شیعه در جنگ داخلی یمن می‌پردازند و از طرف دیگر تمامی اردوگاه متروپل سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا می‌باشد که از اردوگاه سنی مذہبان دولتی تحت هژمونی عربستان سعودی حمایت می‌کنند و همین امر باعث گردیده تا جنگ داخلی یمن جهان را در آستانه جنگ جهانی و بین‌المللی



قدرت بین قطب‌های قدرت منطقه از رژیم کودک کش و متجاوز و اشغالگر اسرائیل گرفته تا عربستان و مصر و ترکیه برای رژیم مطلقه فقهانی جایگاهی قائل شود که خود این امر باعث گردیده است تا در سیاست جدید منطقه‌ای، امپریالیسم آمریکا موضوع سرنوشتی رژیم مطلقه فقهانی را از دستور کار خارج گردد، در نتیجه این امر بسترساز سیاسی توافق هسته‌ای لوزان گردیده است.

رابعاً در عرصه درونی، از آنجائیکه به علت تحریم‌های اقتصادی غرب رژیم مطلقه فقهانی و دولت یازدهم توان مقابله کردن با رکود اقتصادی ندارد و همین رکود تورمی باعث شده تا رشد تولید ناخالص ملی ایران به منهای ۷٪ برسد که این بحران اقتصادی معلول بحران رکود تورمی، شرایط جهت اعتلای جنبش اجتماعی و کارگری و دموکراتیک در ایران فراهم کرده است که باعث به خطر افتادن موجودیت رژیم مطلقه فقهانی در این مرحله شده است که حاصل آن شده است تا تمامی جناح‌های درونی قدرت رژیم مطلقه فقهانی تحت رهبری خود خامنه‌ای و حزب پادگان‌اش جهت شکستن این رکود تورمی توسط الغای تحریم‌های بانکی و نفتی و صنعتی و اقتصادی بین‌المللی هم دست و هم داستان بشوند که البته شکست رژیم مطلقه فقهانی در عرصه پروژه هسته‌ای بسترساز این امر شده است، چراکه آنچنانکه مطرح کردیم در دولت پنجم و ششم این پروژه توسط توافق هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای در راستای تثبیت استراتژیکی نظام مطلقه فقهانی تکوین پیدا کرد ولی به علت سقط جنین این پروژه توسط افشاگری مجاهدین خلق که بسترساز پر هزینه شدن این پروژه و در نهایت شکست آن برای رژیم مطلقه فقهانی گردید، خامنه‌ای و حزب پادگان‌اش او از اواخر دولت کودتائی دهم احمدی نژاد (پس از اینکه ده‌ها میلیارد دلار از سرمایه‌های این ملت در این پروژه قدرت طلبانه و هژمونی طلبانه هزینه شد) پی به شکست این پروژه برد، لذا از آنجائیکه دولت کودتائی دهم احمدی نژاد تحت حمایت خامنه‌ای و حزب پادگان‌اش پروژه هسته‌ای رژیم را در تبلیغات عوام فریبانه خود در ذهنیت توده‌ها تحت عنوان پروژه ملی یا حماسه ملی مطرح کرده بودند، همین امر راه عقب نشینی و اعلام شکست مانند قذافی، بر خامنه‌ای و حزب پادگان‌اش او بسته کرده بود.

لذا خامنه‌ای و حزب پادگان‌اش او از نیمه دوم سال ۹۱ جهت جایگزین کردن دولت سازش با غرب، دست به کار شد که انتخاب حسن روحانی به عنوان مهره کهنه کار و امنیتی رژیم که بیش از ۳۰ سال امتحان خود را در عرصه معامله و سازش با غرب و سرسپردگی به رژیم مطلقه فقهانی پس داده بود و از آنجائیکه از آغاز تکوین پروژه بلندپروازانه

هسته‌ای رژیم مطلقه فقهانی دست به کار سیاسی و امنیتی و حقوقی این پروژه در داخل و خارج بود، این همه باعث گردید تا خامنه‌ای در راستای معامله و مصالحه فاجعه هسته‌ای خود دست به دامان او بشود، لذا از همان زمان خامنه‌ای تحت شعار «عدم دخالت سپاه در انتخابات» و حق الناس دانستن رای مردم و شعار انتخابات آزاد و مستقل و دعوت از همگان در عید ۹۲ جهت شرکت در انتخابات دولت یازدهم جهت پیروزی حسن روحانی مهره کهنه کار و حرفه‌ای و اهل معامله و امنیتی خود را بسترسازی کرد و از بعد از پیروزی حسن روحانی بود که خامنه‌ای کوشید تحت شعار «نرمش قهرمانانه» و حمایت همه جانبه از روحانی و دولت یازدهم و مداخله مستقیم و همه جانبه خودش در موضوع مذاکرات هسته‌ای با غرب و امپریالیسم آمریکا شکست پروژه هژمونی طلبانه و بلند پروازانه و خامناسوز هسته‌ای خود را با چراغ خاموش اعلام کند.

در نتیجه در این رابطه بود که با طرح ماکتی و تغییر کاربری و سترون کردن سانتریفیوژها و تکیه کردن بر ۵۰۶۰ سانتریفیوژ نسل اول در سایت نطنز جهت غنی سازی اورانیوم به کمتر از ۳/۵٪ و در قرنطینه قرار دادن فعالیت هسته خود تا اطلاع ثانویه و پائین کشیدن فتنه تبلیغات هسته‌ای خود و محدود کردن مرکز غنی ساز اورانیوم کمتر از ۳/۵٪ به سایت نطنز و انتقال ده تن اورانیوم موجود به روسیه و تغییر کاربری سایت فردو از یک مرکز غنی سازی اورانیوم به یک کلاس درس توسط سترون کردن ۱۰۰۰ سانتریفیوژ سایت فردو و تعطیل کردن تولید پلوتونیم در سایت‌های مختلف رژیم و انتقال پلوتونیم موجود به خارج و استحاله تاسیسات تولید آب سنگین اراک به آب سبک و محدود کردن تعداد سانتریفیوژها از ۱۹ هزار دستگاه موجود به ۵۰۶۰ دستگاه آن هم از نوع نسل اول و تبدیل کردن ده هزار کیلو اورانیوم غنی شده ۵ درصدی به ۳۰۰ کیلو و پذیرش ۲۵ سال پروتکل الحاقی و باز گذاشتن دست بازرسان غربی تحت فرمول PMD به مراکز نظامی و موشکی رژیم مطلقه فقهانی همراه با پذیرش محرومیت ۱۰ ساله از سانتریفیوژهای پیشرفته مدل‌های ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸ و منحصر شدن فعالیت غنی سازی اورانیوم به نسل اول با ظرفیت ۱/۷ سو و سترون کردن سانتریفیوژها پیشرفته IR-۸ که با ظرفیت ۲۴ سو مشغول بکار هستند و مجبور شدن به اکسیده کردن ۹۷۰۰ کیلو اورانیوم غنی شده موجود در انبارهای هسته‌ای رژیم، عملاً رای به انهدام کامل چرخه سوخت هسته‌ای خود بدهد. ❏

والسلام

## رژیم مطلقه فقه‌ای

### عطای قدرت هسته‌ای را به لقایش بخشید؟

در طول دهه گذشته پرداخت کرده است بسیار بیش از هزینه صدور انقلاب و نقض حقوق بشر بوده است، زیرا در طول ۳۵ سال حیات رژیم مطلقه فقه‌ای سه آیت‌م نقض حقوق بشر در ایران و پروژه صدور انقلاب در کانتکس هلال شیعہ دولتی و حکومتی و بالاخره پروژه انرژی هسته‌ای سه پاشنه آشیل رژیم مطلقه فقه‌ای بوده است که جامعه جهانی جهت مقابله با این رژیم بر آن تکیه می‌کرده‌اند، اما هر یک از این سه پاشنه آشیل رژیم به لحاظ تاریخی زمانبندی خاصی داشته است بطوریکه در دهه ۶۰ که اوج کثرت و کشتار و شکنجه و زندان و اعدام و نسل‌کشی رژیم مطلقه فقه‌ای بود، جامعه جهانی جهت نفی رژیم مطلقه فقه‌ای بر آیت‌م نقض حقوق بشر تکیه می‌کرد، اما به موازات ورود رژیم مطلقه فقه‌ای به خاک عراق و عدم پذیرش قطعنامه‌های سازمان ملل و تقویت حزب الله و پیوند با اسد در سوریه موضوع صدور انقلاب به عنوان پاشنه آشیل رژیم مطلقه فقه‌ای از طرف

هر چند هنوز باید منتظر زمان ماند تا به تحلیل نهایی در باب دستاوردهای ژنو ۳ دست پیدا کنیم، ولی با همه این احوال آنچه تا این زمان در خصوص توافق ژنو ۳ روشن شده است عبارتند از:

۱ - رژیم مطلقه فقه‌ای دیگر توان مقاومت در برابر جامعه جهانی جهت استمرار رو به جلو پروژه اتمی خود را ندارد، لذا از آنجائیکه در طول ۲۰ سال گذشته توانسته است با حمایت کره شمالی به دانش هسته‌ای دست پیدا کند، می‌کوشد تا با کاهش سانتریفیوژها و قبول پروتکل الحاقی و تعلیق غنی سازی ۲۰٪ کارخانه غنی سازی سوخت فردو و محدودیت غنی سازی کارخانه سوخت نظنز تا سقف ۵٪ تحت پادمان آژانس و محدودیت و تعلیق پروژه آب سنگین اراک حضور حداقلی خود را در باشگاه انرژی هسته‌ای حفظ نماید و دیگر از خواسته حداکثری گذشته خود جهت دستیابی به توازن استراتژیک قدرت با اسرائیل در منطقه دست بردارد، چراکه احساس می‌کند: اولاً در صحنه جهانی مانند گذشته توان زندگی در شکاف برای پیشبرد دیپلماسی قدرت را ندارد.

ثانیاً در عرصه اقتصادی به علت صف واحد جهانی تحریم که از عراق تا آسیای جنوب شرقی و از آنجا تا اروپا و آمریکا و آفریقا ادامه دارد، دیگر توان مقاومت برای او باقی نگذاشته است؛ لذا در این رابطه از آنجائیکه دیپلماسی گذشته این رژیم در طول ۳۵ سال گذشته در راستای صدور انقلاب و گسترش و حفظ توان هلال شیعہ در منطقه از حزب الله لبنان تا سوریه اسد و از عراق مالکی تا ایران تحت رهبری رژیم مطلقه فقه‌ای و ایجاد توازن قدرت استراتژیک با اسرائیل بوده است، این امر باعث شده تا تمامی موازنه‌های قدرت در منطقه خاورمیانه تحت تاثیر حرکت‌های مداخله جویانه رژیم مطلقه فقه‌ای قرار گیرد که دستاورد اول آن ایجاد یک صف جهانی در کانتکس تحریم اقتصادی و انزوای سیاسی در برابر رژیم مطلقه فقه‌ای شده است که دیگر امکان زندگی در شکاف در این صف بندی واحد برای رژیم مطلقه فقه‌ای باقی نگذاشته است.

۲ - به لحاظ سیاسی هزینه‌ای که رژیم مطلقه فقه‌ای در عرصه پروژه انرژی اتمی و آژانس

جامعه جهانی در دستور کار قرار گرفت، از زمانی که با افشاگری مجاهدین خلق موضوع پروژه انرژی هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای افشا گردید، از آنجائیکه این پروژه در تحلیل امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و کشور متجاوز و اشغالگر اسرائیل ماهیتی غیر از دو آیتم نقض حقوق بشر و صدور انقلاب رژیم مطلقه فقه‌ای داشت چراکه این پروژه در صورت به ثمر نشستن آن از نظر غرب باعث بر هم خوردن توازن قدرت در منطقه خاورمیانه به زیان کشور متجاوز اسرائیل می‌شود که حاصل آن نابودی استراتژی خاورمیانه بزرگ امپریالیسم جهانی تحت هژمونی کشور متجاوز و اشغالگر اسرائیل می‌باشد.

لذا در این رابطه با افشای این پروژه توسط مجاهدین خلق امپریالیسم جهانی با عمده کردن این آیتم، دو آیتم نقض حقوق بشر و صدور انقلاب در قالب این آیتم معنی کردند و از آن زمان امپریالیسم و صهیونیسم بین‌الملل جهت مهار رژیم مطلقه فقه‌ای دست به کار شدن و با تکیه بر مکانیزم‌های اقتصادی و سیاسی کوشیدند قبل از مکانیزم نظامی، رژیم مطلقه فقه‌ای را به زانو درآوردند که صد البته هر چند در عرصه انزوای سیاسی به علت عدم یکپارچگی جامعه جهانی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا نتوانست در این رابطه رژیم مطلقه فقه‌ای را به زانو درآورد، در عرصه تحریم اقتصادی به خصوص از زمانی که پرونده هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای از ژانز به شورای امنیت رفت، یک صف واحد مخالف در برابر رژیم مطلقه فقه‌ای تشکیل شد که حتی کشورهایی مثل عراق، هند، چین، روسیه، ترکیه و... که خود را متحد رژیم مطلقه معرفی می‌کردند، در این تحریم اقتصادی شرکت کردند.

از آنجائیکه بیش از ۸۰٪ اقتصاد رژیم مطلقه فقه‌ای به واردات کالاهای خارجی و صادرات نفت پیوند دارد، با حاکمیت چتر تحریم‌ها بر بانک مرکزی و نفت و بیمه کشتی‌ها خیمه مقاومت رژیم مطلقه فقه‌ای فرو ریخت، لذا از همان سال ۹۱ سومین جام زهر رژیم مطلقه فقه‌ای تحت عنوان نرمش قهرمانانه و فرار از جلو جهت نوشیدن خامنه‌ای آماده گردید و به این ترتیب بود که از سال ۹۱ که شکست اقتصادی و سیاسی دولت کودتای دهم که بدست خود خامنه‌ای و با حمایت حزب پادگانی‌اش بر سر کار آمده بود، قطعی شده بود خامنه‌ای دیگر امیدی

به جریان به اصطلاح اصول‌گرا جهت حل این معضل استخوان سوز نداشت اما از آنجائیکه در عرصه رقابت هژمونیک از سال ۸۸ دیگر اعتمادی به هاشمی رفسنجانی نداشت و جریان خط سه به رهبری جنبش سبز و مجمع روحانیون و موسوی و کروبی و خاتمی را رقیب و آلترناتیو خود ارزیابی می‌کرد، از همان زمان کوشید با جداسازی شیخ حسن روحانی و تکوین جریان به اصطلاح اعتدال‌گرا جدای از کار گزاران هاشمی رفسنجانی و جنبش سبز موسوی و کروبی و جریان به اصطلاح اصلاح طلب خاتمی، آلترناتیوی در برابر جریان به اصطلاح انحرافی احمدی نژاد / اسفندیار رحیم مشائی ایجاد نماید.

با نزدیک شدن انتخابات دولت یازدهم از اسفند ۹۱ خامنه‌ای جهت پیروزی دولت شیخ حسن روحانی توسط عدم دخالت سپاه در انتخابات و دور کردن هاشمی و تفرقه بین جناح به اصطلاح اصول‌گرا و ایجاد حمایت همه جانبه از شیخ حسن روحانی بسترسازی کرد، با پیروزی دولت یازدهم و شیخ حسن روحانی خامنه‌ای به مرحله اول سناریوی از پیش تعیین شده خودش دست پیدا کرد، لذا در این رابطه بود که دومین مرحله از سناریوی خود که عبارت بود از:

الف - فتوای فقهی بر حرمت استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای.

ب - عدم دخالت سپاه و سربازان گمنام امام زمان در مسائل سیاسی و در راس آن‌ها موضوع هسته‌ای.

ج - جلب حمایت همه جانبه نهادهای رژیم مطلقه از شیخ حسن روحانی.

د - جداسازی بین شیخ حسن و رهبران جنبش سبز.

ه - تحویل چک سفید امضاء به شیخ حسن جهت مسافرت به سازمان ملل و بسترسازی توافق هسته‌ای.

و - انتقال پرونده هسته‌ای از شورای امنیت ملی رژیم به وزارت خارجه و ظریف از سرگرفت.

۳ - جنگ داخلی سوریه که در مدت بیش از دو سال ادامه پیدا کرده است و به طرف سرزمین ناکجاآباد در حرکت می‌باشد، هر چند مولود انتقال جنبش دموکراسی طلبانه بهار عربی می‌باشد اما نکته‌ای که در رابطه با جنبش دموکراسی طلبانه بهار عربی نباید فراموش کرد اینکه



این قطار به هر ایستگاهی از کشورهای عربی که می‌رسید بر حسب خودیژگی‌های آن ایستگاه و آن کشور عربی سونامی و زلزله‌انی خاص آن ایستگاه ایجاد می‌کرد که البته به خاطر ماهیت دموکراسی خواهانه آن امری طبیعی می‌باشد چراکه نوع حکومت‌های دسپاتیزمی که موضوع سرنگونی این جنبش دموکراسی طلبانه قرار می‌گرفت به لحاظ ساختاری با هم متفاوت بودند.

مثلا ساختار حکومت دسپاتیزم قذافی با ساختار حکومت دسپاتیزم مبارک و اسد تفاوت داشت مضافا بر اینکه گرچه همه این کشورها عربی بودند و اکثر مردم مسلمان بودند اما از آنجائیکه ساختار اجتماعی این کشورها به لحاظ تاریخی و فرهنگی و اقتصادی با هم تفاوت داشتند، این امر باعث گردید تا قطار جنبش دموکراسی طلبانه به علت عدم مدیریت رهبری کننده و عدم استراتژی و برنامه مشخص و عدم دارا بودن پشتوانه تنوریک در مرداب فرهنگی این کشورها به گل بنشیند که حاصل نهائی آن حاکمیت اسلام‌های حکومتی سه گانه فقاهتی شیعه و فقاهتی وهابیگری عربستان و اسلام اخوان ترکیه و مصر بر این جنبش بود که نخستین مولود آن به راه افتادن جنگ شیعه و سنی از غرب آفریقا تا جنوب شرقی آسیا است آنچنانکه امروز ما شاهد به راه افتادن جوی خون شیعه کشی و سنی کشی در این منطقه بزرگ می‌باشیم.

در ایستگاه سوریه قطار بهار عربی این جنبش تحولاتی ایجاد کرد که کاملا با دیگر کشورهای عربی متفاوت بود که صد البته این تحولات ریشه در خودیژگی ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی سوریه داشت که مهم‌ترین مشخصه این تحولات عبارت هستند از:

الف - تکوین جنگ داخلی به صورت فرسایشی.

ب - عدم سقوط دولت اسد.

ج - بین‌المللی و منطقه‌ای شدن جنگ داخلی سوریه.

د - استحاله جنگ سیاسی و نظامی فوق به جنگ مذهبی شیعه و سنی.

ه - فراگیر شدن این جنگ داخلی به سطح منطقه از عراق و لبنان گرفته تا مصر و حتی ترکیه، به این دلیل جنگ داخلی سوریه برای هر یک از قطب‌های سیاسی منطقه و بین‌المللی دارای دستاوردی خاص خود بود

که از همه این قدرت‌ها باید در اینجا به رابطه جنگ داخلی سوریه و رژیم مطلقه فقاهتی بپردازیم چراکه این جنگ داخلی به عنوان یک بلا از آسمان بر سر این رژیم مفلوک وارد شد و هست و نیست اقتصادی و سیاسی و نظامی رژیم مطلقه فقاهتی در پای این جنگ داخلی قربانی گردید که البته بنا به دلایلی می‌باشد که ذکر آن‌ها در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد. این دلایل عبارتند از:

الف - رژیم مطلقه فقاهتی که از بعد سرنگونی صدام توسط ارتش امپریالیستی آمریکا تمامی استراتژی منطقه‌انی و جهانی خود را حول حفظ هژمونی خودش بر هلال شیعه ایران - عراق - سوریه و حزب الله لبنان گذاشت، جهت حفظ این هلال شیعه و این هژمونی گرانگه و ثقل آن حفظ خانواده اسد بر سوریه تشخیص داد، لذا در این رابطه بود که از همان آغاز کوشید تا با تمام پتانسیل اقتصادی و سیاسی و نظامی خود به حمایت از دولت ضد خلقی اسد بپردازد که البته این استراتژی رژیم مطلقه فقاهتی دارای یک واکنش فوری از طرف قطب‌های اسلام حکومتی منطقه که شامل اسلام حکومتی وهابیگری عربستان و اسلام حکومتی اخوان ترکیه و قطر و امارت می‌باشد، داشت که حاصل آن شیعه و سنی شدن جنگ داخلی سوریه بود.

لذا در این رابطه رژیم مطلقه فقاهتی نخستین هزینه‌انی که برای این استراتژی منطقه‌انی خود در قبال سوریه پرداخت کرد شیعه و سنی کردن این جنگ داخلی بود که با ورود علنی حزب الله لبنان بنا به دستور رژیم مطلقه فقاهتی به جنگ داخلی سوریه این جنگ شیعه و سنی به صورت رسمی کل منطقه را فرا گرفت. بنابراین جنگ شیعه و سنی فعلی که همه منطقه را فرا گرفته است اولین مولود دخالت مستقیم رژیم مطلقه فقاهتی تحت لوای سپاه قدس و قاسم سلیمانی در جنگ داخلی سوریه می‌باشد.

ب - به موازات حضور همه جانبه رژیم مطلقه فقاهتی و حزب الله لبنان سر انگشت نظامی این رژیم در جنگ داخلی سوریه، اسلام‌های حکومتی منطقه کوشیدند تا با تقویت جریان‌های نظامی مخالف اسد این توازن را به ضرر رژیم مطلقه فقاهتی و دولت اسد تغییر دهند. در این رابطه بود که هر چند رژیم مطلقه فقاهتی تلاش می‌کرد تا توسط حمایت همه جانبه نظامی و اقتصادی و سیاسی از دولت اسد بتواند پیروزی‌های استراتژیکی نظامی در میدان جنگ به دست بیاورد، ولی حمایت همه





جانبه کشورهای منطقه و بین‌المللی از مخالفین اسد مانع از آن شد تا توازن قدرت به نفع اسد تغییر نماید، در این رابطه بود که برعکس آنچه که رژیم مطلقه فقهاتی می‌پنداشت این دخالت نظامی و سیاسی و اقتصادی رژیم مطلقه نتوانست موازنه قدرت نظامی را به نفع اسد تغییر بدهد و مخالفین اسد را در میدان نظامی دچار شکست استراتژیک بکند و این مساله زمانی شکل حادی به خود گرفت که امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا وارد کارزار رویاروی نظامی با دولت اسد شد که تفسیر آن در شماره‌های قبل نشر مستضعفین گذشت.

به هر حال از بعد از عقب نشینی ارتش غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در حمله نظامی به سوریه دیگر این موضوع برای همه طرف‌های درگیر جنگ داخلی سوریه مشخص شده بود که جنگ داخلی سوریه یک راه حل نظامی ندارد و تنها در چارچوب یک راه حل سیاسی با مشارکت همه نیروهای درگیر قابل حل می‌باشد و این موضوع همان آژیر خطری بود که رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته از آن بیم داشت چراکه رژیم مطلقه فقهاتی معتقد است که تنها با پیروزی نظامی و میدانی ارتش سوریه و حزب الله و سپاه قدس قاسم سلیمانی امکان بقاء اسد و حزب بعث و هلال شیعه است.

در عرصه نشست ژنو یا مذاکره امکان حفظ اسد بر سوریه برای رژیم مطلقه فقهاتی نیست لذا در این رابطه پس از اینکه راه حل سیاسی بین‌المللی به عنوان تنها راه حل جنگ داخلی سوریه مطرح شد بزرگترین ضربه سیاسی بر رژیم مطلقه فقهاتی وارد گردید دلیل این امر هم آن بود که رژیم مطلقه می‌دانست که با این شرایط بین‌المللی امکان حضور این رژیم آنچنانکه در نشست یک ژنو هم دیدیم وجود ندارد و عدم حضور این رژیم در نشست دو ژنو به معنای سقوط اسد و بر باد رفتن همه کشت‌های رژیم مطلقه فقهاتی در سوریه و هلال شیعه و عراق می‌باشد.

در این رابطه بود که رژیم مطلقه به درستی می‌دانست که تنها مانع حضور این رژیم در نشست ژنو دو موضوع پرونده هسته‌ای این رژیم است لذا در این رابطه رژیم مطلقه فقهاتی با تمام توان خود تلاش می‌کند تا توسط توافق ژنو ۳ شرایط جهت حضور خود در نشست ژنو ۲ سوریه فراهم کند تا شاید بتواند با حمایت روسیه و چین از سقوط خانواده اسد در ژنو ۲ مانع بشود، زیرا رژیم مطلقه فقهاتی به درستی

می‌داند که با سقوط اسد در سوریه دولت مالکی هم در عراق ساقط می‌گردد و حزب الله هم در لبنان نابود خواهد شد که معنای این همه آن خواهد بود که هلال شیعه به کلی نابود بشود؛ لذا در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشد تا با تکیه بر توافق ژنو ۳ شرایط جهت حضور خود در نشست ژنو ۲ فراهم کند.

بنابراین دستاورد دیگر توافق ژنو ۳ قبول حضور رژیم مطلقه فقهاتی در ژنو ۲ در خصوص مساله سوریه می‌باشد که این امر علاوه بر تقویت دولت ضد خلقی اسد در سوریه مورد تأیید و خواسته روسیه نیز می‌باشد چراکه توازن قوا در کنفرانس ژنو ۲ به نفع روسیه و سوریه اسد تغییر می‌دهد. سفر وزیر امور خارجه روسیه در تاریخ ۹۲/۹/۲۰ به ایران در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

۴ - چهارمین دستاورد توافق هسته‌ای ژنو ۳ تقویت جناح به اصطلاح اصلاح طلب و اعتدال‌گرایی حکومت مطلقه فقهاتی در برابر جناح تمامیت خواه یا به اصطلاح اصول‌گرای رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد چراکه از آنجائیکه امکان حیات جناح تمامیت خواه رژیم مطلقه فقهاتی در بحران‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی می‌باشد طبیعی است که توافق هسته‌ای ژنو ۳ این آب گل آلود بحران را از دست جناح به اصطلاح اصول‌گرا خارج می‌کند و شرایط اجتماعی برای باز تقسیم قدرت در انتخابات آینده مجلس به نفع جریان به اصطلاح اصلاح طلب یا اعتدال‌گرا فراهم می‌کند. ❏

والسلام



## مدرنیته و توسعه

### در ایران

#### الف - طرح چند سوال:

- به دوا جهت بسترسازی و تشخیص ذهن برای تبیین و تشریح دو موضوع فوق یعنی معضل مدرنیته و معضل توسعه در ایران بحث خود را با طرح چند سوال آغاز می‌کنیم:
- ۱ - آیا پروژه مدرنیته در ایران امروز همان پروژه توسعه است؟ تفاوت موضوع دو پروژه مدرنیته و توسعه در ایران امروز کدام است؟
  - ۲ - آیا برای دستیابی به پروژه توسعه در ایران امروز پیش از آن نیازمند به بسترسازی توسط پروژه مدرنیته هستیم؟ به عبارت دیگر آیا بدون دستیابی به پروژه مدرنیته در ایران امکان دستیابی به پروژه توسعه وجود ندارد؟
  - ۳ - آیا همه جوامع و کشورهایی که توانسته‌اند با مکانیزم‌ها و دکترین مختلف به پروژه توسعه دست پیدا کنند و خود را از معضل عقب ماندگی نجات دهند، قبلاً به پروژه مدرنیته دست پیدا کرده‌اند؟
  - ۴ - آیا همه کشورهایی که توانسته‌اند به پروژه توسعه دست پیدا کنند هم اکنون و در زمان فعلی در مرحله بعد از توسعه در مدرنیته به سر می‌برند؟
  - ۵ - آیا کاهش درد و رنج مردم گوشت و پوست دار در گرو توسعه اقتصادی است یا مدرنیته کردن سنت و سیاست و فرهنگ آن جامعه می‌باشد؟
  - ۶ - آیا در پروسه تاریخی بیش از سیصد سال بعد از تحقق مدرنیته در مغرب زمین جوامع مختلف بشری که توانسته‌اند به مدرنیته دست پیدا کنند تنها با یک مدل مدرنیته آن هم از نوع مدل مدرنیته مغرب زمین به این مقصود دست پیدا کرده‌اند یا اینکه برعکس بر حسب شرایط مختلف فرهنگی و تاریخی و سنتی و مذهبی و غیره جوامع خود توسط مدل‌های مختلفی به مدرنیته دست پیدا کرده‌اند؟
  - ۷ - آیا جوامع مختلف بشری که در طول بیش از سیصد سال گذشته توانسته‌اند به توسعه دست پیدا کنند و مصیبت عقب ماندگی را پشت سر بگذارند تنها با یک مکانیزم و یک مدل و آن هم مدل راه رشد سرمایه‌داری توسط کپی برداری و الگوسازی از سرمایه‌داری مغرب زمین به توسعه دست پیدا کرده‌اند؟ یا اینکه توسط انواعی از مکانیزم‌ها و مدل‌های توسعه از راه رشد سرمایه‌داری گرفته تا راه رشد از طریق سوسیالیسم به انجام این مقصود رسیده‌اند؟
  - ۸ - چرا سرمایه‌داری جهانی در طول بیش از سیصد سال گذشته تلاش کرده است تا به کشورهای پیرامونی اینچنین تفهیم کند که اولاً پروژه مدرنیته همان پروژه توسعه است، ثانیاً بیش از یک مدل مدرنیته وجود ندارد و آن همان مدل مدرنیته مغرب زمین می‌باشد، ثالثاً
- مدرنیته یک موضوع جهانشمول است، رابعاً هر گونه تلاش برای نیل به توسعه خارج از انجام مدرنیته در کشورهای پیرامونی محتوم به شکست قطعی خواهد شد؟
- ۹ - آیا موضوع عقب ماندگی کشورهای پیرامونی ریشه در فقدان مدرنیته در این گونه جوامع دارد یا معلول نبود توسعه اقتصادی و سیاسی در این کشورهاست؟
- ۱۰ - چرا مدل مدرنیته مغرب زمین یک مدرنیته سکولار و ضد مذهب شد و محصول نهایی‌اش آن شد که نیچه در غرب فریاد بزند که ما خدا را در مغرب زمین کشتیم؟ آیا بدون نفی کلیسا و مسیحیت و مذهب در مغرب زمین امکان تحقق مدرنیته نبود؟
- ۱۱ - چرا مدرنیته و توسعه از غرب آغاز شد و مشرق زمین تابع و دنباله رو مغرب زمین گردید؟
- ۱۲ - در عرصه تبیین تاریخی تکوین مدرنیته و استقرار سرمایه‌داری در مغرب زمین چه تفاوتی بین عوامل سه گانه تکوین آن یعنی:
- الف - نهضت پروتستانیسم.
- ب - جنبش روشنگری یا رنسانس.
- ج - انقلاب کبیر فرانسه، وجود داشته است؟
- ۱۳ - آیا لازمه تحقق مدرنیته در کشورهای پیرامونی و مشرق زمین انجام مدرنیته سکولار و ضد مذهب و ضد سنت با کپی برداری از مدرنیته سکولار غرب می‌باشد یا اینکه مدرنیته

۲۳ - چه تفاوتی در مکانیزم تحقق پروژه مدرنیته و پروژه توسعه در ایران بین دکترین سیدجمال و میرزا تقی خان امیرکبیر و سیدحسن تقی زاده یا میرزا ملکم خان و فتحعلی خان آخوندزاده و مهندس مهدی بازرگان و دکتر شریعتی وجود دارد؟

۲۴ - چه تفاوتی در دکترین ضد مدرنیته سنت گرایان مذهبی حوزه‌های فقهاتی و سنت گرایان تاریخی امثال جلال آل احمد و سیدحسین نصر و فلسفه گرایان هایدگری امثال سیداحمد فرید وجود دارد؟

۲۵ - چه تفاوتی بین دکترین مقابله با عقب ماندگی سیر سیداحمدخان هندی با دکترین سیدجمال الدین اسدآبادی وجود داشته است؟

۲۶ - آیا اصلاً سیدجمال به مدرنیته و توسعه در مشرق زمین و کشورهای مسلمان اعتقادی داشته است؟

۲۷ - چه تفاوتی بین توسعه سرمایه‌داری با توسعه سوسیالیستی وجود دارد؟

۲۸ - در عرصه تبیین دکترین توسعه و مدرنیته در ایران چه تفاوتی بین شعار «بازگشت به خویش» شریعتی با شعار «تکیه بر سنت‌های مذهبی» جلال و «تکیه بر سنت‌های تاریخی» سیدحسین نصر وجود دارد؟

۲۹ - در چارچوب تبیین تاریخی بسترسازی مدرنیته و توسعه در ایران چه تفاوتی بین نهضت رفرماسیون پروتستانیسم مغرب زمین با نهضت پروتستانیسم شریعتی وجود داشته است؟

۳۰ - آیا بدون تحول در سنت تاریخی یا سنت مذهبی مردم ایران می‌توانیم به مدرنیته و توسعه که انتقال از وضعیت فعلی و جایگزین کردن وضعیت جدید است، دست پیدا کنیم؟

۳۱ - چرا دکترین توسعه حزب توده در ایران شکست خورده است؟

۳۲ - آیا بحران معنا و گسستگی فرهنگی در جوامعی مثل جامعه ایران در مرحله گذار از عقب ماندگی به توسعه یا از سنت به مدرنیته امری جبری می‌باشد؟

۳۳ - آیا با وجود اسلام فقهاتی و استمرار اتوریته روحانیت در عرصه اجتماعی و حکومتی و سیاسی و فرهنگی جامعه ایران، ما می‌توانیم به مدرنیته و توسعه در ایران دست پیدا کنیم؟

۳۴ - آیا تضاد بین اسلام فقهاتی و روحانیت ایران با مدرنیته و توسعه، یک تضاد تاریخی است یا تضاد فقهی و مذهبی و سنتی و فرهنگی می‌باشد؟

۳۵ - چرا در راه بسترسازی توسعه و مدرنیته در ایران، شریعتی قبل از هر امری در چارچوب شعار مبارزه با «زر و زور و تزویر»

می‌تواند بدون کشتن خدای نیچه در اینگونه جوامع تحقق پیدا کند؟

۱۴ - چرا دو کشور چین و هند توانسته‌اند در قرن بیستم بیش از دویست سال بعد از تحقق توسعه و مدرنیته در مغرب زمین با دور زدن مدرنیته بدون انجام مدرنیته به توسعه دست پیدا کنند؟ اما بعضی از کشورهای مسلمان تا کنون حتی با قبول مدرنیته غربی نتوانسته‌اند به توسعه برسند؟

۱۵ - چه تفاوتی بین مدرنیته غرب با مدرنیته ژاپن که دویست سال بعد از مدرنیته مغرب زمین تکوین پیدا کرده است وجود دارد؟ آیا مدرنیته ژاپن مانند مدرنیته مغرب زمین یک مدرنیته ضد مذهب و سکولار می‌باشد؟ وجود بیش از ۸۰۰ هزار خدای مختلف در مذهب بودای امروز مردم ژاپن در این رابطه چگونه با مدرنیته ژاپن توجیه می‌شود؟

۱۶ - چرا مدرنیته مغرب زمین در آغاز پروسه تکوین خود آنچنانکه هگل می‌گوید توسط سه حادثه نهضت پروتستانیسم و جنبش روشنگری یا رنسانس و انقلاب کبیر فرانسه سه اتوریته مذهبی و سیاسی و تاریخی و سنتی موجود در جامعه آن روز غرب به چالش گرفت؟

۱۷ - آیا بدون تحلیل مشخص از سنت تاریخی و مناسبات اقتصادی جامعه کنکریته، امکان تحقق مدرنیته یا توسعه تنها با کپی برداری انطباقی از مغرب زمین در کشورهای پیرامونی وجود دارد؟

۱۸ - چه تفاوتی بین سنت تاریخی در مغرب زمین با سنت تاریخی در کشورهای مشرق زمین و به ویژه در کشورهای مسلمان و بالاخص در کشور ما وجود دارد؟

۱۹ - آیا سنت تاریخی در کشور ما آنچنانکه کسروی معتقد بود مانند مغرب زمین یک سنت دینی تاریخی می‌باشد یا آنچنانکه شریعتی تبیین می‌کرد یک سنت تاریخی دینی است؟

۲۰ - آیا در راستای تحقق پروژه توسعه در کشور ایران می‌توان آنچنانکه جلال آل احمد دیروز و حسین نصر امروز معتقد هستند با دور زدن مدرنیته توسط تکیه بر سنت تاریخی و سنت دینی به توسعه دست پیدا کرد؟

۲۱ - چه در تحلیل و تبیین سنت موجود جامعه ایران آن را تاریخی صرف بدانیم یا عرفی محض بدانیم یا دینی - تاریخی تفسیر بکنیم یا تاریخی - دینی و یا تاریخی - عرفی تبیین نمائیم آیا در تحلیل نهایی این سنت موجود جامعه ایران آنچنانکه جلال و حسین نصر معتقدند مضمون و محتوایی مثبت دارد یا آنچنانکه از تقی زاده تا عبدالکریم سروش اعتقاد دارند دارای مضمونی منفی است؟

۲۲ - آیا لازمه تحقق مدرنیته در یک کشور گسستگی فرهنگی و تاریخی است؟

توسط استراتژی پروتستانیسم اسلامی اتوریته روحانیت در ایران با شعار اسلام منهای آخوند به چالش گرفته است؟

۳۶ - چرا اقبال لاهوری در کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» از مدرنیته تحت عنوان طوفان تغییر یاد می‌کند و می‌کوشد با حمایت از پروژه توسعه سوسیالیستی با جایگزین کردن فکر دینی به جای سنت تاریخی در کشورهای مسلمان به جنگ طوفان تغییر مدرنیته برود؟

۳۷ - چرا صادق هدایت در جزوه س - گ - ل - ل توسط نقد ماشینیسم به نقد مدرنیته می‌پردازد؟

۳۸ - چرا چارلی چاپلین در فیلم عصر جدید توسط نقد عقلانیت ابزاری به نقد مدرنیته می‌پردازد؟

۳۹ - چرا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان و میرزاملکم خان و تقی زاده و امروز عبدالکریم سروش به مدرنیته وارداتی مغرب زمین به شکل کپی برداری و انطباقی اعتقاد داشته و دارند؟ اما شریعتی و اقبال معتقد به توسعه سوسیالیستی و نفی عقب ماندگی در جوامع مسلمان توسط جایگزین کردن فکر دینی به جای سنت تاریخی می‌باشند؟

۴۰ - اگر مدرنیته را انفجار در سنت و زندگی یک جامعه تعریف کنیم چه عواملی بستر ساز این انفجار در جامعه ایران امروز می‌شود؟

۴۱ - آیا به لحاظ ارزشی مدرنیته نسبت به سنت‌های گذشته مردم ایران یک امر مثبت و خوب تلقی می‌شود یا یک امر منفی و بد می‌باشد؟

۴۲ - اگر بپذیریم که مبانی اسلام فقاهتی عبارت است از:

الف - تقلید.

ب - تعبد.

ج - تکلیف، آیا بدون شعار «بازسازی فکر دینی» اقبال و شریعتی امکان توسعه و مدرنیته در جوامع مسلمان مشرق زمین و ایران وجود دارد؟

۴۳ - چرا در راه نفی اتوریته سنت‌های نظری در ایران جهت بستر سازی توسعه و مدرنیته مجبور به نفی اتوریته نظری منطق ارسطویی بر اندیشه حوزه‌های فقاهتی توسط جایگزین کردن منطق دیالکتیکی می‌باشیم و بدون ارسطوزدائی کردن اندیشه‌های فلسفی و اصولی و کلامی و فقهی و تفسیری حوزه‌های فقاهتی ایران امکان هیچگونه تحول نظری در سنت مذهبی فقهی حوزه‌های فقاهتی نخواهد بود؟

۴۴ - چرا ارسطوزدگی در عرصه منظومه معرفتی حوزه‌های فقاهتی ایران به عنوان بزرگترین آفت در آسیب‌شناسی اسلام فقاهتی می‌باشد؟

۴۵ - چرا اقبال لاهوری در بازسازی فکر دینی خود ارسطوزدائی را در نوک پیکان حرکت خود جهت بازسازی اسلام فقاهتی قرار داده

است؟

۴۶ - چرا اقبال لاهوری جهت ارسطوزدائی کردن اسلام فقاهتی از بازسازی وحی نبوی پیامبر اسلام شروع کرده است؟

۴۷ - اگر غرب آنچنانکه هگل معتقد است توانست با ارسطوزدائی کردن منطق و مند و روش و نگرش خود به مدرنیته و توسعه دست پیدا کند، آیا ما بدون ارسطوزدائی کردن منطق و اصول و فلسفه و تفسیر و کلام حوزه‌های فقاهتی می‌توانیم در ایران به توسعه و مدرنیته دست پیدا کنیم؟

۴۸ - آیا تا زمانی که مردم ایران از اتوریته روحانیت نجات پیدا نکنند می‌توانند از اتوریته سنت و حکومت و سیاست در ایران به رهایی برسند؟

۴۹ - چرا دلیل شکست تمامی انقلابات و جنبش‌ها و نهضت‌های مردم ایران در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته استمرار اتوریته روحانیت و اسلام فقاهتی می‌باشد؟

۵۰ - چرا جنبش سیاسی ایران برعکس جنبش سیاسی دوران روشنگری مغرب زمین در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته حیات خود در شاخه‌های مختلف مذهبی و ملی و مارکسیستی نتوانسته‌اند با اتوریته روحانیت مقابله جدی و سرنوشت ساز بکنند؟

۵۱ - چرا مضمون شعار اسلام منهای آخوند شریعتی تلاش در جهت نفی اتوریته روحانیت در ایران می‌باشد؟

۵۲ - چرا مضمون پروتستانیسم اسلامی شریعتی بستر سازی جهت نفی اتوریته اسلام فقاهتی که بر سه پایه تقلید و تکلیف و تعبد استوار می‌باشد، قرار دارد؟

۵۳ - چرا استراتژی اسلام منهای آخوند و پروتستانیسم اسلامی شریعتی با تکوین پروسه انقلاب ۵۷ به رکود و بن بست انجامید؟

۵۴ - آیا بدون بازسازی فکر دینی اقبال و پروتستانیسم اسلامی شریعتی می‌توانیم اتوریته روحانیت و اسلام فقاهتی در ایران را به چالش بکشیم؟

۵۵ - چه تفاوتی بین بازسازی فکر دینی اقبال و پروتستانیسم شریعتی در عرصه مبارزه با اتوریته روحانیت و اسلام فقاهتی وجود دارد؟ ❏

ادامه دارد

# مبارک باد میلاد علی امام انبیت و

## حسین امام ایثار و فدیه و خدا و شهادت،

### بر همه رهپویان راه کمال و عدالت

فهم مانیفست نظری پروژه عاشورا با معماری حسین به جای فهم سناریو و نمایشنامه تئاتر مستقیماً به سراغ عملی و عینی صحنه تئاتر برویم تا از حرکات و دیالوگ بازیگران صحنه فهم نمایشنامه و مانیفست نظری بکنیم که صد البته این کاری است بس سخت و پیچیده، ولی دست ما کوتاه خرما بر نخیل.

به همین دلیل در طول نزدیک به ۱۴۰۰ سالی که از حادثه کربلا می‌گذرد ده‌ها تبیین و تفسیر مختلف از حرکت حسین به صورت مثبت و منفی انجام گرفته است و هر کسی از ظن خود و از عینک خاص خود به فهم و بازشناسی این پروژه تاریخی و تاریخ ساز پرداخته است. مولوی از نگاهی و غزالی با عینکی دیگر، ابن خلدون از دیدگاهی و اقبال و شریعتی و صالحی نجف آبادی و غیره هر کدام از زاویه ارزش و نگرش و روش خاص خود به تماشای این تئاتر بزرگ تاریخ نشسته‌اند و از دیدگاه خاص خود به تبیین مانیفست نانوشته پروژه کربلا و عاشورا و حسین پرداخته‌اند و در همین رابطه برای ما نیز تبیین مانیفست پروژه کربلا و حسین و عاشورا در این زمان کاری بس سخت و مرد افکن می‌باشد و شاید این خود معمار بزرگ عاشورا یعنی حسین بوده که به عمد می‌خواسته تا آنچنانکه حافظ می‌گوید با عاشورا گرهی که بر ابروی خویش داشته باز کند و تا

#### الف - فهم اسلام شناسی تاریخی در گرو بازشناسی و بازسازی فهم عاشورا است:

رمز قرآن از حسین آموختیم  
تازه از زخمه‌اش لرزان هنوز

زآتش او شعله‌ها اندوختیم  
تازه از تکبیر او ایمان هنوز

کلیات اقبال لاهوری - رمز بیخودی - ص ۷۵ - س ۱۷

از زمانی که امام حسین در رجب سال ۶۰ هجری خیر مرگ معاویه توسط نماینده والی مدینه در مسجد نبی (در حالیکه مشغول مذاکره سیاسی با عبدالله بن زبیر بود) شنید، از آنجائیکه برای مدت زیادی بود که امام حسین از بعد از شهادت مرگ امام حسن (توسط معاویه به وسیله عمال اندرونی‌اش) که هژمونی جنبش عدالت خواهانه پیروان پدرش امام علی به او واگذار شده بود، منتظر خبر شنیدن مرگ معاویه بود تا با اعلام مرگ معاویه استارت نهضت عدالت خواهانه خود را بزند و پایان حیات صلحنامه تحمیلی و نقض شده بر امام حسن که توسط معاویه سالیبه انتفاع به موضوع شده بود و امام حسین تنها به خاطر احترام به امضای امام حسن که در پای این صلحنامه قرار داشت مترصد مرگ معاویه بود (تا حجت را بر خویش تمام شده ببیند) اعلام نماید تا پروژه‌هایی که حسین از سالیانی قبل از مرگ معاویه در سر می‌پروراند و بر روی آن فکر می‌کرد، با اعلام مرگ معاویه به اجرا گذارد تا طوفانی که در مرج العذرا با شهادت حجر بن عدی و یارانش خاموش شده بود، باز تولید کند.

لذا هر چند امام حسین به عنوان معمار اصلی پروژه عاشورا در طول سالیان بعد از شهادت تحمیلی امام حسن (به وسیله عمال نفوذی معاویه که تا اعماق زندگی خصوصی او هم نفوذ کرده بودند و حتی همسر آن حضرت را هم به بازی گرفته بودند) مانیفست و چارچوب این پروژه خود را بارها تبیین کرده بود، ولی از آنجائیکه حسین بنابه دلایلی که در این نوشتار به ذکر آن‌ها خواهیم پرداخت، جهت تبیین کلامی و قلمی مانیفست نظری پروژه عاشورا اقدام نکرد همین امر باعث گردیده تا ما برای تبیین و فهم مانیفست نظری تدوین شده حرکت حسین تنها به اجتهاد تئوریک در چارچوب شعارها و حرکات آن حضرت بسنده نمائیم یعنی برای

پایان تاریخ بر دل پیروان عاشورا بیاندازد.

نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخاست

گره بگشود از ابرو بر دل‌های یاران زد

و در راستای تاریخی کردن نهضت عاشورا برای آیندگان توسط فقدان تبیین کلامی و قلمی سناریوی پروژه عاشورا (که امکان انجام آن در طول سالیان بعد از شهادت تحمیلی امام حسن داشت) گره را از ابروی خود باز کند و بر دل‌های یاران بزنند تا بدین ترتیب حسین از عاشورا و کربلا یک منشور بسازد.

برای اینکه در هر زمانی دروازه‌های فهم و تبیین مانیفست حرکت عاشورا برای همگان باز باشد و هرگز پایان این بازشناسی پروژه تاریخی عاشورا برای آیندگان بسته نشود تا آنچنانکه حافظ می‌گوید حسین مصداق این قضاوت همیشگی حافظ گردد که می‌گوید:

گفتم گره نگشوده‌ام زان طره تا من بوده‌ام

گفتا منش فرموده‌ام تا با تو طراری کند

بنابراین حسین معمار بزرگ عاشورا و کربلا جهت تاریخی کردند حرکت خودآگاهانه به تبیین قلمی و بیانی عاشورا نپرداخت تا با جایگزین کردن حرکت و بازیگری خود به جای قلم و کلام از عاشورا منشوری بسازد تا در هر زمانی تمامی کسانی که دغدغه فهم رمز اسلام تاریخی و قرآن تاریخی مانند علامه محمد اقبال لاهوری دارند، جهت فهم رمز اسلام و قرآن و بعثت پیامبر اسلام به بازشناسی و بازفهمی و بازسازی حرکت حسین بپردازند و به این ترتیب است که در هر زمانی و صاحب هر نگرشی که هستیم برای فهم اسلام تاریخی مجبوریم به عنوان سر پل و کلید فهم اسلام تاریخی از عاشورای تاریخی حسین به عنوان یک متدولوژی در چارچوب اپیستمولوژی شناخت اسلام یا اسلام شناسی تبیینی نو ارائه دهیم.

بنابراین تکیه مستمر ما در نشر مستضعفین در راستای فهم مانیفست حرکت حسین به عنوان تنها معمار بزرگ پروژه عاشورا نه شناخت عاشورا به خاطر عاشورا است بلکه آنچنانکه محمد اقبال لاهوری می‌گوید شناخت عاشورا به خاطر فهم اسلام و اسلام شناسی است چرا که آنچنانکه اقبال می‌گوید بدون شناخت حرکت حسین شناخت قرآن و اسلام برای ما ممکن نیست (رمز قرآن از حسین آموختیم) و شاید در این رابطه بوده است که فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش آخرین خاکریز جریان لیبرال مذهبی در جامعه ما در راستای تبیین اسلام شناسی صوفیانه و فردگرایانه خود جهت بسترسازی لیبرالیسم مورد

ادعایش قبل از هر چیز کوشید تا علاوه بر اینکه تمامی ائمه شیعه را حتی خود امام علی را سازشکار با حکومت و خلافت نشان دهد و حرکت امام حسین را یک استثنا در میان قاعده سازشکاری ائمه دیگر معرفی نماید و البته خود عاشورا را به صورت یک پروژه تحمیل شده از طرف یزید و عبیدالله ابن زیاد بر امام حسین نشان دهد و معماری عاشورا را از حسین بگیرد و به دستگاه حکومت یزیدی بدهد و حسین و حسن حتی مزدبگیر و صلح بگیر معاویه معرفی نماید تا شرایط ذهنی و نظری جهت تبیین اسلام شناسی صوفیانه و فردگرایانه و لیبرالی‌اش فراهم شود و در تبیین جوهر عاشورا آن را در راستای انتقام‌گیری کورکورانه قبائل عرب و نظام قبیله‌گیری از جنگ بدر تا حسین تبیین نماید، برعکس اقبال و شریعتی که برای بازسازی اسلام شناسی جامعه ساز خود، باز خود را نیازمند به بازشناسی عاشورا حسینی به صورت تاریخی دیدند.

البته علت اینکه بازسازی اسلام در این زمان نیازمند به بازشناسی کربلا و عاشورا می‌باشد آن است که عاشورا تنها فرقانی است که اسلام جامعه سازانه و اجتماعی و تاریخ ساز را از اسلام صوفیانه و اسلام فقاهتی و اسلام فردی جدا می‌کند، یعنی هرگز امکان ندارد ما بر عاشورای حسینی به عنوان یک حرکت اسلامی و تاریخی و عدالت محور تکیه بکنیم و بعد پیرو اسلام صوفیانه باشیم به همین دلیل حتی افرادی چون مولوی هم که کوشیدند که از زاویه فردی به کالبد شکافی عاشورای حسین جهت توجیه اسلام صوفیانه خود بپردازند داستان عاشورا را در چارچوب انسان و انسانیت‌هایدگری به تبیین رهایی و فدا و فدیة و ایثار بپردازند نه مانند فرج دباغ در چارچوب یک انتقام‌گیری کور و حرکت جبری و تحمیلی و شخصی و خارج از قاعده بازسازی کنند.

کجائید ای شهیدان خدائی

کجائید ای سبک روحان عاشق

کجائید ای شهبان آسمانی

کجائید ای زجان و جا رهیده

کجائید ای در زندان شکسته

کجائید ای در مخزن گشاده

در آن بحرید کین عالم کف اوست

کف درباست صورتهای عالم

بلاجویان دشت کربلائی

پرنده تر ز مرغان هوائی

بدانسته فلک را در گشائی

کسی مر عقل را گوید کجائی

بداده وامداران را رهایی

کجائید ای نوای بی نوائی

زمانی پیش دارید آشنائی

زکف بگذر اگر اهل صفائی

کلیات شمس تیریزی - غزل ۲۷۰۷ - ص ۱۰۰۴ - س ۲۱ به بعد

بنابراین تکیه و تاکید بر بازشناسی پیوسته و مستمر عاشورا نه در

راستای تجلیل احساسی و تکراری صرف از حسین جهت مداحی گری و قبرپرستی و ضریح پرستی و اشک چشم از توده‌ها گرفتن و توده‌ها را دنبال نمود سیاه برای کسب مشروعیت حکومت غاصب خویش فرستادن است، بلکه برای کسب عینک و روش فهم و بازسازی اسلام تاریخی می‌باشد چراکه معتقدیم که عاشورا برای همیشه می‌تواند به عنوان یک عینک جهت بازسازی و مطالعه و تبیین و تفسیر اسلام تاریخی مطرح باشد.

لذا در این رابطه است که برای بازشناسی عاشورا نیازمند به فهم مستمر نظری مانیفست عاشورا توسط اجتهاد فکری خودمان هستیم و از آنجائیکه برای تدوین مانیفست عاشورا نمی‌توانیم مستقیماً از کلام و قلم امام حسین در این رابطه استفاده بکنیم راهی جز این نداریم که فقط بر پایه تفسیر نو به نو از حرکات تاریخی حسین به عنوان معمار عاشورا به تدوین مانیفست عاشورا بپردازیم. به همین دلیل به عنوان پیش فرض برای تفسیر عاشورا در صحنه بازیگری حسین به عنوان بازیگر اصلی و معمار سترگ عاشورا باید به این نکات توجه داشته باشیم:

۱ - تمامی حرکات و انتخابات و کلام و شعارهای حسین در صحنه بازیگری عاشورا دارای معنای از پیش تعیین شده می‌باشند و به همین ترتیب کل عاشورا از آغاز تا انجام به صورت یک منظومه مشخص معماری شده توسط امام حسین بوده است.

۲ - زبان امام حسین در منظومه عاشورا به عنوان وسیله ارتباط و رساندن معانی مورد نظر به مخاطب یک زبان عملی می‌باشد که مستقل از مانیفست نظری امام حسین در تکوین عاشورا به کار گرفته شده است و امام حسین به صورت مشخص از بعد از شهادت امام حسن و از بعد از اینکه مسئولیت هدایت جامعه را به عنوان پیشگام به عهده گرفت در ذهن خویش در این رابطه نظریه پردازی کرده بود.

۳ - از آنجائیکه زبان در عاشورا یک زبان قلمی و کلامی صرف نمی‌باشد و بیشتر صورت عملی و حرکتی دارد در نتیجه به علت اینکه حرکت خودآگاه و عمل مهندسی شده در نمایشگاه بزرگ عاشورا یک زبان سمبلیک و ذو وجهین می‌باشد، همین امر باعث گردیده تا زبان فهم عاشورا در طول ۱۴۰۰ سال گذشته برای صاحب نظران صورت یک طیف به خود بگیرد که در یک سر آن زبان فقهی قرار دارد و در سر دیگر آن زبان تاریخی و سیاسی می‌باشد.

۴ - مفسر عاشورا در برابر تفسیر یک متن عملی و حرکتی باید با نگاه هرمنوتیک مدرن عملی به تفسیر منظومه عاشورا بپردازد و تنها به

این ترتیب است که توانسته‌اند به برداشت‌های متفاوتی در تاریخ ۱۴۰۰ سال گذشته از منظومه عاشورا دست پیدا کنند.

۵ - در این رابطه و با این نگاه به عاشورا به عنوان یک منظومه هرگز نباید اعتقاد به برداشت واحد همگان از عاشورا داشته باشیم و لذا مطالعه خود ما به صورت فرایندی از عاشورا در این رابطه قابل تفسیر و تبیین می‌باشد.

۶ - عاشورا به عنوان الگویی مشخص در عرصه اسلام شناسی می‌تواند ما را به فهم ضابطه مند بازسازی اسلام تاریخی در این زمان هدایت کند.

۷ - شناخت شناسی و هرمنوتیک جدید در این زمان می‌تواند منابع و راهنمای خوبی برای اصلاح و استحکام بخشی به برداشت ما از عاشورا باشد.

۸ - به مرور پیشرفت در فهم اسلام و بازسازی اسلام تاریخی و اسلام شناسی ما مجبور به فهم نوئی از عاشورا هستیم.

۹ - اگر خواهان فهم روشمند و درست از متن عملی عاشورا هستیم باید پیوسته به تنقیح و تصحیح برداشت‌های گذشته مان از عاشورا بپردازیم.

۱۰ - برای کشف مانیفست عاشورا باید انتظار پاسخگویی عاشورا به سوال زمان خود داشته باشیم و با قرار دادن سوال زمان در برابر عاشورا انتظار پاسخگویی عاشورا به سوال زمان خود داشته باشیم و تنها با قرار دادن سوال زمان در برابر عاشورا است که ما می‌توانیم عاشورا را به حرف در آوریم و پاسخ عاشورا را به سوال زمان خودمان فهم کنیم.

۱۱ - باید باور داشته باشیم که هیچ انسانی با ذهن خالی به سراغ شناخت عاشورا نمی‌رود، به عبارت دیگر هر کس مجبور می‌شود که در کانتکس ذهنیت قبلی خود به شناخت عاشورا بپردازد در این رابطه است که سوال زمان بهترین کانتکسی است که ما از زاویه آن می‌توانیم به فهم صحیح عاشورا دست پیدا کنیم چراکه خود عاشورا هیچ چیز نیست جز پاسخ حسین به سوال زمان خودش در کانتکس اسلام تاریخی. ❏

ادامه دارد

## نیست

در حاشیه تعیین حداقل دستمزد سالانه کارگران توسط شورای عالی کار در سال ۹۴

### نکاتی چند در باب چالش‌های طبقه کارگر ایران در خصوص تعیین حداقل دستمزد در شورای عالی کار در سال ۹۴

۴ - از آنجائیکه مطابق آنچه که فوقاً مطرح کردیم نرخ تورم که به عنوان تنها شاخص جهت تعیین حداقل حقوق ۱۲ میلیون کارگر ایرانی از طرف نهادهای مختلف دولتی در راستای منافع کارفرمایان تعیین می‌گردد، این شاخص به هیچ وجه آنچنانکه در طول ۳۶ سال گذشته نشان داده است نمی‌تواند به عنوان یک شاخص عادلانه در راستای تعیین حداقل حقوق کارگران ایرانی به کار گرفته شود؛ لذا همین بحران شاخص در تعیین حداقل حقوق کارگران ایرانی باعث شده است تا مکانیزم تعیین حداقل حقوق کارگران که امروزه تقریباً در تمامی کشورهای متروپل در خدمت بازار نیروی کار و نظام سرمایه‌داری است و تقریباً در این چارچوب در کشورهای متروپل تا اندازه‌ای طبقه کارگر در چارچوب قدرت چانه زنی نیروی کار توانسته است موفقیت آمیز پیش برود، در جامعه ایران امروز برعکس در کانتکس نظام سرمایه‌داری وابسته کشور ما این مکانیزم گرفتار بن بست و شکست بشود.

هر چند این بن بست و شکست به علت حمایت سرنیزهائی حکومت از مصوبات شورای عالی کار در راستای منافع کارفرمایان در طول ۳۶ سال گذشته توانسته است بر طبقه کارگر ایران به صورت یک طرفه تحمیل بشود که همین تحمیل یک طرفه

۱ - طبق ماده ۴۱ قانون کار، شورای عالی کار همه ساله موظف است در پایان هر سال بر اساس تورم و سبد معیشتی یک خانوار چهار نفری کارگری، حداقل حقوق ۱۲ میلیون کارگر ایرانی یا به عبارت دیگر ۱۲ میلیون خانوار حداقل چهار نفری را تعیین نماید.

۲ - در ماده ۴۱ قانون کار جهت تعیین حداقل حقوق کارگران ایرانی دو شاخص مطرح شده است که این دو شاخص عبارتند از:

الف - نرخ تورم.

ب - سبد معیشتی خانوار کارگری، که شناور و دولتی بودن آمار و میزان این دو شاخص باعث گردیده است که در طول ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی ایران، منافع کارفرمایان که در راس آن‌ها خود دولت و نهادهای رژیم مطلقه فقاهتی از سپاه تا نهادهای حکومتی مثل بنیادهای از همه رنگ رژیم قرار دارد قالب و چارچوب تعیین میزان این شاخص‌ها بشود بطوریکه همیشه حتی بین نهادهای تعیین کننده میزان این شاخص‌های دو گانه خود رژیم مطلقه فقاهتی - مثل مرکز آمار ایران و بانک مرکزی و مرکز پژوهش‌های مجلس رژیم - اختلاف فاحش وجود دارد و از آنجائیکه به جز خود نهادهای رژیم مطلقه فقاهتی توان تعیین میزان این شاخص‌ها را ندارد لذا حتی آمارهای جهانی مثل صندوق بین‌المللی پول برای نمایندگان کارفرما در شورای عالی کار جهت تعیین حداقل دستمزد کارگران مردود می‌باشد.

۳ - از آنجائیکه بین دو شاخص نرخ تورم و سبد معیشتی خانوار کارگری تنها شاخص اول می‌تواند صورت ریاضی و عددی داشته باشد هر چند که عدد نرخ تورم سالانه به علت تحریف دولت در راستای منافع کارفرمایان - که در راس آن‌ها خود دولت و نهادهای حکومتی رژیم مطلقه فقاهتی - قرار دارد به عنوان یک شاخص تعیین کننده در طول ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی بر علیه منافع کارگران بوده است اما با همه این احوال در قیاس با شاخص دوم یعنی سبد معیشتی یک خانوار کارگری از آنجائیکه شاخص دوم یا سبد معیشتی خانوار کارگری وضعیت روشنی ندارد پیوسته در طول ۳۶ سال گذشته این شاخص اول یعنی نرخ تورمی اعلام شده توسط دولت کانتکس تعیین کننده حداقل حقوق بیش از ۵۰ میلیون نفر کارگر و افراد خانواده آن‌ها بوده است که این موضوع باعث تحمیل فشار مضاعفی بر طبقه کارگر ایران در طول ۳۶ سال گذشته شده است.





ثانیا از آنجائیکه بافت سه جانبه کارگری - کارفرمایی - دولت، شورایعالی کار در رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته، دولت و حکومت خود به عنوان کارفرمای عمده اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران بوده است این امر باعث شده تا دو جناح از سه جناح بافت ساختاری شورایعالی کار در خدمت منافع کارفرما باشد و جناح کارگری در این شورایعالی همیشه در اقلیت قرار گیرد که همین در اقلیت بودن جناح کارگری در شورایعالی کار باعث کاهش یا فقدان قدرت چانه زنی کارگران جهت تعیین حداقل حقوق شده است. مضافا بر اینکه این آش زمانی شوری آن بیشتر به نمایش در می‌آید که بدانیم علاوه بر اینکه جناح دولت به عنوان کارفرمای اصلی همیشه در این شورای تحت ظلال سرنیزه از قدرت حق وتو برخوردار می‌باشد، خود نمایندگان کارگری همیشه از طرف تشکیلات زرد دست ساخته حکومت مثل خانه کارگر و غیره تعیین می‌شود و بدین ترتیب:

شراب در جام زرد دست کافر      حراما در حراما در حرام است

۶ - ضعف سازمانی و عدم وجودهای تشکلهای مستقل کارگری جهت افزایش قدرت چانه زنی جناح نیروی کار در مذاکرات تعیین حداقل حقوق شورایعالی کار تقریبا صفر می‌باشد چراکه زمانی که نیروی کار ایران نه حق اعتصاب دارد و نه حق آزادی اجتماعات و نه حق ایجاد تشکیلات مستقل و نه حق آزادی بیان جهت اعلام مطالبات خود و برعکس پیوسته در برابر دستگاه‌های پلیسی و حزب پادگان

و تعیین فرمایشی شورایعالی کار و تحریف میزان شاخص‌ها توسط نهادهای حکومتی باعث شده که بنابه گزارش ایسنا طبق گزارش مرکز آمار ایران و بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی از سال ۸۴ تا ۹۲ قدرت خرید جامعه کارگری ایران ۷۵٪ کاهش پیدا کند.

۵ - شورایعالی کار که طبق ماده ۴۱ قانون کار به عنوان تنها نهاد تعیین کننده حداقل حقوق ۱۲ میلیون کارگر ایرانی در سال می‌باشد، از آنجائیکه طبق ماده ۱۶۷ قانون کار این شورا می‌بایست صاحب ترکیبی از سه جناح:

الف - کارگران.

ب - کارفرمایان.

ج - دولت، باشد.

اولا از آنجائیکه شورایعالی کار تنها در اسفندماه یا حداکثر از بهمن ماه هر سال به صورت دستوری و فرمایشی جهت تعیین حداقل دستمزد کرکره خود را بالا می‌کشد و در باقی ایام سال یعنی تقریبا ۱۱ ماه از سال تعطیل و راکد می‌باشد، در صورتی که جزء وظایف این شورا است تا در طول سال با رصد کردن همه جانبه بازار نیروی کار ایرانی در اقتصاد به گل نشسته سرمایه‌داری کشور خود به صورت عملی بکوشد میزان این شاخص‌های تعیین دستمزد را به دست بیاورد ولی از آنجائیکه به علت تعطیلی و رکود، توان انجام این امر پیدا نمی‌کند مجبور می‌شود تا در پایان سال به آمارهای تحریف شده حکومتی جهت تعیین حداقل حقوق کارگران تکیه کند.

حکومت تهدید به اخراج و بیکاری و زندان و سرکوب هم می‌شود، این همه باعث می‌شود تا جناح تشکیلات زرد کارگری تعیین شده توسط حکومت در شورایی عالی کار در زمان تعیین حداقل دستمزد نه تنها نتواند در موضعی برابر در برابر کارفرمایان که در راس آن خود دولت و حکومت می‌باشد قرار بگیرد بلکه برعکس به علت نداشتن توان قدرت چانه زنی جهت تعیین حداقل دستمزد به مکانیزم التماس و درخواست عاجزانه از حکومت و دولت و کارفرما روی بیاورد، چراکه دست او کوتاه هست و خرما بر نخیل قرار دارد.

۷ - وقتی در نظامی نمایندگی کارگران از طرف خود حکومت و دولت جهت مذاکره در شورایی عالی کار برای تعیین حداقل حقوق به رسمیت شناخته می‌شود طبیعی است که مذاکره با کارفرما برای تعیین حداقل حقوق بر سر منافع طبقه کارگری ایرانی شکست خواهد خورد و نیروی کار اقتصاد سرمایه‌داری ایران نتواند صاحب مزد منصفانه‌ای که تامین کننده حداقل زندگی او و خانواده‌اش باشد، بشود زیرا کارگر ایرانی نه حق دارد تا با دیگران اتحادیه و سندیکای مستقل کارگری تشکیل دهد و نه حق دارد آزادانه به هر تشکیلات مستقلی که خود تشخیص می‌دهد بپیوندد و به همین دلیل است که نیروی کار ایرانی یا ۱۲ میلیون کارگر ایرانی نه حق کار داشته باشد، نه حق کسب مزد منصفانه و خارج از دایره تبعیض و نه حق اعتصاب و اعتراض جهت چانه زنی دستمزد بخور و نمیر خود و نه حق تشکیل اتحادیه و پیوستن به اتحادیه‌های برگزیده خود و نه حق مشارکت در تعیین سرنوشت اقتصادی و سیاسی و صنفی خود دارد.

طبیعی است که محصول نهایی این امر جز این نخواهد بود که توسعه انسانی یا نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران دچار بحران بشود که خود این بحران توسعه نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران بسترساز بحران توسعه در اقتصاد ایران می‌شود آنچنانکه در ۳۶ سال گذشته شاهد آن بودیم که خروجی نهایی این امر علاوه بر بی ثباتی اقتصادی و نفی اقتصاد تولید محور، توسط رژیم مطلقه فقهاتی می‌شود این رژیم با تکیه بر بهره برداری منوچلی از منابع عظیم نفت و گاز و معادن در خدمت سرمایه‌داری تجاری و واردات و واسطه‌گری و دلالی شرایط جهت غلبه سرمایه‌های تجاری بازار و سپاه در لباس قاچاق کالا و واردات بر اقتصاد ایران فراهم کرده است و همین امر عاملی شده است تا جایگاه بخش خدمات در اقتصاد ایران بیش از دو برابر بخش صنعت و معدن و بیش از پنج برابر بخش کشاورزی بشود. آنچنانکه طبق آمار مرکز آمار ایران بین سال‌های ۷۴ تا ۸۵:

الف - صنعت و معدن ۲۷٪

ب - کشاورزی ۱۲٪

ج - خدمات ۶۱٪، حجم نیروی کار ایران به خود جذب کرده است که خود این آمار کافی است تا آثر بحران فراگیر اقتصاد سرمایه‌داری ایران را به صدا در بیاورد.

۸ - در نشست شورایی عالی کار جهت تعیین حداقل دستمزد کارگران در سال ۹۴ به علی شرایط جهت افزایش حداقل بیش از ۲۵٪ آماده نیست که این علل عبارتند از:

الف - تاثیر شکست نسخه‌های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در راستای حذف سوبسیدها یا به اصطلاح پروژه هدفمندی یارانه‌ها و آزادسازی اقتصادی.

ب - کاهش قیمت نفت که بسترساز سیاست انقباضی دولت در عرصه بودجه عمرانی جهت پاسخگویی به بودجه نجومی جاری و همچنین خالی شدن خزانه و کسری بودجه که زمینه ساز استقراض از بانک مرکزی شده است.

ج - رکود همراه با تورم اقتصاد ایران که باعث فرار سرمایه‌ها از عرصه تولید به بانک‌ها و کشورهای خلیج فارس گردیده.

د - تلاش برای بازسازی مناسبات با کشورهای متروپل سرمایه‌داری در چارچوب حل تحریم‌های اقتصادی و مذاکره با گروه ۵+۱.

ه - کاهش روزمره و ساعت مره ارزش پول ملی کشور به علت استفاده غیر اصولی دولت از بازار ارزی و استقراض و افزایش نقدینگی کشور.

و - فساد مالی جناح‌های درونی قدرت که امروزه به صورت بزرگترین فسادهای مالی قرن در تاریخ بشر توسط خود جناح‌های رژیم از آن یاد می‌شود بطوریکه واحد این فسادها از هزار میلیارد تومان به عرصه میلیاردها دلار کشیده شده است و داروغه‌های رژیم مطلقه فقهاتی را وادار کرده است تا برعکس گذشته که تلاش می‌کردند تا این فسادهای مالی فراگیر جناح‌های رژیم را مخفی کنند و با آدرس غلط دادن به توده‌ها توسط مراسم زیارتی نگاه توده‌ها را به جانب دیگر مشغول کنند.

در این شرایط که آش آنقدر شور شده که سر و صدای آشپزهای رژیم مطلقه فقهاتی هم بلند کرده و هر جناحی می‌کوشد جهت بسترسازی برای کسب کرسی‌های قدرت در انتخابات مجلس دهم و خبرگان رهبری اسفند ماه ۹۴ جناح دیگر را رسوا کند شمشیر از رو ببندند و حتی در ایام دهه فجر رژیم مجبور به حکم و زندان و افشاگری شده است.

ز - تکوین ارتش بیش از ۵ میلیون نفری بیکاری در عرصه اقتصاد

گرفتار رکود و تورم شده ایران در این شرایط که باعث کاهش قدرت چانه زنی نیروی کار شاغل ایران شده است.

ح - کاهش روزمره نسبت دستمزدها به کل ارزش تولید در اقتصاد بحران زده سرمایه‌داری ایران که خود این امر بسترساز مضاعف کاهش قدرت خرید طبقه کارگر ایران شده است.

ط - رقابت سرمایه‌های مالی در کانتکس رقابت بی در پیکر بانک‌های مثل علف هرز از زمین روئیده، بسترساز هر چه عمیق‌تر شدن رکود اقتصادی ایران در این شرایط شده است.

ی - ضعیف شدن اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران در اثر تحریم‌های معلول پروژه شکست خورده انرژی هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای و نیازمندی این اقتصاد ضعیف شده به سرمایه‌های خارجی و شکسته شدن تحریم‌های اقتصادی توسط نوشیدن دوباره جام زهر در کانتکس نرمش قهرمانانه.

ک - کمبود صادرات ایران جهت پر کردن افت قیمت نفت در این شرایط.

ل - کاهش ارزش پول ملی کشور در کادر افزایش قیمت دلار توسط دولت جهت مقابله با کسری بودجه که خود بسترساز بی ثباتی اقتصاد و افزایش تورم شده است.

م - افزایش هزینه‌های مستقیم و غیر مستقیم رژیم مطلقه فقه‌ای در عرصه دخالت‌های نظامی در عراق و سوریه و لبنان.

ن - افزایش بی رویه بودجه اجرائی دولت در سال ۹۴ به علت سرازیر کردن سر کیسه بودجه به نهادهای فقهی و حوزدانی و تشکیلات حاشیه‌ای حکومت از مداخلان تا بسیج تا آنجا که در بودجه ۹۳ دولت یازدهم مبلغ ۱۳۰۰ میلیارد تومان فقط تنها برای پرداخت به حوزه‌های فقه‌ای در نظر گرفته شده بود که خود این امر باعث گردیده تا دولت در عرصه پرداخت حقوق کارمندان وابسته به خود در طرح بودجه ۹۴ تنها تن به افزایش ۱۴٪ بدهد که کمتر از نصف نرخ تورم رسمی می‌باشد.

۹ - از آنجائیکه تجربه ۳۶ سال گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای در شورایی عالی کار جهت تعیین حداقل دستمزد بر پایه نرخ تورم نشان داده است که این شاخص به تنهایی نمی‌تواند عامل تعیین کننده حداقل دستمزد طبقه کارگر ایران بشود جریان‌های کارگری در ایران تلاش می‌کنند تا به جای سبب معیشتی خانوار کارگری به عنوان شاخص دوم شاخص خط فقر مطلق و نسبی در ایران جایگزین نمایند که از آنجائیکه طبق آمارهای حکومتی مرکز آمار ایران در سال ۹۴ حداقل رقم مورد نیاز برای تامین حداقل معیشت خانوار ۵ نفری در ایران ماهانه ۱۸ میلیون

ریال می‌باشد - که البته کارشناسان اقتصادی غیر تولیدی این رقم را ۲۵ میلیون ریال اعلام کرده‌اند - و احمد می‌دری معاون رفاهی وزارت کار طی گفتگویی با برنامه کار و کارگر رادیوی رژیم خط فقر در ایران در شرایط فعلی برای یک خانوار ۵ نفری ماهانه ۱۲۵۰۰۰۰۰ ریال اعلام کرد در نتیجه این امر باعث شده است تا شورایی عالی کار خط فقر را به عنوان شاخص تعیین کننده حداقل دستمزد کارگران رد کند و تنها بر همان شاخص نرخ تورم اعلام شده از طرف نهادهای حکومتی تکیه بکند.

به همین دلیل این امر باعث تکوین شکاف عمیق بین حداقل دستمزد تعیین شده کارگران توسط شورایی عالی کار با دستمزد واقعی آن‌ها در سال ۹۴ بشود هر چند دولت می‌کوشد در این رابطه با طرح شعار مزد تلفیقی نقدی بعلاوه سبب کالا به نفی شعار خط فقر به عنوان شاخص تعیین حداقل دستمزد کارگران بپردازد که این همه باعث شده تا علیرضا محبوب نماینده تهران و رئیس فراکسیون کارگری مجلس اعلام کند که ۹۰٪ جامعه کارگری ایران زیر خط فقراند و ۱۰٪ باقی مانده نزدیک به خط فقر باشند.

۱۰ - اعلام پی در پی کاهش نرخ تورم توسط دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم مطلقه فقه‌ای در این شرایط در چارچوب رکود اقتصادی حاکم بر اقتصاد ایران باعث شده تا به عنوان ابزار و حربه‌ای جهت کاهش قدرت چانه زنی نیروی کار در شورایی عالی کار در تعیین حداقل دستمزد کارگران بشود.

۱۱ - گسترش حرکت‌های غیر سندیکائی و غیر تشکیلاتی مستقل کارگران از اعتصاب تا اعتراض و طومار نویسی و بست نشستن کارگران تقریباً در سرتاسر ایران باعث تقویت قدرت چانه جناح کارگران در شورایی عالی کار در سال ۹۴ نشده است.

۱۲ - پائین بودن رشد اقتصادی و تداوم رکود اقتصادی همراه با افزایش بیکاری و افزایش بودجه جاری و کاهش قیمت نفت و وابستگی بودجه دولت به نفت و کاهش بودجه عمرانی همراه با گسترش رانت خوری و فساد اداری و مالی باعث شده تا دولت یازدهم توان پرداخت همین حقوق تعیین شده بخور و نمیر شورایی عالی کار را هم نداشته باشد در نتیجه این امر باعث گشته تا خط فقر زندگی کارگران ایرانی به زیر خط بقاء سقوط بکند. ❏

والسلام

# مبارزه دانشجویی در ایران امروز به کدامین شکل؟

## جنبش؟ حرکت؟ یا حزب؟

### الف - جنبش دانشجویی ایران چگونه در این زمان می‌تواند باز تولید شود؟

خورد که تا سال ۸۸ نتوانست در زیر بار این شکست و تاثیرات آن کمر راست کند. نکات مثبتی که در قیام تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران وجود داشت عبارتند بودند از:

۱ - جنبش دانشجویی ایران پس از بیست سال حرکت در خود و محصور شدن در زندان سازماندهی دولتی و زرد و تزریق و تحمیل شده از بالا توانست از پبله دولتی و زرد و تحمیلی و صنفی و حرکت برای خود خارج بشود و در چارچوب یک حرکت آرمان خواهانه و دموکراسی طلبانه و آزادی خواهانه و عدالت طلبانه برای استقرار عدالت در جامعه استبداد زده و استثمار زده و استثمار زده ایران بعد از انقلاب ۵۷ (که تنها در عرض شش ماه اول سال ۵۸ طبق آمار عزت سحابی رئیس سازمان برنامه بودجه وقت میزان سودی که بخش خصوصی توانست صاحب شود بیش از دو برابر سودی بود که در دوران ۵۰ ساله رژیم پهلوی صاحب شد و طبق آمار حقوق بشر سازمان ملل میزان اعدام‌های رژیم مطلقه فقهاتی در شش ماه دوم سال ۶۰ که به صورت رسمی در روزنامه‌های رسمی رژیم مطلقه فقهاتی اعلام گردید بیش از دو برابر مجموع اعدام‌هایی بود که در سال ۶۰ در کل جهان

تا زمانی که ما نتوانیم در خصوص کودتای فرهنگی که از بهار ۵۹ آغاز شد و تا پائیز ۶۴ ادامه داشت و در دو عرصه سخت افزاری و نرم افزاری زلزله ساختاری در جنبش دانشجویی ایران ایجاد کرد یک تحلیل مشخصی علمی بدست بیاوریم تا عملکرد و تأثیری که این کودتا به لحاظ سخت افزاری و مهم‌تر از آن به لحاظ نرم افزاری در ساختار جنبش دانشجویی ایران ایجاد کرده است بشناسیم، نمی‌توانیم جنبش دانشجویی ایران را در شرایط فعلی آسیب شناسی کنیم و چالش‌هایی که این جنبش در شرایط فعلی فراروی خود دارد ارزیابی و تحلیل علمی نماییم چراکه بزرگترین اثر و فونکسیون که کودتای فرهنگی ۵۹-۶۴ در عرصه جنبش تاریخی دانشجویی ایران به بار آورد گسستگی تاریخی و ساختاری و مانیفستی و تشکیلاتی در تاریخ این جنبش بود.

طبیعی است که تا زمانی که ما نتوانیم به ترمیم این گسستگی ساختاری و مانیفستی و نرم افزاری و سخت افزاری و تشکیلاتی جنبش دانشجویی ایران که معلول کودتای فرهنگی رژیم مطلقه در سال‌های ۵۹-۶۴ است دست پیدا کنیم امکان بازتولید و بازسازی و نوسازی و اعتلای رشد جنبش دانشجویی ایران وجود ندارد و طبیعتاً هر گونه رشد و اعتلا و بازسازی بی ریشه و بی فوندانسیون تئوریک و تجربی که از بعد کودتای فرهنگی ۵۹-۶۴ توسط جنبش دانشجویی به خصوص در تیر ۷۸ و خرداد ۸۸ صورت گرفته است از آنجائیکه در چارچوب و بر پایه فهم و بازسازی این گسستگی تاریخی و ساختاری و مانیفستی و نرم افزاری و سخت افزاری و تشکیلاتی صورت نگرفته است، این اعتلای جنبش دانشجویی مانند طوفانی ظاهر شده و به علت آفت‌های زائیده از این گسستگی این طوفان‌های موضعی جنبش دانشجویی محتوم به شکست شده‌اند.

مثلاً در قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران که خود مثنی نمونه خروار می‌باشد و اولین حرکت مستقل جنبش دانشجویی از بعد از کودتای ۵۹-۶۴ است و نخستین اعلامیه عملی و هویتی بود که جنبش دانشجویی ایران با حضور عملی خود در صحنه مبارزه اجتماعی به نمایش گذاشت. از آنجائیکه این قیام دانشجویی فاقد پتانسیل مدیریت کنندگی و سازماندهی به صورت کوتاه مدت و تاکتیکی و درازمدت و استراتژیکی بود در نتیجه این قیام مانند راحت الحلقومی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای همراه با حمایت دولت هفتم بلعیده و سرکوب شد و آنچنان شکستی

انجام گرفت و البته در عرصه استعمار تنها کافی است که بدانیم اسلام فقهانی داعشی در همین دهه و از همین زمان در کل منطقه در دو عرصه شیعه گرای حکومتی و سنی گرائی حکومتی تکوین و توسعه پیدا کرده است، همان اسلام فقهانی داعشی که امروز تمام منطقه را به خاک و خون کشیده است و تمامی تضادهای داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی را تحت تأثیر خود قرار داده است) به بازسازی دوباره جنبش دانشجویی بپردازد.

۲ - در قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران از بعد از سال ۵۶-۵۷ توانست برای بار دوم با جنبش اجتماعی پیوند برقرار کند و توسط آن حصار سکتاریسم خود را در هم بشکند.

۳ - در قیام تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران این جنبش نشان داد که جنبش دانشجویی ایران متعلق به همه دانشجویان با هر عقیده و مرامی که باشند است و لذا تا زمانی که جنبش دانشجویی نتواند خود را از حصار و تفرقه مرامی و مذهبی و سیاسی و گروهی نجات بدهد امکان اعتلای این جنبش وجود نخواهد داشت.

۴ - قیام تیرماه جنبش دانشجویی ایران نشان داد که رمز حیات و رشد و اعتلای جنبش دانشجویی ایران در پذیرش اصل تکثر در ذهن و عین ساختاری این جنبش همراه با نفی انحصار و محدودیت می‌باشد.

۵ - قیام تیرماه جنبش دانشجویی ایران نشان داد که تا زمانی که این جنبش حرکت دموکراسی طلبانه خود را از تشکیلات خودی شروع نکند حرکت آرمان طلبانه او نمی‌تواند در عرصه اجتماعی و برونی دارای فونکسیون مثبت تاریخی بشود. به عبارت دیگر تکثرطلبی و تکثرخواهی و پلورالیسم ذهنی و عینی باید در جنبش دانشجویی از خود تشکیلات دانشجویی آغاز بشود و از آنجا به بیرون تسری پیدا کند و شاید بهتر این باشد که بگوئیم که نیاز به تکثرطلبی در جنبش امروز دانشجویی ایران بیش از جامعه استبداد زده ایران می‌باشد و لذا تا زمانی که این تکثرطلبی به صورت عینی و مادی در جنبش دانشجویی ایران مادیت پیدا نکند، نه تنها این جنبش نمی‌تواند خود را از حصار تحمیلی نرم افزاری و سخت افزاری حکومتی نجات بدهد بلکه مهم‌تر از آن توان انتقال این امر به جامعه استبداد زده ایران هم نخواهد داشت.

۶ - قیام تیرماه ۷۸ جنبش اجتماعی ایران نشان داد که تنها راه پیوند بین جنبش دانشجویی و توده‌های ایران حرکت در شاهره تکثرخواهی و آزادی‌خواهی و عدالت محور و دموکراسی طلبانه می‌باشد و تنها

حرکت در این مسیر است که می‌تواند به پیوند بین جنبش دانشجویی با جنبش اجتماعی و مردم ایران منتهی بشود و هر گونه حرکت خارج از این مدار، شیپور را از دهان گشادش نواختن خواهد بود.

۷ - قیام تیر ماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران نشان داد که تا زمانی که در حرکت دانشجویی ایران هر جریانی و هر گرایشی دنبال مشکل خودش باشد و اندیشه خودش را تبلیغ نماید جنبش دانشجویی ایران تکوین و حیات و اعتلا پیدا نخواهد کرد. به عبارت دیگر از زمانی جنبش دانشجویی ایران دارای حیات مجدد و اعتلای حیاتی و حرکتی خواهد شد که محدودیت‌های ایجاد شده جریانی و سیاسی و تشکیلاتی خود را بشکند و تحت لوای دموکراسی خواهی و تکثرطلبی برای همه جریان‌های درونی جنبش دانشجویی همان جایگاهی قائل باشد که برای جریان خود قائل است، از این مرحله است و با تحقق این امر است که جنبش دانشجویی تکوین پیدا می‌کند و قطعاً این جنبش دانشجویی نه حزب سیاسی وابسته به جریان‌های مسلط جامعه می‌باشد و نه حرکتی است که بیرون از خواسته و نیاز توده‌ها و جامعه پیش برود.

لذا برای فهم این موضوع تنها کافی است که ما مقاطع مختلف نود ساله جنبش دانشجویی ایران را بررسی کنیم و مصداق یابی نمائیم و ببینیم در چه زمانی مبارزه دانشجویان ایران شکل جنبشی داشته است و در چه زمانی شکل حزبی و در چه زمانی از شکل حرکتی صرف برخوردار بوده است. پر واضح است که در این رابطه در سال‌های بین شهریور ۲۰ تا کودتای ۳۲ به علت وابستگی نرم افزاری و سخت افزاری مبارزه دانشجویی ایران با جریان‌های مسلط جنبش سیاسی فرایند مبارزه دانشجویی ایران دارای شکل حزبی بوده است و در فرایند بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا خرداد ۴۲ به علت حاکمیت شعار استقلال طلبی و آزادی‌خواهی و تکثرطلبی بر جامعه دانشجویی ایران، مبارزه دانشجویی ایران دارای شکل جنبشی بوده است چرا که در این زمان جنبش دانشجویی ایران فارغ از هر گرایشی و مرامی و مسلکی تنها به شعار آزادی‌خواهانه و دموکراسی طلبانه مردم ایران فکر می‌کرده است و این اولین تجربه مبارزه دانشجویی ایران در چارچوب شکل جنبشی بوده است، آنچنانکه مبارزه دانشجویی در سال‌های بین شهریور ۲۰ تا کودتای مرداد ۳۲ نخستین تجربه شکل حزبی پراتیک دانشجویان ایران بوده است اما در دهه ۴۰ تا سال ۵۵ از آنجائیکه دو گفتمان چریک‌گرایی سازمان‌های معتقد به مبارزه مسلحانه و سازمان‌گرایانه ارشاد شریعتی همزمان در جامعه ایران جاری و ساری شد، این امر

باعث گردید تا شکل مبارزه دانشجویی در این فرایند دو مؤلفه‌ای بشود، یک مؤلفه آن که مؤلفه چریک‌گرا بود از آنجائیکه این سازمان‌های چریک‌گرا بودند که به جای دانشجو تصمیم‌گیری می‌کردند و دانشجو تنها مهره‌ای در ساختار تشکیلات چریکی بود و هیچگونه حرکت مستقلی نداشت، در نتیجه این بخش از مبارزه دانشجویی ایران تنها دارای شکل حرکتی بود و وظیفه و رسالت دانشجو تنها فراهم کردن بستر عضوگیری و تغذیه سازمان‌های چریکی بود نه چیزی بیشتر.

اما در مؤلفه دوم در همین زمان که مؤلفه حرکت سازمان‌گرایانه ارشاد شریعتی بود از آنجائیکه شریعتی دانشجو را به عنوان تنها خواستگاه حرکتی خود انتخاب کرده بود و بر آن تکیه استراتژیک می‌کرد ولی هر چند شریعتی در استراتژی خودش برای جامعه و مردم به تقلید از روسو معتقد بود «که به مردم نباید راه نشان داد فقط به آن‌ها باید بینایی بخشید تا خود راه‌ها را به درستی پیدا بکنند» در عرصه دانشجویی هوادار خودش معتقد به این استراتژی نبود و آنچنانکه در کلاس‌های آموزشی چند هزار نفری دانشجویی او مشاهده می‌کردیم، او معتقد بود که دانشجو سر پل انتقال آگاهی از او به جامعه می‌باشد و شریعتی در این رابطه هیچگونه آلترناتیو دیگری برای دانشجو قائل نبود. در نتیجه این تکیه استراتژیک شریعتی بر دانشجو باعث گردید تا مؤلفه دوم جریان دانشجویی در سال‌های دهه ۴۰ تا سال ۵۵ هم به نحوی در صورت حزبی داشته باشد و به همین دلیل جنبش دانشجویی ایران تا سال ۵۵ در محاق چریک‌گرایی و سازمان‌گرایی ارشادی قرار داشت اما از سال ۵۵ به موازات ایجاد خلاء جنبش سیاسی در اشکال مختلف ارشادی و چریک‌گرایی و حزبی آن، دانشجوی ایران به خود آمد و برای مرحله دوم جنبش دانشجویی را تجربه کرد که این تجربه دوم جنبشی دانشجویان ایران تا بهمن ۵۷ ادامه داشت.

## ب - فرایند تکوین جنبش دانشجویی ایران از بعد از کودتای فرهنگی ۵۹-۶۴:

۱ - از بعد از کودتای فرهنگی ۵۹-۶۴ نخستین نهادهایی که از طرف شورای بازگشائی دانشگاه‌ها و حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت دستوری و تزریقی و حکومتی و دست ساز جهت سازماندهی حرکت دانشجویان تعیین گردید انجمن‌های اسلامی دانشجویی و جهاد دانشگاهی بود که گرچه هر دو نهاد دست ساز و تزریقی از بالا و حکومتی و

زرد بودند اما از آنجائیکه تئوریسین‌های نرم افزاری کودتای فرهنگی در شورای بازگشائی دانشگاه‌ها به صورت نمادین و فرمالیته و عوام‌فریبانه جهت تحمیل دانشجویان به جای تعیین انحصاری یک نهاد حکومتی تشکیلاتی دانشجویی دو نهاد دولتی انجمن‌های اسلامی و جهاد دانشگاهی انتخاب کردند و امکان هر گونه فعالیت تشکیلاتی را از نهادهای دیگر دانشجویی غیر دولتی و آزاد گرفتند و سعی کردند با کانالیزه کردن مبارزه دانشجویان به صورت صنفی یا سیاسی - حکومتی، جنبش دانشجویی ایران را سترون کنند و آب را از چشمه خشک نمایند، ولی آنچنانکه امام سجاد می‌فرماید، به مصداق «الحمد لله الذی جعل العذنا من الحمقاء» این پروژه کودتاگران فرهنگی شورای بازگشائی دانشگاه‌ها - که بعداً نام شورای عالی انقلاب فرهنگی به خود گرفت - مرده به دنیا آمد چرا که رقابت قدرت بین دو نهاد دولتی انجمن‌های اسلامی و جهاد دانشگاهی باعث گردید که رفته رفته این رقابت قدرت بین آن‌ها شرایط جهت ایجاد تضاد حرکتی بین آن‌ها بوجود آورد، به طوری که به مرور زمان تشکیلات جهاد دانشگاهی به سمت حکومت و آلت تشکیلاتی رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای در دانشگاه‌ها شد.

آنچنان که برعکس انجمن‌های اسلامی روندی در جهت استقلال از حکومت در پیش گرفتند و این تضاد آنچنان شدید شد که شورای عالی انقلاب فرهنگی رژیم مطلقه فقاهتی تلاشی در جهت تک نهادی کردن تشکیلات دولتی توسط حفظ تشکیلات حکومتی جهاد دانشگاهی و نفی تشکیلات باز هم دولتی انجمن‌های اسلامی در پیش گرفتند که به علت جناح بندی‌های قدرت در شورای فرهنگی این سناریوی حزب پادگانی خامنه‌ای هم شکست خورد و بالاخره رژیم مطلقه فقاهتی تن به ادامه حیات دو نهاد دولتی جهاد دانشگاهی و انجمن‌های اسلامی داد که رفته رفته همان تضاد هژمونی طلبانه و قدرت خواهانه بین این دو نهاد حکومتی بود که باعث جذب و هضم صد در صدی جهاد دانشگاهی به حکومت و فاصله‌گیری انجمن‌های اسلامی از حکومت مطلقه فقاهتی شد.

البته به علت محدودیت و انحصاری بودن فعالیت تشکیلاتی در انجمن‌های اسلامی و عدم امکان حرکت تشکیلاتی سایر تشکل‌های درونی دانشجویی تابع دیگر گرایش‌ها جریان‌های غیر خودی دیگر گرایش‌های دانشجویی به علت محرومیت و محدودیت فعالیت علنی در دانشگاه‌ها به صورت صوری و فرمالیته جهت استمرار حیات

تشکیلاتی خود و استفاده از امکانات حکومتی انجمن‌های اسلامی، وارد تشکیلات انجمن‌های اسلامی می‌شدند و از آنجائیکه انجمن‌های اسلامی حاضر نبودن دست از انحصاری بودن فعالیت خود بردارند این امر باعث گردید تا تشکیلات «تحکیم وحدت» رفته رفته آبهتن تکوین فراکسیون‌های تشکیلاتی از درون بشود که فوت خمینی شرایط برای این سزارین فراهم کرد.

۲ - از بعد از فوت خمینی شرایط جهت رشد نیروهای منتقد در برابر نیروهای منقاد حکومتی در تشکیلات تحکیم وحدت فراهم شد و اولین اصلی که با رشد نیروهای منتقد بعد از فوت خمینی به وسیله همین نیروهای منتقد به چالش کشیده شد موضوع چرائی انحصاری فعالیت دانشجویان در تشکیلات انجمن‌های اسلامی بود و به این ترتیب بود که مولودی که از این چالش‌های درون تشکیلاتی تحکیم وحدت متولد گردید یکی تشکل‌های جامعه اسلامی دانشجویان بود و دیگری اتحادیه انجمن‌های اسلامی طبرزدی که هدف این تشکیلات تازه متولد شده از بعد از فوت خمینی به چالش کشیدن و تخطئه کردن حرکت انحصاری انجمن‌های اسلامی بود.

۳ - بدین ترتیب با فوت خمینی تشکل‌های دانشجویی از دو تشکل قبلی جهاد دانشگاهی و انجمن‌های اسلامی بدل به چهار نهاد جامعه اسلامی دانشجویان و اتحادیه انجمن‌های اسلامی طبرزدی و جهاد دانشگاهی و انجمن‌های اسلامی شد و به علت برونی شدن تضادهای درونی تشکیلات انجمن‌های اسلامی از طرف دو نهاد دیگر دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی ضد ولایت فقیه اعلام گردیدند که با این شانناژ می‌کوشیدند جهت انحراف به راست انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت تحت فشار قرار دهند و از اینجا بود که جامعه اسلامی دانشجویان و اتحادیه انجمن‌های اسلامی طبرزدی توانستند از شورای انقلاب فرهنگی رژیم مطلقه فقهانی مجوز فعالیت بگیرند.

۴ - گرچه در دهه بعد از وفات خمینی در سال‌های ۶۸ تا ۷۶ تشکل حکومتی دانشجویی دچار تکثر گردید و این تشکل‌ها توانستند از شورای انقلاب فرهنگی رژیم مطلقه فقهانی مجوز فعالیت بگیرند، اما با همه این احوال در طول این ایام باز انجمن‌های اسلامی دست از انحصاری بودن فعالیت خود برنداشتند و تشکیلات تحکیم وحدت هرگز حاضر نمی‌شد که سایر تشکلات غیر خودی درون دانشگاه‌ها را به رسمیت بشناسد و همیشه تکثر نهادهای تشکیلاتی غیر خودی دانشجویی از طرف تشکیلات تحکیم وحدت نفی می‌شد.

به همین دلیل این تشکیلات در طول سال‌های ۶۸ تا ۷۶ باز آبهتن تضادها و فراکسیون‌های تشکیلاتی گردید که با فارغ شدن دوران سلطه هاشمی رفسنجانی و دولت پنجم و ششم و شکست ناطق نوری در انتخابات خرداد ۷۶ که مهره انحصاری خامنه‌ای و حزب پادگانیش بود با اعتلای جنبش اصلاح طلبانه در چارچوب هژمونی جنبش دانشجویی شرایط جهت تکثرگرایی تشکیلاتی در مبارزه دانشجویی ایران حاصل گردید که همین امر باعث شد تا قیام تیر ماه ۷۸ که اعلام حیات دوباره جنبش دانشجویی پس از ۲۰ سال محاق و کما بود، حاصل شود.

۵ - سرکوب قهرآمیز قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران توسط خامنه‌ای و حزب پادگانیش و حمایت محمد خاتمی از این سرکوب به همراه عدم توانایی جنبش دانشجویی در برنامه ریزی و سازماندهی جنبش اجتماعی تیر ماه ۷۸ باعث گردید تا حکومت دوباره تکثر تشکیلاتی جنبش ساز دانشجویان ایران را که از بعد از خرداد ۷۶ حاصل شده بود به چالش بکشد، ولی فراگیر بودن جنبش دانشجویی در این مرحله و ظهور طوفانی زایش آن‌ها باعث گردید تا در این مرحله خامنه‌ای و حزب پادگانیش نتوانند مانند کودتای ۵۸-۶۴ در سرکوب جنبش دانشجویی دستاورد استراتژیکی بدست بیاورند چراکه اعتلای جنبش دانشجویی در خرداد ۸۸ نشان داد که تمامی پروژه‌های امنیتی و سرکوب گرایانه خامنه‌ای گرفتار بن بست و شکست شده بود.

هر چند شکست جنبش دانشجویی در بستر کودتای انتخاباتی و مهندسی شده دولت دهم باعث گردید تا چتر امنیتی و اختناق حزب پادگانیش خامنه‌ای بر دانشگاه‌های ایران دوباره سایه افکند، ولی نباید فراموش بکنیم که اعتلا و ظهور این جنبش به صورت خزنده از بعد از انتخابات دولت یازدهم نشان داد که جنبش دانشجویی نمرده است بلکه به صورت آتش زیر خاکستر منتظر فرصتی است تا ققنوس وار از خاکستر آتش خود سر فراز به آواز درآید و با آتش استبداد سوز دهان خود همه قدرت‌های سه گانه زر و زور و تزویر را به چالش بکشد و مقاومت حزب پادگانیش خامنه‌ای در انتخاب وزیر آموزش عالی و عدم تثبیت مدیریت دانشگاه‌های بزرگ کشور و انجام مدیریت آن‌ها به صورت سرپرستی همه نشان دهنده این حقیقت است که جنبش دانشجویی ایران زنده است ولی در زیر خاکستر. ❏

والسلام

# مدل فرهنگ‌گرا

# مدل قدرت‌گرا

## ۲ مدل فقه‌گرا

### ۳ - مدل قدرت‌گرا:

بتواند بازگشتی به دوران بنی عباس پیدا کند، صد البته حسرت این آرزو بر دل سیدجمال ماند چراکه سیدجمال دیر فهمید که عزت مسلمین با توپ و تانک و سلاطین جبار و جنایت کارانی چون ناصرالدین شاه و خلیفه عثمانی و دیگر دیکتاتورهای مستبد حاکم بر کشورهای مسلمان حاصل نمی‌شود.

دومین مدل پیشقراولان نهضت روشنگری قبل از مشروطیت در ایران، مدل قدرت‌گرا بود که تحت رهبری سیدجمال الدین اسدآبادی در راستای استراتژی عبدالرحمن ابن خلدون تونسی که از قرن هشتم برای اولین بار موضوع انحطاط مسلمین را فهم کرد و راه نجات مسلمین از انحطاط را در بازگشت به دوران طلایی تمدن قرن چهارم و پنجم اعلام کرد. مدل قدرت‌گرا معتقد به نجات مسلمین از جمله جامعه ایران از طریق «عساکر جرار» توسط سلاطین جبار شد چراکه از نظر ابن خلدون عامل نجات مسلمین از انحطاط قرن هفتم و هشتم بازگشت به دوران قدرت سیاسی و نظامی و فرهنگی قرن چهارم و پنجم بود و ابن خلدون قدرت در اشکال و مولفه‌های مختلف آن را معیار عزت مسلمین می‌دانست به همین دلیل از نگاه مدل قدرت‌گرا تا زمانی که مسلمین صاحب قدرت بنی عباس نشوند، عزت مسلمین حاصل نمی‌شود.

### ۴ - آسیب‌شناسی مدل قدرت‌گرا در ترازوی آسیب‌شناسی مدل فرهنگ‌گرا:

الف - گرچه این جریان نخستین پیشقراولان جنبش روشنگری بود که عقب ماندگی مسلمین و عقب ماندگی جامعه ایران را تشخیص داد اما در تشخیص درد جامعه ایران و درد جوامع مسلمین گرفتار یک اشتباه استراتژیک شد چراکه این جریان برعکس مدل فرهنگ‌گرا، آنچنانکه قبلا به اشاره مطرح کردیم جامعه ایران را به صورت کنکریت و مشخص مورد مطالعه و کالبد شکافی قرار نداد بلکه بالعکس جامعه ایران را به صورت یک جزء در عرصه یک کل بزرگتر مورد تشریح و مطالعه قرار داد

لذا سیدجمال در ادامه راه ابن خلدون پس از اینکه دریافت که مسلمین در خواب عقب ماندگی فرو رفته‌اند و مغرب زمین از بعد از رنسانس بیدار شده و چهار اسبه به سوی مدرنیته و قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی، علمی، فلسفی، فرهنگی و غیره پیش می‌رود، به جای اینکه به ریشه یابی تاریخی علت عقب ماندگی مسلمین بپردازد و به جای اینکه موضوع عقب ماندگی در کشورهای مسلمان به صورت عام و کلی مطالعه نکند و به این اصل رکن دیالکتیکی توجه داشته باشد که ما در کشورهای مسلمان جامعه‌ها داریم نه جامعه به صورت او، به صورت غیر دیالکتیکی بر پایه آن نگاه انطباقی که داشت کل جامعه‌های مسلمین را در یک کاسه ریخت و با یک نگاه عام و کلی اعلام کرد که علت عقب ماندگی کشورهای مسلمان واحد می‌باشد و آن از دست دادن قدرت نظامی و سیاسی گذشته‌شان می‌باشد.

به همین دلیل در کشورهای مسلمان راه افتاد و مانند توپ فوتبال از این دربار سیاسی به آن دربار سیاسی او را پاس می‌دادند و او با شعار «این العساکر الجرار» و «این السلاطین الجبار» آرزوی آن می‌کرد تا با توپ و تانک و قدرت نظامی و سلاطین ضد انسان و ضد مردم



و همین اشتباه متدولوژی در مطالعه جامعه ایران باعث گردید تا این جریان حتی در حد جریان اول یا جریان فرهنگ‌گرا نتواند به کشف درد جامعه ایران بپردازد، چراکه آنچنانکه در آسیب‌شناسی مدل فرهنگ‌گرا مطرح کردیم، آن جریان هر چند نتوانست در عرصه ارائه درمان موفق عمل نماید در عرصه شناخت درد جامعه ایران یعنی وجود سنت ستبر مذهبی و تاریخی به عنوان عامل عقب ماندگی درست تشخیص داد و تکیه بر سنت به عنوان عامل عقب ماندگی جامعه ایران از طرف جریان فرهنگ‌گرا تشخیص درست و صائبی بود و تکیه آن‌ها بر مدل استراتژی فرهنگ‌گرا به عنوان مسیر تغییر این سنت فقهی و تاریخی و دگماتیسم هم درست بود.

اشکال مدل فرهنگ‌گرا تکیه انطباقی و یکطرفه کردن بر اندیشه سکولاریسم مغرب زمین جهت سکولار کردن جامعه ایران بود مدل فرهنگ‌گرا به درستی فهمیده بود که رمز موفقیت مغرب زمین در مقابله با قدرت کلیسا و مبارزه با اسکولاستیک در استراتژی سکولاریزه کردن جوامع غربی نهفته بود، تا اینجای کار جریان فرهنگ‌گرای پیشقراول روشنگری درست فهمیده بودند، مشکل از آنجا آغاز شد که آن‌ها:

اولا با برخورد انطباقی کردن بر استراتژی پیشقراولان رنسانس غرب می‌خواستند بدون داشتن تحلیل مشخص از جامعه ایران آن استراتژی سکولاریزه کردن روشنفکران رنسانس غرب عینا و طابق النعل بالنعل در ایران پیدا کنند، بی‌خبر از اینکه ایران، ایران است و غرب، غرب است با تمامی خودویژگی‌های فرهنگی و تاریخی و اقتصادی و سیاسی و از این بابت ایران و غرب کاملا در دو جزیره منفک از یکدیگر قرار داشتند و همین بی‌خبری طرفداران مدل فرهنگ‌گرا از آغاز تا زمان کسروی و به خصوص در دهه ۲۰ و حتی تا امروز که عبدالکریم سروش منادی این شعار می‌باشد، باعث گردیده است که آن‌ها طبق نسخه روشنفکران رنسانس مغرب زمین، سکولاریزه کردن جامعه ایران را به عنوان بستر لیبرالیزه کردن سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و معرفتی بدانند، غافل از اینکه شرایط عینی و ذهنی تاریخی کشور ایران می‌طلبد که آن‌ها در کانتکس خودویژگی‌های این جامعه کنکریته و مشخص به اتخاذ استراتژی تحول خواهانه بپردازند نه اینکه با کپی برداری از استراتژی یک حرکت در جامعه دیگری بخواهند در این جامعه ایجاد حرکت کنند.

اشتباه دوم جریان فرهنگ‌گرای قبل از مشروطیت ایران این بود که حتی در همان کپی برداری از استراتژی مغرب زمین درست عمل نکردند چراکه آنچنانکه قبلا مطرح کردیم استراتژی سکولاریزه کردن جوامع غرب هر چند در چارچوب حرکت پروتستانیزه کردن لوتر و کالون بسترسازی شد، اما هرگز نباید فراموش کنیم که نوک پیکان تکوین عصر روشنگری اروپا و غرب در دستان فلاسفه‌ای قرار داشت که بر اندیشه ارسطویی و افلاطونی شوریدند و راهی نو در کانتکس اپیستمولوژی و تبیین جهان و جامعه و انسان و تاریخ ایجاد کردند که اگر اینچنین نمی‌شد هرگز امکان رنسانس در مغرب زمین بوجود نمی‌آمد چراکه جهانی که ارسطو در اندیشه فلسفی خود تبیین کرده بود و برای بیش از دو هزار سال الگوی فلسفی بشر بود، جهانی بود که با زبان طبایع نوشته شده بود و زبان طبایع همان ماهیت لایتغیر از پیش تعیین شده‌ای بود که بشر اراده و توان تغییر آن را ندارد در صورتی که جهانی که گالیله در عصر روشنگری برای بشر تبیین کرد، جهانی بود که به جای زبان طبایع با زبان ریاضی نوشته شده بود و مطابق این جهان ریاضی بود که در عرصه جامعه هر حادثه اجتماعی مثل عقب ماندگی جامعه ایران ریشه اجتماعی داشت نه ریشه آسمانی اسکولاستیکی.

به همین دلیل از نگاه بسیاری، طوفان رنسانس در مغرب زمین از زمانی وزیدن گرفت که جهان ریاضی گالیله جایگزین جهان طبایع از پیش تعیین شده ارسطو در مغرب زمین شد اما از آنجائیکه در معرفت‌شناسی به علت سلطه اسلام فقه‌ای، ما هرگز با جهان طبایع ارسطویی وداع نکردیم این امر باعث گردید تا ما در کانتکس جهان ریاضی به مطالعه جهان نپردازیم لذا در این رابطه است که علامه محمد اقبال فصل اول کتاب «بازسازی فکر دینی» خود را تحت عنوان معرفت و تجربه دینی در ۳۰ صفحه، با رد جهان طبایع ارسطویی به تشویق مسلمانان در چارچوب آیات قرآن جهت مطالعه طبیعت و انسان و جامعه و تاریخ جهت ریاضی دیدن آن می‌پردازد.

اما در حرکت جریان فرهنگ‌گرای به شدت این خلاء فلسفی وجود دارد و همین خلاء فلسفی در عرصه طرفداران مدل فرهنگ‌گرای جامعه ایران در طول نزدیک به ۱۵۰ سال گذشته بوده که به قول علامه اقبال لاهوری تمامی استراتژی روشنگرانه در جوامع مسلمین و جامعه ایران سترون ساخته است چراکه تا زمانی که به قول اقبال تکلیف اندیشه فلسفی خودمان را با اندیشه فلسفی ارسطو و افلاطون روشن نکنیم و

بخواهیم به صورت دولا دولا شتر سواری بکنیم، قطعاً راهی جز به ترکستان رفتن نخواهیم داشت.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کین ره که تو میروی به ترکستان است

سعدی

به همین دلیل بود که دیدیم که حتی زمانی که سیدجمال به بطلان استراتژی «عساکر جرار و سلاطین جبار» خود در راستای بازگشت به قدرت دوران عباسی پی برد، در بازگشت به کشور مصر مبارزه با اسلام صوفیانه \_ که امروز در جامعه ما عبدالکریم سروش منادی این اسلام صوفیانه می‌باشد - به جای اینکه مانند اقبال بر دین معرفت اندیش و بازسازی اسلام در چارچوب «اجتهاد در اصول و فروع» تکیه نماید، دوباره جهت مبارزه با اسلام صوفیانه که مانند اسلام فقاهتی عامل تخدیر و زمین گیر شدن جوامع مسلمین شده بود، سیدجمال بر فلسفه مشائی ارسطویی ابن سینا و فارابی تکیه کرد و به ترویج فلسفه ارسطویی پرداخت که خود این مشت نشانه خروار می‌باشد. یعنی معرف آن است که تا چه اندازه استراتژی مدل قدرت‌گرا دچار آفت و بحران بوده است و از آنجائیکه تا این زمان ما نتوانستیم به آسیب‌شناسی دقیق استراتژی سه مدل فرهنگ‌گرا و قدرت‌گرا و فقه‌گرا دست پیدا کنیم، به وضوح مشاهده می‌کنیم که در طول ۱۵۰ سال گذشته جریان روشنگری جامعه ایران آستان همین آسیب‌ها و بیماری‌ها بوده است.

به طوری که در زمان ما برای نمونه مشاهده می‌کنیم که آخرین خاکریز جریان لیبرال دموکراسی یعنی عبدالکریم سروش که تقریباً تا پایان دهه شصت می‌کوشید حرکت خودش در تبلیغ اسلام عرفانی و عزتمندانه خمینی! و اسلام معرفت اندیش مطهری! بر علیه اسلام معیشت اندیش عوامانه شریعتی! کانالیزه کند، امروزه با معرفی اسلام صوفیانه خودش در چارچوب اسلام آخرتی و فردی و جامعه‌گریز بازرگان پیر، آستان همان آفت‌ها و آسیب‌های ۱۵۰ سال گذشته جریان سه گانه فرهنگ‌گرا و قدرت‌گرا و فقه‌گرا می‌باشد، چرا که هم تکیه او بر اسلام صوفیانه و فردی و حداقلی و جامعه‌گریز و هم تکیه او بر سکولاریزه کردن جامعه ایران توسط اسلام صوفیانه و اسلام فردی و اسلام جامعه‌گریز و هم اعتقاد او به لیبرال دموکراسی یا به عبارت دیگر لیبرال سرمایه‌داری به عنوان نسخه نجات جامعه ایران و هم تکیه او بر تحول اسلام فقاهتی از طریق حوزه‌های فقاهتی و هم اعتقاد دیرینه

او به مبارزه با اندیشه شریعتی در کانتکس استراتژی ضد ایدئولوژی شایگانی و اندیشه صوفیانه هانری کربنی مستشار فرهنگی فرانسه در دهه ۲۰ در ایران و برخوردهایش با رژیم مطلقه فقاهتی در طول ۳۶ سال گذشته در چارچوب استراتژی سیداحمد فردید، همچنین تبلیغ در بست اسلام صوفیانه مولوی یا اسلام زاهدانه غزالی یا اسلام ارسطویی ابن سینا و طباطبائی و مطهری و غیره همه استمرار همان مدل‌های آفت زده گذشته می‌باشد.

ب - برعکس جوامع غربی، جوامع مسلمان و در راس آن‌ها در جامعه ایران روشنفکران و نواندیشان و پیشقراولان عرصه روشنگری هرگز عادت ندارند که قبل از بازتعریف حرکت خود به بازشناسی و آسیب‌شناسی حرکت‌های گذشته بپردازند در نتیجه این امر باعث شده تا در بازتعریف استراتژی حرکت خود دوباره گرفتار همان آفت‌هایی بشوند که قبلاً رهروان این راه شده بودند و به همین دلیل است که زمانی که ما به آسیب‌شناسی جریان‌های سه گانه فرهنگ‌گرا و قدرت‌گرا و فقه‌گرا در جامعه ایران می‌پردازیم، به وضوح مشاهده می‌کنیم که در طول ۱۵۰ سال گذشته یعنی از قبل از مشروطیت تا کنون استراتژی جنبش روشنگرانه و نواندیشانه و روشن‌فکرانه جامعه ایران آستان همین آسیب‌ها بوده است و هرگز نه تنها این آسیب‌ها کمتر نشده بلکه بیشتر هم شده است.

مثلاً در جامعه امروز ما به وضوح مشاهده می‌کنیم که مثلاً فردی مثل کدیور که امروز معتقد به اصلاح اندیشه فقهی توسط خود حوزه فقاهتی است گرچه تلاش می‌کند تا با شعار فقه حداقلی راه خود را از مدل اصلاح اسلام فقاهتی نائینی و محمدباقر صدر و مرتضی مطهری و طباطبائی و خمینی جدا کند و با عنوان‌های فقه حکومتی خمینی یا فقه منطقه الفراغ صدر یا فقه ثابت متغیر مطهری و طباطبائی یا فقه نص و غیر نص نائینی از اصلاح فقاهتی آن‌ها یاد نماید، ولی خروجی نهائی اندیشه اصلاح فقاهتی او این خواهد بود که می‌گوید اگر منم قاضی بشوم خفاش شب را به صورت علنی دار می‌زنم، یعنی همان فقه داعشی است که امروز شعارش این است که «**شرع الله لن تنفذ الابالصلاح** - شریعت یا اسلام فقاهتی هرگز اجرا نخواهد شد مگر با سلاح و قدرت و زور»، چرا؟

به خاطر اینکه کدیور هنوز هم مانند ۱۵۰ سال گذشته فکر می‌کند توسط اصلاح فقه حوزه به وسیله حوزه می‌تواند به اصلاح اندیشه

با این نظام حرام می‌شود و باز در این رابطه بود که زمانی که خمینی حکم تحریم بازی شطرنج را که همه فقه‌ها به حرام بودن آن رای داده بودند لغو کرد و در پاسخ به شورای نگهبان اعلام کرد که فقه مصطلح امروز حوزه توان حل مسائل حکومت ایران را ندارد و باز در همین رابطه بود که زمانی که در زمان دادستانی یوسف صانعی جهت سنگسار زنان ایرانی هیچ ایرانی - حتی با مزد - حاضر به سنگسار زن ایرانی نشدند و یوسف صانعی و قوه قضائیه جهت سنگسار زنان ایرانی مجبور به اجاره کردن کارگران افغانی شدند، خمینی پس از شنیدن داستان ممانعت ایرانیان از سنگسار زن ایرانی جهت اجرای اسلام فقهاتی حوزه از زبان یوسف صانعی دادستان خمینی حکم به تعطیلی سنگسار زنان ایرانی داد، چراکه از نگاه خمینی فقه حوزه در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی تعریف می‌شود نه بالعکس و باز به همین دلیل بود که شیخ مرتضی مطهری اعلام کرد که برای انجام وحدت شیعه و سنی در این زمان ما حتی حاضر به نادیده گرفتن یک مستحب و مکروه فقهاتی هم نیستیم اما برعکس دیدیم که در حکم شطرنج، خمینی برای حفظ «اوجب الواجبات» حرام فقهی را حلال کرد و در حکم سنگسار حکم فقهاتی را تعطیل کرد. ❏

ادامه دارد

دینی که شعار اقبال بود دست پیدا کند آنچنانکه عبدالکریم سروش در جزوه «شریعتی و روحانیت» همین تز را دنبال می‌کند و خلاء اندیشه شریعتی را در همین موضوع می‌داند، یا مثلاً مطهری در کتاب «مرجعیت و روحانیت» گرچه معتقد است که ساختار روحانیت حوزه گرفتار آفت شده است اما راه حل مقابله با این آفت را در این می‌داند که به خاطر اینکه روحانیت شیعه عوام زده شده است، به جای اینکه از دست مردم مستقیماً پول بگیرند حوزه و مرجعیت یک حساب بانکی باز کند تا مردم خمیشان را در آن حساب واریز کنند؛ لذا از نظر شیخ مرتضی مطهری اگر اینچنین بشود همه مشکل روحانیت و اسلام فقهاتی حل می‌شود و یا اینکه خمینی به تاسی از سیدقطب که در تفسیر «فی ضلال القرآن» جلد پنجم در تفسیر آیه ۴۴ سوره مائده:

«و من لم يحكم به ما انزل الله فاو لنك هم الكافرون - می‌گوید این قرآن برای ایجاد یک حکومت و دولت و تنظیم امور داخلی و خارجی حکومت آمده است تا همه مسلمانان را تحت یک حکومت واحد درآورد» **هذا كله هو الدين و آن الاقرار به كله هو ايمان و آن الحكم به كله هو الاسلام** لذا کسانی که به این فقه و احکام عمل نکنند مصداق «و من لم يحكم به ما انزل الله فاو لنك هم الكافرون» می‌باشند، لذا خمینی بعد از اینکه دریافت که سیاست سلطنت طلبانه او در کتاب «کشف الاسرار» که در دهه ۲۰ نوشته است نمی‌تواند موثر واقع شود و پهلوی دوم هرگز به کوچک‌ترین عقب نشینی در برابر روحانیت و حوزه فقهاتی جهت تقسیم قدرت تن نمی‌دهد، در سال ۱۳۴۸ پس از تبعید به عراق در استراتژی سلطنت طلبانه کتاب «کشف الاسرار» خود تجدید نظر کرد و تحت تز ولایت فقیه ضمن قائل شدن حق ولایت پیامبر اسلام برای خود در کتاب بیع خود به تاسی از سید قطب اعلام کرد که «**الاسلام هو الحکومه** - اسلام همه‌اش حکومت است» و در راستای این تز بود که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» معتقد به فقه به عنوان برنامه مسلمانان از گهواره تا گور شد و در عرصه حکومت فقه حوزه از نظر خمینی به جز چند آیین‌نامه اداری داخلی شامل تمامی برنامه‌های سیاسی و اقتصادی و اداری و اجتماعی می‌باشد.

لذا در این رابطه بود که خمینی در سال ۶۶ در تبیین مانیفست ولایت مطلقه فقهاتی اعلام کرد که «اوجب الواجبات حفظ نظام جمهوری اسلامی می‌باشد» و در راستای حفظ این نظام حتی عبادات نماز و روزه و حج می‌تواند تعطیل بشود و همه چیز در راه حفظ این حکومت و نظام مباح خواهد بود و به همین دلیل از نظر او هر گونه مخالفت

وب سایت:

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳



# کدامین شریعتی با کدامین اسلام؟



## ۳ - اندیشه اجتهادی اقبال - اندیشه تاریخی شریعتی:

الف - در یک تقسیم بندی بزرگ می‌توانیم تمامی اندیشه‌ها و مکتب‌ها و مذهب‌ها و دکترین را به دو دسته تاریخی و غیر تاریخی تقسیم بکنیم.

ب - نوع دسته بندی هواداران و جریان‌های وابسته به این دو نوع اندیشه متفاوت می‌باشد در صورتی که یک اندیشه غیر تاریخی و ارتدوکسی و دگماتیسم باشد در آن صورت جریان‌های معلول آن اندیشه، دگماتیسم و جزم اندیش و ارتدوکسی می‌باشند. در نتیجه هر چند که بخواهیم توسط نسخه‌های وحدت بخش دستوری و تکلیفی از بالا به صورت صوری، آن‌ها را وارد دایره وحدت بکنیم هرگز نمی‌توانیم پروسه تجانس و وحدت بخشی بین این‌ها ایجاد نمائیم و لذا هر چه زمان می‌گذرد تضاد و شکاف و اختلاف بین این تیپ افراد و جریان‌ها به صورت خصمانه عمیق‌تر می‌شود.

اما در دسته دوم از آنجائیکه آبشخور فکری آن جریان‌ها اندیشه تاریخی شده می‌باشد لذا این امر باعث می‌گردد تا تضادهای بین هواداران این اندیشه تاریخی صورت دیالکتیکی پیدا کند که همین ماهیت دیالکتیکی جریان‌ها و جناح‌های هواداران این اندیشه تاریخی است که باعث می‌گردد تا در بین این

مشخصه اصلی اندیشه شریعتی تاریخی کردن اسلام یا بازسازی اسلام تاریخی در ادامه بازسازی اسلام اجتهادی اقبال لاهوری بود و طبیعی است که تا زمانی که ما به عظمت این کار شریعتی واقف نشویم و جایگاه اسلام تاریخی یا تاریخی کردن اسلام شریعتی را در نیابیم، امکان پاسخ دادن به سوال «کدامین شریعتی؟» برای ما وجود نخواهد داشت چرا که سرلوحه فهم اسلام‌شناسی شریعتی درک اسلام‌شناسی تاریخی و فهم تفاوت آن با اسلام‌شناسی غیر تاریخی صوفیانه عبدالکریم سروش، یا اسلام‌شناسی غیر تاریخی فلسفی یونانی زده ارسطویی شیخ مرتضی مطهری، یا اسلام‌شناسی غیر تاریخی فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی، یا اسلام‌شناسی سیاسی زده انطباقی مهدی بازرگان و غیره می‌باشد.

لذا در این رابطه بود که شریعتی از سال ۴۵ که به صورت مشخص پروسس تدوین اسلام‌شناسی تاریخی یا تاریخی کردن اسلام‌شناسی را آغاز کرد، اسلام محجور حوزه‌های فقهاتی و هیئت‌های مذهبی و اسلام خانقاهی بی خانقاه صوفیان توسط «اجتهاد در اصل توحید» و کشاندن توحید از عرصه کلامی به عرصه‌های جامعه و انسان و تاریخ و طبیعت را وارد حیات اجتماعی و سیاسی و تاریخی کرد و این جرم بزرگ و نابخشودنی شریعتی برای همیشه در دادگاه دو جریان تاریخی ارتجاع و لیبرالیسم در جوامع مسلمان می‌باشد و قطعاً تا زمانی که اسلام غیر تاریخی صوفیانه سروش و اسلام غیر تاریخی فقهاتی حوزه‌های فقه و اسلام غیر تاریخی لیبرالیستی و سیاسی زده لیبرال‌های جامعه مسلمان و اسلام فلسفی غیر تاریخی یونانی زده ارسطویی در جوامع مسلمان خریداری داشته باشد، طوفان شریعتی ستیزی یک دم فروکش نخواهد کرد.

اما مسئولیت ما در این رابطه و در این دوران و در این عصر در برابر این همه همه‌های شریعتی ستیزی در یک کلام طرح دوباره اسلام تاریخی شریعتی است و تنها در چارچوب طرح دوباره اسلام تاریخی شریعتی است که ما جریان‌های راستین این اندیشه، مانند زمان خود شریعتی می‌توانیم به هم برسیم و از یک آبشخور مشروب بشویم و گرنه هر گونه پروژه فراخوانی وحدت در کانتکس هواداران راستین شریعتی تا زمانی که از کانال طرح دوباره اسلام تاریخی و عدالت طلبانه و ضد استثماری و ضد استبدادی و ضد استثماری در عرصه نقد سه گانه قدرت زر و زور و تزویر جهت برپائی عدالت اقتصادی سوسیالیسم با اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف و عدالت سیاسی توسط سوسیال دموکراسی و عدالت معرفتی توسط اجتماعی کردن منابع معرفتی جامعه به انجام نرسد، آب در هاون کوفتن خواهد بود. درس‌هایی که تا اینجا می‌توانیم از بحث فوق بگیریم اینک:



جناح‌ها و هواداران برعکس جریان اول، همیشه تضاد بین نیروهای بالنده و افول‌کننده باشد. در صورتی که در دسته اول تضاد بین دو یا چند جریان ارتجاعی قرار دارد که هرگز ماهیت دیالکتیکی نخواهد داشت و به همین دلیل است که گفتیم در تحلیل نهائی تضاد وجود جناح‌ها و جریان‌های معلول اندیشه تاریخی شده مثبت خواهد بود، چراکه بالندگی و تعالی در این اردوگاه معلول و مولود همین دیالکتیک می‌باشد به طوری که اگر این دیالکتیک تاریخی و اجتماعی را از آن اندیشه و مکتب بگیریم آن اندیشه به صورت آثار باستانی قابل نگهداری در موزه‌های فرهنگی می‌شود.

در این رابطه است که اگر می‌بینیم که اندیشه کارل مارکس و فردریک انگلس تاریخی می‌شود به دلیل هسته جنگ طبقاتی بین دو طبقه بورژوازی و طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی این اندیشه می‌باشد زیرا در این منظومه طبقه پرولتاریا یک طبقه بالنده می‌باشد اما طبقه بورژوازی طبقه میرنده و افولی است و لذا جنگ و دیالکتیک و مبارزه بین این دو طبقه در نظام سرمایه‌داری باعث می‌گردد تا اندیشه مارکس و انگلس در چارچوب مکتب مارکسیسم تاریخی بشود و همین تاریخی شدن اندیشه مارکسیسم باعث گردیده تا دسته بندی‌ها اجتماعی مولود این اندیشه در کشورهای مختلف صورت دیالکتیکی داشته باشد هر چند در مقطعی جریان‌های ارتجاعی توانستند تحت لوای این اندیشه به صورت موقت بر جریان بالنده غلبه کنند اما در تحلیل نهائی پیروزی و برتری از آن نیروی بالنده و مترقی خواهد بود.

ج - در خصوص مکتب اسلام و تاریخی شدن این اندیشه در زمان ۲۳ ساله دوران وحیانی پیامبر اسلام از آنجائیکه پیامبر اسلام از همان آغاز تکوین وحی توسط آیات قرآن دسته بندی‌های تاریخی و اجتماعی را به صورت تئوریک در آیات تحت عنوان مستضعفین در برابر مستکبرین و ناس در برابر خناس و قاسط در برابر مقسط به نمایش گذاشته است و از آنجائیکه خود پیامبر اسلام و قرآن آینده تاریخ را در چارچوب این دیالکتیک مستکبرین و مستضعفین با برتری نهائی مستضعفین بر زمین و انجام وراثت و امامت آن‌ها بر زمین تبیین کرده است، لذا این امر باعث گردید که اسلام و قرآن و اندیشه پیامبر و وحی پیامبر اسلام از همان آغاز به صورت این دیالکتیک طبقاتی صورتی تاریخی داشته باشد و همین دیالکتیک طبقاتی در بستر ۲۳ ساله پروسه تکوین اسلام پیامبر اسلام، باعث گردید تا این دیالکتیک درونی مکتب به صورت صف بندی اجتماعی و طبقاتی در مدینه النبوی یا جامعه دست ساخته پیامبر اسلام نمودار گردد و در چارچوب این اسلام تاریخی است که از همان زمان حیات پیامبر اسلام دو جناح اقلیت و اکثریت

به صورت دیالکتیکی تکوین یافتند که رهبری جناح اکثریت در دست جریان ابوبکر بود و رهبری جناح اقلیت در دست جریان علی. هر چند پیامبر اسلام تلاش کرد تا با موضع گیری‌های خزنده خود جریان صف بندی را به سود جناح اقلیت تحت رهبری علی تغییر دهد اما به علت بافت طبقاتی جامعه عربستان و به خصوص مکه این تلاش‌های جهتدار پیامبر اسلام نتوانست تغییرات آنچنانی در صف بندی اقلیت و اکثریت جامعه ایجاد کند لذا تا پایان عمر و بالاخره بعد از وفات پیامبر اسلام این صف بندی با برتری همان اکثریت قبلی به پایان رسید.

همین امر دلیل آن گردید تا در سقیفه جناح اقلیت تحت رهبری امام علی غایب باشد و در غیبت جناح اقلیت، جناح اکثریت توانست جانشینی پیامبر اسلام را به چنگ بیاورد که غلبه اکثریت بر اقلیت در عرصه کسب قدرت سیاسی باعث گردید که گردونه قدرت به حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عباس و به سود جریان راست اکثریت بچرخد هر چند برای مدت کوتاهی نزدیک به پنج سال جناح اقلیت تحت رهبری امام علی توانست قدرت سیاسی را به دست بگیرد، ولی به سبب قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جناح راست که در دوران عثمان توانستند قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود را تثبیت کنند، جناح اقلیت تحت رهبری امام علی در دوران پنج ساله خلافت نتوانستند قدرت سیاسی و اجتماعی خود را تثبیت نمایند که این امر دلیل اصلی شکست جناح اقلیت اسلام تاریخی و بسترساز تثبیت نهائی جناح اکثریت و راست توسط شکست امام حسن و پیروزی معاویه و تثبیت حاکمیت بنی‌امیه برای مدت بیش از صد سال شد.

لذا هر چند نبرد تاریخی حسین آخرین سنگر اقلیت در کربلا در عاشورای ۶۱ باعث رسوائی تاریخی جناح اکثریت غالب شد اما در نهایت با سرنگونی بنی‌امیه جناحی دیگر از اکثریت تحت عنوان بنی‌عباس قدرت را در برابر اقلیت مغلوب در دست گرفتند که بدین ترتیب بود که توانستند برای بیش از پانصد سال حاکمیت سیاسی خود را بر اقلیت ادامه دهند.

ماحصل اینکه هر چند در دیالکتیک طبقاتی اسلام تاریخی جناح اکثریت راست از بعد از پیامبر اسلام برای بیش از هزار سال بر سرنوشت مسلمانان حاکم شدند لیکن از آنجائیکه این تضاد ریشه در اسلام تاریخی داشت و مولود اسلام تاریخی، خود پیامبر اسلام بود به همین دلیل پیوسته در برابر غلبه مؤلفه میرنده، این دیالکتیک مؤلفه بالنده مغلوب در تمامی این مدت بیش از هزار سال در صف بندی جامعه وجود داشته است و همین امر باعث گردیده تا این جناح بندی و جریان‌ها در تحلیل نهائی صورت مثبت داشته باشد.

## ۴- اسلام قدرت‌گرای سیدجمال / اسلام معرفت‌گرای اقبال - شریعتی / اسلام حکومت‌گرای فقهاتی سید قطب - خمینی:

حال سوال‌های اولیه‌ای که در رابطه با اندیشه شریعتی مطرح می‌شود اینک:

الف - آیا اندیشه شریعتی یک اندیشه تاریخی است یا یک اندیشه غیر تاریخی؟

ب - آیا بدون شناختن مضمون تاریخی یا غیر تاریخی اندیشه شریعتی می‌توانیم به ترویج و تبلیغ حرکت شریعتی بپردازیم؟

ج- آیا تحت عنوان اندیشه عام شریعتی بدون مشخص کردن مضمون تاریخی یا غیر تاریخی این اندیشه، می‌توانیم تحت لوای این اندیشه عام و کلی کشتی نوحی بسازیم و تمامی هواداران شریعتی را از راست و چپ سوار آن بکنیم؟

د - آیا نیاز ساختن یک جامعه دموکراتیک در ایران با همه گوناگونی قومی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی آن نیازمند به پیوند و اتحاد هواداران شریعتی به صورت عام و کلی است؟

ه- آیا اصلاً توسط اندیشه عام و کلی شریعتی امکان ایجاد حرکت سازمان‌گرایه اجتماعی و مردمی وجود دارد؟

و - آیا تکیه فراتاریخی کردن بر اندیشه شریعتی باعث نمی‌گردد تا ما اندیشه او را به صورت یک سلسله دانستی‌های مجرد درآوریم و شریعتی را به صورت چند جلد کتاب درون کتابخانه‌ها بدل کنیم؟

ز- چه باید بکنیم تا اندیشه شریعتی گرفتار موزه کتابخانه‌ها نشود و بتوانیم این اندیشه را دوباره مانند سال‌های ۵۶ و ۵۷ به صورت یک پروسس و نیروی دینی در راستای برپائی عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی و عدالت معرفتی درآوریم؟

در یک کلام تا زمانی که شریعتی تاریخی جایگزین شریعتی غیر تاریخی نکنیم هرگز امکان نجات شریعتی از موزه کتابخانه‌ها وجود ندارد، تا زمانی که شریعتی تاریخی جایگزین شریعتی غیر تاریخی نکنیم هرگز نمی‌توانیم شریعتی حرکت را جایگزین شریعتی نظام بکنیم، تا زمانی که شریعتی تاریخی جایگزین شریعتی غیر تاریخی نکنیم نمی‌توانیم شریعتی اسلامیات و شریعتی اجتماعیات را جایگزین شریعتی کویریات بکنیم، تا زمانی که شریعتی تاریخی را جایگزین شریعتی غیر تاریخی نکنیم نمی‌توانیم شریعتی جامعه ساز را جایگزین شریعتی اوماننیست صوفی منش فردگرای لیبرال پرور بکنیم.

باز سوالی که بدون وقفه در همین جا مطرح می‌شود اینکه چگونه می‌توانیم شریعتی غیر تاریخی امروز را بدل به شریعتی تاریخی بکنیم؟ در پاسخ به این سوال سترگ است که باید بگوئیم شریعتی تاریخی تنها در زمانی متولد می‌شود که شریعتی مانند زمان حیات خود بر سکوی دیالکتیک، مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم، تاریخ و نقد قدرت سوار بشود و لذا تا زمانی که شریعتی تاریخی از دل شریعتی سوسیالیسم و شریعتی نقاد قدرت ثلاثه زر و زور و تزویر و شریعتی تکیه زده بر دیالکتیک تاریخ در چارچوب مبارزه طبقاتی دوباره مانند زمان خودش متولد نشود، شریعتی تاریخی جایگزین شریعتی فراتاریخی امروز نمی‌شود. اما مهم‌تر از همه این‌ها اینکه شریعتی تاریخی از زمانی متولد شد که در بستر پروسس رشد اندیشه خود، شریعتی به جایگاه فلسفی تاریخ در اندیشه خود پی برد. توضیح اینکه شریعتی در چارچوب اندیشه فلسفی آگزیستانسیالیستی خود که به انسان و تاریخ و حقایق هستی اصالت می‌داد نخستین محصولی که از این نگاه او به حقایق هستی دستگیرش شد موضوع و جایگاه تاریخ بود.

به این ترتیب که برعکس نگاه‌های فلسفی قبل از شریعتی که طبق فلسفه یونانی توسط اسلام فلسفی به جهان و انسان از عینک اصالت ماهیتی نگاه می‌کردند و برای انسان و جهان و طبیعت و وجود معتقد به طبایع بودند که از ازل این طبایع تعیین شده بودند و تغییرناپذیر بودند، شریعتی با جایگزین کردن اصل تاریخ به جای طبایع فلاسفه یونانی، انقلابی بزرگ در پروژه بازسازی فکر دینی در اسلام معرفتی بوجود آورد، چرا که همین جایگزین کردن اصل تاریخ به جای اصل طبایع فلاسفه یونانی باعث شد تا تمامی اندیشه فکر دینی در عرصه بازسازی اسلام دچار تحول زیربنائی بشود و در این رابطه بود که شریعتی گام در مسیر استراتژی اقبال لاهوری گذاشت که نیم قرن قبل از او در چارچوب پروژه ختمیت نبوت در کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» بر پایه «اجتهاد در اصول و فروع» کوشید تا اسلام تطبیقی یا اسلام بازسازی شده معرفتی را جایگزین اسلام انطباقی قدرت‌گرایانه سیدجمال الدین اسدآبادی بکند، چراکه اقبال در پروژه بازسازی اسلام تطبیقی و معرفتی خود مشکل اصلی اسلام قدرتی و انطباقی سیدجمال حاکمیت و سلطه فلسفه یونانی بر فکر دینی و اسلام قدرتی سیدجمال تشخیص داد هر چند سیدجمال توسط تکیه بر مدرنیته و علم سبانیس و علم تجربی قرن نوزدهم به صورت انطباقی تلاش می‌کرد تا از سیطره و سلطه فلسفه و منطق یونانی و ارسطویی بر فکر دینی و اسلام بکاهد، ولی به علت اینکه سیدجمال در تکیه خود بر معرفت برون دینی که در راس آن‌ها مدرنیته و علم سبانیس قرار داشت دارای منطق به

قول شریعتی «دیالکتیکی» و به قول اقبال «استقرائی» نبود، نتوانست بنیانگذار اسلام بازسازی تطبیقی بشود و سلطه فلسفه و منطق یونانی که در راس آن‌ها فلسفه و منطق ارسطو قرار داشت و مانند سرطان و اختاپوسی در تمامی اندام اسلام فلسفی برای مدت بیش از هزار سال ریشه دوانده بود از بین ببرد و صد البته پروژه اسلام انطباقی و اسلام قدرت‌گرای سیدجمال که او در آرزوی این اسلام انطباقی قدرت‌گرا پیوسته شعار می‌داد که «کجایند آن سلاطین جبار مسلمان و کجایند آن عساکر جرار کشورهای مسلمان تا بتوانند قدرت از دست رفته مسلمانان را دوباره به کف بیاورند» توسط شاگردان سیدجمال اعم از عبده و رشیدرضا و کواکبی نتوانست از زندان سلطه فلسفه و منطق یونانی و ارسطویی نجات پیدا کند.

لذا به این ترتیب بود که نوبت به اقبال که رسیده، اقبال ریشه شکست سیدجمال و عبده و کواکبی و رشیدرضا در محصور ماندن فکر دینی و اسلام انطباقی قدرت‌گرایانه آن‌ها در زندان فلسفه و منطق یونانی تشخیص داد و به این ترتیب بود که اقبال با شعار «بازسازی فکر دینی در اسلام» توسط مبارزه با سلطه فلسفه و منطق یونانی و ارسطویی کوشید تا اسلام تطبیقی معرفتی را جایگزین اسلام انطباقی قدرت‌گرایانه سیدجمال اسدآبادی بکند.

لذا به این ترتیب بود که با تولد اقبال دو پروسه اسلام انطباقی قدرت‌گرایانه سیدجمال و پروسه اسلام تطبیقی معرفت‌گرای اقبال در جهان اسلام در راستای تحول ساختاری مسلمانان جهان در قرن نوزده و بیستم تکوین پیدا کردند و همین تکوین موازی دو پروسه اسلام انطباقی قدرت‌گرایانه سیدجمال و اسلام تطبیقی معرفت‌گرایانه اقبال بود که در طول صد سال گذشته تمامی جوامع اسلامی و حتی تمامی تضادهای بین‌المللی - آنچنانکه امروز در خاورمیانه با ظهور اسلام فقاهتی داعش و اخوان‌المسلمین و اسلام رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران شاهد آن هستیم - تحت تاثیر خود قرار دهد، چراکه این پروسه انطباقی اسلام قدرت‌گرایانه سیدجمال بود - که هر چند در زمان خود سیدجمال ناف آن به قدرت سلاطین و قدرت‌های سیاسی کشورهای مسلمان وصل بود -، با مرگ سیدجمال از زمان عبده، ناف اسلام انطباقی قدرت‌گرایانه سیدجمال به اسلام فقاهتی وصل گردید که در ادامه حرکت عبده و پیوند اسلام انطباقی قدرت‌گرایانه سیدجمال با فقه و حوزه بود که سید قطب مراد و مرشد و تئوریسین و بنیانگذار اخوان‌المسلمین در مصر متولد گردید و با تولد فکری سید قطب بود که اسلام انطباقی قدرت‌گرایانه سیدجمال وارد حلقه نهائی رشد و تکامل خود گردید، چراکه با تولد سید قطب اسلام قدرت‌گرایانه انطباقی

سیدجمال بدل به اسلام فقاهتی حکومت‌گرایانه شد و بدین ترتیب بود که از بعد از تولد سیدقطب تمامی جریان‌های اسلام قدرت‌گرایانه حکومتی فقاهتی در شیعه و سنی متولد شدند بطوریکه امروز آشخور اولیه همه اسلام‌های خشونت طلب و حکومت‌گرای قدرت طلب منطقه از جریان اخوان‌المسلمین گرفته تا جریان داعش و جریان القاعده و جریان رژیم مطلقه فقاهتی ایران همگی شاگردان همان مکتب سید قطب می‌باشند، چراکه اگر امروز شعار رژیم مطلقه فقاهتی و داعش و القاعده عبارتند از «**شرع الله لن تنفذ الا بالسلح** - شریعت الهی هرگز اجرا نخواهد شد مگر با سلاح و قدرت و حکومت و سرنیزه» مانیفست اندیشه اسلام فقاهتی رژیم مطلقه حاکم و القاعده و داعش و اخوان‌المسلمین بر این سه اصل تئوری سید قطب استوار می‌باشند که معتقد بود:

۱ - احکام شرعی فقهی همان احکام الهی اسلام هستند که واجب الاجراء می‌باشند.

۲- اجرای الزامی این احکام جز با بدست گرفتن قدرت سیاسی ممکن نیست.

۳- این قدرت سیاسی باید در دست فقیهان باشد چراکه تنها آن‌ها صلاحیت تشخیص و تدوین احکام شرعی دارند.

از آنجائیکه سید قطب بنیانگذار اسلام حکومتی و فقاهتی در فی ضلال القرآن - جلد ۵ در تفسیر آیه ۴۴ سوره مائده:

«وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ...» کسی که حکم نکند بدانچه خداوند نازل کرده مانند کافران می‌باشد» در تفسیر این آیه می‌گوید «این قرآن برای ایجاد یک ملت و دولت و تنظیم امور داخلی و خارجی این ملت و آن دولت آمده است تا همگی را تحت قدرت سیاسی واحد درآورد» و در ادامه این تفسیر است که او می‌گوید: «**هَذَا كَلِمَةٌ هُوَ الدِّينُ وَ أَنْ الْأَقْرَابِ كَلِمَةٌ هُوَ الْإِيمَانُ وَ أَنْ الْحَكْمُ بِهَا كَلِمَةٌ هُوَ الْإِسْلَامُ وَ أَنْ الَّذِينَ لَا يَحْكُمُونَ بِهَا مَا أَنزَلَ اللَّهُ هُمُ الْكَافِرُونَ** - کسانی که طبق این احکام و مقررات نازل شده حکمرانی نکنند کافراند»، بنابراین سید قطب ابراهیم حسین الشاذلی که در اکتبر ۱۹۶۶ به دست جمال عبدالناصر به دار آویخته شد، بنیانگذار اسلام قدرتی فقاهتی بود که البته با ترجمه آثار سید قطب به فارسی توسط سید علی خامنه‌ای مقام عظمای ولایت رژیم مطلقه فقاهتی در دوران پهلوی، آثار بنیانگذار اسلام حکومتی و قدرتی و فقاهتی سید قطب وارد دیسکورس قدرت طلبانه حوزه‌های فقاهتی شیعه نیز گردید.

بنابراین از اینجا بود که تئوری قدرت طلبانه اسلام فقاهتی به طرف حکومت و قدرت سمت‌گیری کرد که صد البته این سمت‌گیری اسلام

فقهانی به سمت اسلام قدرت طلبانه حکومتی ابتدا توسط اخوان المسلمین در میان اهل تسنن و کشورهای سنی مذهب رواج پیدا کرد و از بعد از آن‌ها بود که توسط تئوری ولایت فقیه اسلام فقهانی و قدرت‌گرای و حکومتی خمینی وارد شیعه شد. در نتیجه اسلام قدرت‌گرای سیدجمال که در زمان او تنها گرایش به سلاطین قدرت داشت و سیدجمال توسط اسلام انطباقی قدرت‌گرای خود تلاش می‌کرد تا با تکیه بر سلاطین جبار و عساکر جرار، مسلمین را به دوران قدرتمندی امپراطوری عباسی و عثمانی بازگرداند. از آنجائیکه سیدجمال خود را در برابر دو سیل سرمایه‌داری لیبرال و سوسیالیسم مارکسیسم نیمه دوم قرن نوزدهم می‌دید، جهت مقابله با قدرت سرمایه‌داری که باعث شده بود تا تحت ظل استعمار امپریالیستی کشورهای مسلمان دلیل قدرت اقتصادی و نظامی و تکنولوژی و فرهنگی امپریالیستی بشوند، معتقد بود که تنها راه نجات مسلمین قدرتمند شدن نظامی توسط عساکر جرار و سیاسی توسط بازگشت قدرت سلاطین به گذشته خود می‌باشد، ولی از آنجائیکه مبانی معرفتی این اسلام قدرت‌گرای سیدجمال همان اسلام فقهانی حوزه‌ها بود و خود سیدجمال هر چند تلاش کرد تا به صورت انطباقی با تاسی از علوم تجربی به رفرم اسلام فقهانی حوزه دست بزنند، به علت ناتوانی او در بازسازی اسلام معرفتی باعث گردید تا او از تغییر پایگاه معرفتی اسلام قدرت‌گرای خود - که همان اسلام فقهانی بود - ناتوان گردد و همین امر یعنی تکیه سیدجمال بر اسلام قدرت‌گرا و با پایگاه معرفتی اسلام فقهانی حوزه‌ها عامل شکست سیدجمال گردید و شاگردان سیدجمال مانند محمد عبده و رشیدرضا و کواکبی هر چند توانستند تکیه اسلام قدرت‌گرای سیدجمال از سلاطین و عساکر جرار به سمت حوزه‌های فقهی تغییر دهند، ولی به علت اینکه پایگاه معرفتی اسلام قدرت‌گرای سیدجمال - که همان اسلام فقهانی حوزه‌ها بود - نتوانستند تغییر دهند به ناچار اسلام قدرت‌گرای سیدجمال پس از فاصله گرفتن از قدرت‌های سیاسی جبار حاکم بر مسلمین به ازدواج و پیوند با اسلام فقهانی حوزه‌های فقهی سنی و شیعه مجبور شد.

لذا بدین دلیل بود که با ازدواج اسلام قدرت‌گرای سیدجمال با اسلام فقهانی، اسلام حکومتی اخوان المسلمین متولد گردید که در ادامه تکوین اسلام حکومتی اخوان المسلمین بود که این اسلام حکومتی در چهره‌های مختلف آن در حوزه‌های سنی و شیعه اعم از تئوری ولایت فقیه و جریان‌های القاعده و در نهایت داعش از این ازدواج تکوین پیدا کرد و بدین ترتیب اسلام حکومتی زایش کرد که همین اسلام حکومتی است که امروز با تکیه بر فقه حوزه‌های فقهانی و باب قصاص و جهاد فقه در فقه شیعه و سنی تمامی منطقه و جهان را به آتش و خون کشیده‌اند و تحت لوای همین فقه حوزه هر چند سید قطب در عرصه تکفیر ناسیونالیسم

عرب را به رهبری جمال عبدالناصر مقدم بر صهیونیسم و امپریالیسم تعریف می‌کرد، امروز داعش و القاعده با همین فقه حوزه‌های فقهانی و توسط همین باب جهاد و قصاص گرچه دشمنان خود را در سه ص: صفویه، صهیونیسم، صلیبی، تعریف می‌کنند اما از آنجائیکه «صاد» صفویه که از نگاه آن‌ها همین شیعیان جهان می‌باشند در تکفیر و کشتن آن‌ها مقدم بر دو «ص» صهیونیستی و صلیبی می‌دانند، لذا تکفیر و کشتن شیعیان را مقدم بر کشتن صهیونیست‌ها و صلیبیون می‌دانند.

به این ترتیب است که اسلام قدرت‌گرای سیدجمال توسط سید قطب ابراهیم حسین الشاذلی به حلقه اسلام حکومت‌گرای فقهانی پیوست از اینجا بود که جهان مسلمین در آتش و خون غرق شد، گرچه اسلام قدرت‌گرای سیاسی و نظامی سیدجمال توسط عبده تا سید قطب به مرحله اسلام حکومت‌گرای فقهانی شیعه و سنی رسید اما همین اسلام قدرت‌گرای سیدجمال در جهشی دیگر توسط علامه محمد اقبال از فرایند اسلام قدرت‌گرای وارد فرایند اسلام معرفت‌گرا شد، زیرا اقبال لاهوری بر عکس سیدجمال معتقد بود که هر چند که بتوانیم توسط احساسات، تمدن اسلامی مورد انتظار سیدجمال را بر پا کنیم ولی هیچ تمدنی تنها بر احساسات محض بنا نمی‌شود و آنچه که باعث پایداری تمدن اسلامی می‌گردد معرفت دینی است نه احساسی دینی.

لذا در این رابطه است که اقبال در برابر شعار سیدجمال که پیوسته می‌گفت: «این سلاطین الجبار و این العساکر جرار کجایند آن سلاطین جبار گذشته مسلمین و آن عساکر جرار مسلمین تا قدرت از دست رفته گذشته مسلمین را به آن‌ها باز گردانند»، اقبال شعار «بازسازی فکر دینی در اسلام» را مطرح کرد و در لوای این شعار بازسازی فکر دینی بود که اقبال اسلام قدرت‌گرای سیدجمال را بدل به اسلام معرفت‌گرای کرد و لذا از این مرحله بود که در برابر اسلام قدرت‌گرای فقهانی و حکومتی عبده - سید قطب، اسلام معرفت‌گرای اقبال - شریعتی زایش کرد.

ادامه دارد



# اکنون، کدامین نیرو پیشتاز و جامعه ساز؟

## مستضعفین یا طبقه کارگر؟

### اسلام جامعه ساز - اسلام حکومتی - اسلام فردی

#### ۱ - شهریور ۲۰، تندبیج تاریخی جامعه ما

۲۰ باید بگوئیم که عوامل بسترساز این تحول تاریخی عبارتند از:

الف - پایان ۲۰ سال استبداد و حکومت سرنیزه‌انی رضاخان پهلوی در ایران، که در طول این بیست سال رضاخان در راستای استراتژی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم بریتانیا، از بعد از جنگ بین‌الملل اول که پس از تقسیم جغرافیای تحت حاکمیت امپراطور شکست خورده عثمانی توسط قرارداد سایکس - پیکو از آنجائیکه سیاست امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلیس در زمان حیات امپراطوری عثمانی در منطقه خاورمیانه جهت تضعیف امپراطوری عثمانی در راستای تقویت نظام ملوک الطوائفی قرار داشت، پس از انحلال امپراطوری عثمانی سیاست امپریالیست جهانی به سرکردگی امپریالیسم بریتانیا در منطقه خاورمیانه تغییر کرد لذا بر پایه حکومت متمرکز مرکزی در این کشورها از جمله در ایران قرار گرفت که در نوک پیکان این پروژه امپریالیستی حکومت کمال آتاتورک در ترکیه قرار داشت و بعد از کمال آتاتورک، رضاخان پهلوی بود که با تاسی از کمال آتاتورک در راستای سیاست متمرکز طلبانه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم بریتانیا

شهریور ۱۳۲۰ در تاریخ ایران تنها یک انتقال سیاسی قدرت از پهلوی اول به پهلوی دوم توسط امپریالیسم بریتانیا همراه با تبعید پهلوی اول به آفریقای جنوبی نیست، بلکه مهم‌تر از آن شهریور ۲۰ یک تندبیج تاریخی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، ادبی و فلسفی جامعه ما می‌باشد که بدون شناخت این تندبیج تاریخی، هرگز برای ما امکان شناخت تاریخ سیاسی، تاریخ اجتماعی، تاریخی اقتصادی، تاریخ فرهنگی، تاریخ مذهبی و تاریخ ادبیات ایران زمین نمی‌باشد.

مقدمتا ذکر این نکته در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد که تاریخ سیاسی، یا تاریخ اجتماعی، یا تاریخ اقتصادی، یا تاریخ فرهنگی، یا تاریخ مذهبی، یا تاریخ ادبیات غیر از سیاست تاریخی، یا اجتماع تاریخی، یا اقتصاد تاریخی، یا فرهنگ تاریخی، یا مذهب تاریخی، یا ادبیات تاریخی می‌باشد. چراکه زمانی که ما می‌گوئیم تاریخ سیاسی، یا اجتماعی، یا فرهنگی، یا اقتصادی، یا مذهبی، یا ادبیات، منظورمان پروسه تکوین این مؤلفه‌ها از آغاز تا کنون می‌باشد، اما زمانی که می‌گوئیم اقتصاد، یا سیاست، یا فرهنگ، یا مذهب، یا اجتماع، یا ادبیات تاریخی، در این صورت منظورمان از به کارگیری ترم تاریخی، مکانیزم تکوین این مؤلفه‌ها می‌باشد که مطابق دکترین مکانیزم تاریخی، شکل تکوین این مؤلفه‌ها در چارچوب شدن دیالکتیکی می‌باشد که این شدن دیالکتیکی دارای مشخصات محوری:

۱ - شدن تضادمند،

۲ - شدن پروسسی تکاملمند،

۳ - شدن تدریجی، است.

پس از طرح این مقدمه بی ربط الاولی حال در خصوص تحول تاریخی جامعه ایران در شهریور

کوشید به سرکوب تمامی جریان‌های هژمونی طلبانه، قومی، ملی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی در داخل ایران بپردازد و در این رابطه برای رضاخان در سرکوب جریان‌های هژمونی طلب فرق نمی‌کرد که این جریان‌ها، یاغیان مسلحانه قومی باشند، یا جریان‌های مسلحانه استقلال طلب ملی و منطقه‌ای، یا جریان کمونیستی تقی ارائی، یا جریان روحانیت حوزه‌های فقه‌ای قم و مشهد، یا سیاسیون ملی مستقلی مثل مصدق یا اعرانی مثل فرخی یزدی و یا ایرج میرزا و غیره باشد.

رضاخان - آنچنانکه رژیم مطلقه فقه‌ای هم در طول ۳۶ سال گذشته (۵۷ تا ۹۳) به تاسی از او عمل کرده و عمل می‌کند -، هر گونه حرکتی در جامعه که نسبت به آن احساس آلترناتیوی خود می‌کرد با خشن‌ترین شکل ممکن سرکوب می‌کرد، آنچنانکه رژیم مطلقه فقه‌ای از سال ۵۸ پس از موج سواری و غضب انقلاب و قدرت سیاسی هر گونه جریانی که نسبت به آن‌ها احساس آلترناتیوی بالقوه یا بالفعل داشته یا دارد با خشن‌ترین شکل ممکن سرکوب می‌کند. بطوریکه آنگونه در سال‌های ۶۰ تا ۸۸ دیدیم در این رابطه برای رژیم مطلقه فقه‌ای آنچنانکه رادها کریشنان هندی می‌گوید هر جنایتی مباح می‌باشد خواه این جنایت کشتن و اعدام زنان باردار مثل سال ۶۰ باشد، خواه نسل کشی در زندان‌های سیاسی مثل تابستان ۶۷ باشد، یا تجاوز به زندانیان سیاسی کهریزک مثل سال ۸۸ باشد، خواه حصر منتظری و موسوی و کروب‌ی باشد، یا سرکوب شریعتمداری مرجع تقلید شیعه، خواه سرکوب قهرآمیز خلق کرد و بلوچ و عرب باشد و یا قتل و عام نیروهای سیاسی باشد، خواه حتی مبارزه صنفی طبقه کارگر باشد، یا خمیر کردن کتاب اقتصاد مرتضی مطهری، خواه سرکوب قهرآمیز کوی طلاب حوزه‌های فقهی مشهد باشد، یا قیام خلق تبریز، خواه شاپور بختیار در منزلش در فرانسه باشد، یا قاسملو در آلمان، خواه قطب زاده و بازرگان در دستگاه خودش باشد، یا عبدالکریم سروش در شورای انقلاب فرهنگی خودش باشد، خواه صدام حسین و ملک فهد در عراق و عربستان باشد، یا تشکیلات سیاسی مذهبی و غیر مذهبی و ملی در داخل باشد، خواه حتی عبدالملک ریگی در بلوچستان باشد، یا محمد خاتمی و حتی هاشمی رفسنجانی بنیانگذاران همین رژیم باشد، خواه خسرو قشقانی در فیروزآباد فارس باشد، یا کانون نویسندگان در تهران باشد، خواه محمدرضا شجریان باشد، یا حتی تشکیلات مرتجعانه انجمن حجثیه و یا جریان مرتجعانه‌ای مثل جریان احمدی نژاد و اسفندیار رحیم مشائی باشد.

برای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران در طول ۳۶ سال گذشته فرق نمی‌کرده

و فرق نمی‌کند به محض اینکه نسبت به آن‌ها احساس آلترناتیوی بکند «اوجب الواجبات خود را حفظ نظام جمهوری اسلامی می‌داند» و مطابق این اصل هر جنایتی برای خود جهت سرکوب آن فرد و یا آن جریان مباح می‌داند. از تجاوز تا اعدام، از کشتن جنین تا هتک آبرو و حیثیت، از شکنجه در قفس‌های حاجی داود تا شکنجه‌های قرون وسطانی شعبه ۷ دادستانی و ۲۰۹ در دهه ۶۰، از حکم کفر و ارتداد و باغی و طاغی دانستن مصدق و جبهه ملی تا سر بریدن شاپور بختیار توسط کارد آشپزخانه خودش، از کشتن فروهر و همسر بیمارش در بستر بیماری تا اعدام‌های ۲۴ ساعته تابستان ۶۷ زندانیان سیاسی، از حمله مغول وار به کوی دانشجویان در تیرماه ۷۸ و ۸۸ تا قلع و قمع خیابان آزادی در خرداد ۸۸.

صد البته علت اینکه رضاخان در طول ۲۰ سال حاکمیت ضد خلقی خود موفق به سرکوب جنبش‌های مردمی، ملی، منطقه‌ای، سیاسی، ادبی، فرهنگی، کارگری و زحمتکشان شد، اما این رژیم با این همه جنایت پس از ۳۶ سال جنایت و سرکوب و شکنجه و زندان و اعدام و جوی خون هنوز نتوانسته حاکمیت خودش را تثبیت کند و هر روز تَرَک و سوراخی جدید حتی در خود نیروهای خود حاکمیت بوجود می‌آید. به این علت است که شرایط تاریخی و آگاهی جنبش در زمان رژیم مطلقه فقه‌ای با زمان پهلوی متفاوت می‌باشد وگرنه یک هزارم این قهر و خشونت و جنایت رژیم مطلقه فقه‌ای، اگر در دوران پهلوی و قاجار و حتی مغول انجام می‌گرفت، می‌توانست برای قرن‌ها طوفان‌های آلترناتیو را از ریشه بیاندازد.

بنابراین در این رابطه بود که در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ با سقوط و تبعید رضاخان و باز شدن فضای باز سیاسی سونامی جنبش تمامی مولفه‌های سرکوب شده به راه افتاد بطوریکه هر جریانی تلاش می‌کرد انتقام بیست سال سرکوب و عقب افتادگی خود را به یکباره با فوران بیشتر بگیرد و بدین ترتیب بود که به محض اینکه رضاخان دست بسته، پا از این کشور بیرون گذاشت تمام جریان‌های مختلف سرکوب شده از حوزه فقه‌ای بروجردی گرفته تا جریان کمونیستی حزب توده، از جریان مذهبی نواندیش بازرگان گرفته تا جریان مقاومت ملی مصدق، از جریان ادبی صادق هدایت گرفته تا جریان فلسفی فردید، از جنبش ضد استعماری و ضد استثمار طبقه کارگر صنعت نفت گرفته تا جنبش دانشجویی اقدام به باز تولید گسترده کردند.

ب - در شهریور ۲۰ شرایط بین‌المللی به علت شرایط تاریخی جهان پس از دو جنگ خانمانسوز و استخوان سوز بین‌المللی دچار یک تحول کیفی شده

به کشور ما سرازیر شود، لذا در رابطه با سه مؤلفه فوق بود که باعث گردید تا جامعه ایران بعد از شهریور ۲۰ در مسیر تند بادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، طبقاتی و فلسفی قرار گیرد.

## ۲ - استحاله اسلام جامعه ساز انطباقی مدرن به اسلام فردگرا:

از جمله مؤلفه‌هایی که از بعد از شهریور ۲۰ در جامعه ایران در مسیر باز تولید مجدد قرار گرفت موضوع و مؤلفه مذهب در دو شکل سنتی دگماتیسم و انطباقی مدرن آن بود و دلیل این امر هم آن بود که رضاخان به علت اینکه در عرصه استراتژی تمرکزگرایانه حکومتی، معتقد به مشی کمال آتاتورک بود. از آنجائی که کمال آتاتورک در این رابطه جهت مذهب زدائی کردن جامعه مذهبی سنتی به ارث رسیده از عثمانیان به اندیشه لائیک معتقد بود، لذا در این رابطه رضاخان سعی کرد تا به پیروی از کمال آتاتورک با مذهب در هر شکل آن مقابله کند که البته با توجه به موقعیت مذهب سنتی در آن زمان، هدف اصلی رضاخان در این رابطه سرکوب روحانیت و تشکیلات روحانیت متولیان این مذهب سنتی قرار گرفت. علی‌ایحال رضاخان حتی مانند آتاتورک با پوشیدن لباس روحانیت در جامعه هم مخالف بود، لذا این همه باعث گردید که بعد از تبعید رضاخان در شهریور ۲۰ توسط امپریالیسم بریتانیا جریان مذهبی در دو شکل سنتی و مدرن آن اقدام به بازتولید مجدد بکند که جریان سنتی یا همان روحانیت حوزه برای انجام این مقصود کوشید با انتقال مرجعیت از حوزه نجف به قم توسط انتخاب بروجردی که یکی از روحانیونی بود که در آن زمان در بروجرد زندگی عادی خود را می‌گذراند، تصمیم به باز تولید مجدد حوزه و روحانیت و مذهب سنتی در ایران گرفتند که به علت هژمونی و اتوریته و مدیریت بروجردی در این امر موفق شدند. چراکه بروجردی معتقد به تقویت حوزه و روحانیت و مذهب سنتی در یک مسیر غیر سیاسی بود و حتی در چارچوب این حرکت خود حاضر به حمایت از پهلوی دوم هم بود آنچنانکه هم در جریان کاشانی بر علیه مصدق و هم در جریان حمایت محمد تقی فلسفی از کودتا و شاه بر علیه مصدق و هم در جریان تیریکی که پس از کودتا، بروجردی به شاه گفت و هم در جریان نفی و محکومیت حرکت فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی، همه این‌ها دلالت بر همان مشی حمایتی و غیر سیاسی بروجردی جهت تقویت حوزه و روحانیت و مذهب سنتی می‌کرد.

بود زیرا فونکسیون دو جنگ بین‌الملل باعث شده بود تا کشورهای پیرامونی به خودآگاهی اجتماعی، تاریخی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برسند، تا آنجا که مبارزات رهایی‌بخش نظامی، اقتصادی، طبقاتی، سیاسی، فرهنگی، ادبی و غیره بر علیه کشورهای متروپل امپریالیستی تقریباً در تمامی کشورهای پیرامونی از سر گرفته شده بود به همین دلیل به موازات اعتلای جنبش‌های رهایی‌بخش سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ادبی در کشورهای پیرامونی، در کشور ایران هم که مردم ایران و جنبش‌های بیداری از قبل از انقلاب مشروطیت در چارچوب جنبش‌های بیداری پیش قراول جنبش‌های کشورهای پیرامونی بودند، در مقطع شهریور ۲۰ به بعد هم باز این پیشقراولی تاریخی خود را در عرصه جنبش‌های سیاسی مقاومت ملی بر علیه استعمار انگلیس توسط ملی کردن صنعت نفت و عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، طبقاتی و اجتماعی حفظ کردند.

ج - انتقال دستاوردهای فرهنگی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی و ایزاری اروپا از بعد از انقلاب طبقاتی و سیاسی کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلیس به کشور ما، گرچه از بعد از شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس در دوران قاجاریه شروع شده بود ولی به علت اینکه این پروسه انتقال دستاوردهای انقلابات اروپا و در راس آن‌ها انقلاب کبیر فرانسه به صورت روتین و آرایش یافته انجام نگرفت بطوریکه به جای اینکه ابتدا دستاوردهای فلسفی و منطقی این انقلابات به کشور ما منتقل شود و بعد دستاوردهای فرهنگی و تاریخی و اجتماعی و بعد دستاوردهای علمی و بعد دستاوردهای سیاسی و در آخر تکنیک و ابزار محصول انقلابات اروپا به کشور ما منتقل شود، از همان آغاز به صورت میانبر، ابتدا دستاوردهای علمی در زمان امیرکبیر و بعد دستاوردهای سیاسی و بعد دستاوردهای ایزاری بدون انتقال دستاوردهای فلسفی و فرهنگی و ادبی که خودش بستر ساز رنسانس و انقلاب سیاسی و صنعتی اروپا بوده، در نتیجه این امر باعث گردید تا انتقال دستاوردهای رنسانس و انقلابات سیاسی و صنعتی اروپا تا شهریور ۲۰ یعنی پایان دوران حکومت رضاخان نتواند در جامعه ما ایجاد تحول زیربنائی و ساختاری بکند.

به همین دلیل با شروع شهریور ۲۰ و خاتمه استبداد رضاخانی و فضای باز سیاسی، شرایط جهت انتقال دستاوردهای فلسفی، منطقی، فرهنگی، طبقاتی و اجتماعی غرب به کشور ما باز شد، در نتیجه این امر باعث گردید تا سیل تالیف و ترجمه اندیشمندان فلسفی، منطقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مغرب زمین که در حقیقت بستر سازان انقلابات سیاسی و اقتصادی اروپا بودند

کینه خمینی نسبت به مصدق که تا آنجا اوج گرفت که خمینی رسماً با زبان خودش در صدا و سیمای رژیم مطلقه فقه‌اقتی مصدق را کافر خواند و جبهه ملی را مرتد، پس لرزه‌های همان استراتژی بروجردی در سال‌های بعد از انقلاب ۵۷ می‌باشد قابل ذکر است که این خمینی کسی بود که نه رضاخان را کافر می‌دانست و نه پهلوی دوم و نه هیچکدام از عناصر حکومتی پهلوی را، ولی مصدق را کافر و جبهه ملی را مرتد اعلام کرد.

نکته‌ای که آقای عبدالکریم سروش در تجلیل از خمینی به عنوان عزت بخش مسلمین فراموش کرده بود تا از این همه سعه صدر خمینی یاد کند و حتی عناصر کودتاجی بر علیه مصدق امثال طیب و حاجی رضائی به عنوان شهید آن تشکیلات تاریخی خود یاد کرد، این موضوع در خصوص مذهب سنتی بعد از شهریور ۲۰ بود و اما در خصوص مذهب مدرن هم در شرایط بعد از شهریور ۲۰ پیشکسوتان آن که مرحوم مهندس مهدی بازرگان و مرحوم دکتر یدالله سبحانی و مرحوم سید محمود طالقانی بودند دست به بازسازی مجدد زدند.

نخستین مشخصه دکترین اسلام مدرن انطباقی باز تولید شده بازرگان - طالقانی بعد از شهریور ۲۰ نسبت به اسلام دکماتیسیم سنتی حوزه فقه‌اقتی، ادعای قدرت هدایتگری یا راهنمای عمل یا پتانسیل جامعه سازانه آن اسلام بود. در صورتی که اسلام حوزه سنتی در طول ۱۰۰۰ سال حیات خود از شیخ طوسی تا خمینی فقط مدعی حرکت فردی بود و به همین دلیل تا زمان بروجردی حتی خمسی هم که از مردم می‌گرفتند زیر خاک می‌کردند و می‌گفتند خود امام زمان که آمد با علم امامت این پول‌ها را پیدا می‌کند؛ لذا در این رابطه بود که برای اولین مرتبه بروجردی یک دفتر یادداشت در قم گذاشت و نام افرادی که در شهرستان‌ها خمس و سهم امام می‌گرفتند در این دفتر یادداشت ثبت کرد و از آن‌ها خواست که این پول‌های خمس منهای بخشی از آن که صرف هزینه زندگی خود افراد در شهرستان‌ها می‌شد جهت پرداخت شهریه طلاب به قم بفرستند و از زمان خمینی بود که خمینی به تاسی از اخوان المسلمین توسط فدائیان اسلام و خود نواب صفوی که در مصر کلاس اخوان المسلمین را گذرانده بود، تز اسلام حکومتی تحت عنوان ولایت فقیه را مطرح کرد و گرنه قبل از خمینی حرکت هزار ساله حوزه در خدمت باز تولید فقه فردی تکلیفی بود، خمینی این فقه و این حوزه و این روحانیت را حکومتی و دولتی کرد.

در همین رابطه تفاوت اسلام مدرن انطباقی بازرگان - طالقانی با اسلام سنتی فقه‌اقتی حوزه در فرایند زمانی بعد از شهریور ۲۰ به صورت مشخص و کنکریت همان ادعای هدایتگری و جامعه سازی و راهنمای عمل اجتماعی

بودن اسلام مدرن انطباقی می‌باشد و همین دکترین جامعه سازی و راهنمای عمل و هدایتگری اسلام انطباقی مدرن بازرگان - طالقانی بود که برای اولین بار از تاریخ ورود اسلام به ایران در جامعه ایران مطرح گردید. البته نیاز به تاکید مجدد نیست که این اسلام انطباقی مدرن بازرگان - طالقانی با اسلام حکومتی اخوان المسلمین - خمینی و اسلام فردی صوفیانه مولوی و سنائی و عطار و حافظ و ابن عربی و غیره که عبدالکریم سروش امروز منادی آن در جامعه ما می‌باشد و اسلام فقه‌پایانه سنتی فردی بروجردی حوزه کاملاً متفاوت بود، چراکه این اسلام هر چند مدعی جامعه سازی داشت، مدعی حکومت کردن نبود و البته از زمانی که سازمان مجاهدین خلق در ادامه این جریان در دهه ۴۰ تکوین پیدا کردند، این جریان هم به اسلام حکومتی منتهی شد.

نکته‌ای که نباید در همین جا از نظر دور بداریم و ذکر آن در اینجا حیاتی می‌باشد اینکه وقتی که صحبت از اسلام این جریان می‌کنیم نباید با استراتژی و راه سیاسی این جریان یکی ببنداریم، چراکه هر چند اسلام بازرگان - سبحانی بر خلاف اسلام مجاهدین خلق یک اسلام حکومتی نبود اما همین بازرگان و سبحانی از اواخر دهه ۲۰ با پیوند به جریان نهضت مقاومت ملی مصدق به لحاظ سیاسی، جذب قدرت و حکومت شدند و رفته رفته بین مشی سیاسی و اعتقاد مذهبیشان اختلاف و پارادوکس ایجاد شد چراکه به لحاظ سیاسی خواهان قدرت و حکومت و مشارکت در قدرت سیاسی بودند، اما به لحاظ مذهبی اسلام مورد نظر آن‌ها چنین ماهیتی نداشت و همین پارادوکس باعث شد تا در سال ۱۳۴۰ این جریان از جبهه مقاومت ملی جدا بشوند و جریان نهضت آزادی تاسیس کنند.

در رابطه با جریان نهضت آزادی هم از آغاز این پارادوکس اسلام اجتماعی و حکومتی وجود داشت و در همان جلسه اول تاسیس نهضت آزادی مرحوم سید محمود طالقانی که قرآن شناس و اسلام شناس این جریان بود، در باب علت حضور و مشارکتش در تاسیس نهضت آزادی گفت «علت حضور من در این جمع به این خاطر بود که من استخاره کردم و جواب استخاره خوب آمد» خود این کلام قرآن شناس و اسلام شناس و موسس نهضت آزادی معرف همان پارادوکس وحشتناکی بود که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم از همان آغاز در هسته سخت موسسین این جریان وجود داشت که خود این پارادوکس در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ بیشتر هویدا شد، چراکه در این انقلاب گرچه طالقانی با مشارکت بازرگان و سبحانی و نهضت آزادی در قدرت با خمینی مخالف بود و مخالفت خودش را به بازرگان اعلام کرده بود با عین حال بازرگان به لحاظ

همان پارادوکس فوق وارد مشارکت در قدرت با خمینی شد که بالاخره پس از اینکه خمینی استفاده سیاسی و تشکیلاتی خودش را از بازرگان و نهضت آزادی کرد، تحت لوای خیمه شب بازی اشغال سفارت مانند دستمال کلینکس با آن‌ها رفتار کرد و حتی آن‌ها را منافق و مردود اعلام کرد و وصیت کرد که هرگز ارباب قدرت آینده رژیم مطلقه فقهاتی این جریان را در مشارکت قدرت دخالت ندهند.

البته در این رابطه نباید چنین بپنداریم که خود طالقانی هم در جریان انقلاب ۵۷ و مشارکت در قدرت با خمینی از این پارادوکس دور بوده، بالعکس خود طالقانی هم تا لحظه وفاتش گرفتار همین پارادوکس بود چراکه طالقانی هم عضو شورای انقلاب بود و هم مدعی بود که مانند کعبه دور خانه خمینی می‌چرخد و حاضر است جهت سرکوب خلق کرد با خمینی پشت تانک بنشیند و همین طالقانی بود که در مخالفت با بازرگان جهت انتخاب مجلس موسسان قانون اساسی، شعار مجلس خبرگان قانون اساسی داد که در برابر شعار مجلس موسسان بازرگان یک شعار بسیار ارتجاعی بود. این پارادوکس بین عمل و اندیشه بازرگان تا سال ۷۰ ادامه داشت تا بالاخره در سال ۱۳۷۰ بازرگان با کنفرانس در انجمن مهندسی و پزشکان و انتشار کتاب، هدف بعثت پیامبران خدا و آخرت می‌باشد دست از همه ادعای گذشته خود برداشت و رسماً اعلام کرد که اسلام تنها برای خدا و آخرت آمده نه جامعه‌سازی، یعنی همان ادعائی که عبدالکریم سروش از طریق تصوف زهد گرایانه و دنیاگریز و اختیار ستیز عرفا به آن رسیده بود.

بازرگان در اواخر عمرش مدعی شد که از طریق قرآن به آن دست پیدا کرده است و از اینجا بود که خروجی نهائی پارادوکس بین اندیشه و عمل بازرگان پس از نیم قرن خود را در این دکترین خدا و آخرت تنها هدف بعثت پیامبران می‌باشد نشان داد، چراکه این دکترین جدید بازرگان چیزی جز خروج از نظریه اسلام جامعه ساز به اسلام فردگرا نبود، دو هدفی که بازرگان در این دکترین جدید خود به عنوان هدف بعثت پیامبران مطرح می‌کند همان دو هدفی بود که به شکلی دیگر اسلام فقهیانه دکماتیسیم فردگرای سنتی حوزه و اسلام فردگرای صوفیانه عبدالکریم سروش قبل از او مطرح کرده بودند. بنابراین برای بازرگان راهی جز این نبود که با اسلام انطباقی مدرن مدعی جامعه سازی و راهنمای عمل اجتماعی خود را در سیاست قدرت طلبانه و حکومت خواهانه بشکند یا برعکس با انتخاب اسلام جامعه سازانه دست از سیاست قدرت خواهانه خود بردارد، که بازرگان در سال ۱۳۷۰ راه اول را انتخاب

و با دست کشیدن از اسلام جامعه ساز و هدایتگر، عمل اجتماعی ۵۰ ساله گذشته خود و انتخاب اسلام فردگرایانه خدا و آخرت بالاخره به این دوگانگی پایان داد، همان کاری که عبدالکریم سروش تحت عنوان دین حداکثری و دین حداقلی به موازات بازرگان پس از تسویه شدن از قدرت در سال ۷۰ به بعد به انجام آن پرداخت. چرا که عبدالکریم سروش در دهه ۶۰ در زمانیکه در ساختار قدرت حاکمیت بود معتقد به اسلام حداکثری بود اما از زمانیکه در اواخر دهه ۶۰ از قدرت تسویه گردید به اسلام حداقلی اعتقاد پیدا کرد و مانند بازرگان دوگانگی سیاست و اندیشه خودش با انتخاب اسلام حداقلی حل کرد.

قابل توجه است که تفاوت بازرگان و عبدالکریم سروش در جایگزینی اسلام خدا و آخرت و اسلام حداقلی به جای اسلام جامعه ساز و اسلام حداکثری بستر توجیه و تبیین آن می‌باشد به این ترتیب که بازرگان مدعی بود که از طریق قرآن به این اسلام فردی دست یافته است اما عبدالکریم سروش معتقد بود که از طریق اسلام مولوی و امام محمد غزالی به این اسلام فردگرای صوفیانه دست پیدا کرده است. البته عبدالکریم سروش جهت بسترسازی حرکت از اسلام دکماتیسیم حداکثری به اسلام صوفیگرانه و فردگرای حداقلی در ابتدا تئوری اسلام سه گانه معیشت اندیش و معرفت اندیش و تجربه اندیش مطرح کرد، که مطابق این تئوری نظریه‌های اسلام حکومتی خمینی و اسلام جامعه سازانه شریعتی یکجا در ظرف اسلام معیشت اندیش قرار داد و تئوری‌های اسلام فلسفی مجرد اندیش و اسلام ارسطویی در ظرف اسلام معرفت اندیش و تئوری‌های اسلام تصوفگرایانه خودش و مولوی را در ظرف اسلام تجربه اندیش قرار داد. ❏

ادامه دارد

# جنبش صد ساله کارگری ایران،

## در جستجوی

## برابری

## و

## آزادی

«به منظور هماهنگی و حسن انجام وظایف مربوطه تشکلهای کارگری و کارفرمایی می‌توانند به طور مجزا نسبت به ایجاد تشکیلات مرکزی اقدام نمایند» جزو حقوق مسلمه کارگران ایران می‌باشد - دست پیدا کند و همین فقدان تشکل سندیکائی و تشکیلات مستقل کارگری باعث شده تا این طبقه در طول ۳۶ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی بر کشور ایران نه تنها نتواند مانند ۶ ماه فاز سیاسی مبارزه دموکراتیک سال ۵۷ جنبش کارگری ایران وارد مبارزه یکپارچه و همه جانبه عدالت‌خواهانه با رژیم مطلقه فقهاتی جهت دستیابی به خواست‌های صنفی و اقتصادی و معیشتی خود بشود، بلکه این طبقه در طول ۳۶ سال گذشته نتوانسته است حتی از صورت مبارزه دفاعی و صنفی و پراکنده تحمیل شده بر این طبقه از طرف رژیم مطلقه فقهاتی خارج بشود.

بنابراین پس از ۳۶ سال ما امروز در ایران در برابر طبقه کارگری قرار داریم که هنوز شعار و خواسته‌اش عبارت است از:

الف - اعتراض به تعویق پرداخت حقوق.

ب - اعتراض به عدم افزایش مزد و حقوق در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار فرمایشی خود رژیم

### ۱ - سمتگیری دموکراتیک یا عدالت خواهانه:

از ۱۸ شهریور تا ۲۲ بهمن ۵۷ تقریباً مدت ۶ ماه برای اولین بار در تاریخ یکصد ساله جنبش کارگری ایران، کل طبقه کارگر ایران به صورت یکپارچه از صنعت نفت تا ایران خودرو، از ذغال سنگ البرز تا ذوب آهن اصفهان، از تراکتور سازی تبریز تا معدن سنگ آهن بافق، از پتروشیمی شیراز تا نیشکر هفت تپه و غیره وارد فاز سیاسی جنبش دموکراتیک خود بر علیه رژیم توتالیتر و مستبد پهلوی شدند که تا زمان سقوط رژیم توتالیتر و مستبد پهلوی ادامه داشت. اما با پیروزی انقلاب ضد استبدادی بهمن ۵۷ خلق ایران، به علت موج سواری روحانیت فقهاتی حوزه و بی تشکلی و پراکندگی و هدایتگری از برون جنبش کارگری ایران توسط روحانیت موج سوار فقهاتی حوزه به وسیله فتوا و تکلیف و خلاء نیروهای پیشگام جنبش سیاسی ایران در سه شاخه مذهبی و غیر مذهبی و ملی باعث گردید تا جنبش دموکراتیک طبقه کارگر ایران از فردای انقلاب گرفتار فلش بک تاریخی خود بشود. به طوری که هر چند این جنبش در طول ۳۶ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی ایران (از بهمن ۵۷ تا امروز) پیوسته با اعتراضات و اعتصابات و مبارزات خود در اشکال مختلف از صنفی تا سیاسی به راه گذشته خود ادامه داده است، ولی با تثبیت چتر استبداد مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته بر تمامی نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری این مملکت، طبقه کارگر ایران هم از این دستاورد رژیم مطلقه فقهاتی محروم مانده است و گرچه در طول ۵۰ سال استبداد مطلقه پهلوی نتوانست در چارچوب آن رژیم توتالیتر به خواسته اولیه خود که تشکل مستقل سراسری و تشکل سندیکائی می‌باشد دست پیدا کند، در طول ۳۶ سال گذشته حاکمیت مطلقه فقهاتی همان اندک تشکیلات صنفی پراکنده‌ای هم که در رژیم مطلقه و توتالیتر پهلوی دست و پا کرده بود به میمنت تشکیلات کارگری دولتی زرد تزییق از بالای رژیم مطلقه فقهاتی مثل تشکیلات خانه کارگر و بسیج و انجمن‌های اسلامی کارگری از دست داد، ولذا این طبقه نتوانست به حداقل خواسته خود که تشکل سندیکائی و تشکل مستقل کارگری می‌باشد - و طبق ماده ۱۳۷ قانون کار فرمایشی رژیم مطلقه فقهاتی که می‌گوید:

مطلقه فقهاتی.

ج - اعتراض به قراردادهای موقت کار و قس علی هذا که به صورت خودبخودی و پراکنده و غیر تشکیلاتی و غیر هژمونیک مطرح می‌شود و با همه این احوال از طرف رژیم مطلقه فقهاتی همین خواسته‌ها و مطالبات اولیه کارگران با تیغ و درفش و اخراج و زندان و سرنیزه روبرو می‌شوند.

به همین دلیل علت اصلی شکست جنبش اجتماعی سال ۸۸ ایران به رهبری جنبش سبز نباید فقط در شکنجه گاه‌های کهریزک و اوین و گوهردشت و در سرکوب خونین خیابان‌های تهران و در حمله‌های مغولی لباس شخصی‌های حزب پادگانی خامنه‌ای به خوابگاه‌های دانشجویی و در حصر رهبران جنبش سبز و در کودتای انتخاباتی حزب پادگانی خامنه‌ای در خرداد ۸۸ و در تظاهرات و راه پیمائی‌های دولتی سازماندهی شده توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در ۹ دی ماه ۸۸ و در تجاوزات جنسی و کشتار زندانیان سیاسی توسط سعید مرتضوی سر انگشت قضائی حزب پادگانی خامنه‌ای جستجو کرد، هر چند که همه این‌ها تاثیر گذار بوده‌اند اما هیچکدام این‌ها را نمی‌توان به عنوان علت اصلی شکست جنبش اجتماعی ۸۸ تحت هژمونی جنبش سبز مطرح کرد، علت اصلی شکست جنبش اجتماعی سال ۸۸ تحت هژمونی جنبش سبز فقط در یک امر قابل تبیین می‌باشد و آن فقدان حضور جنبش سراسری و سیاسی و تشکیلاتی و مستقل طبقه کارگر ایران می‌باشد.

همان فاکتوری که وقتی در ۱۸ شهریور ۵۷ با اعتصاب سراسری کارگران صنعت نفت آغاز شد، پارسونز سفیر انگلیس در ایران در خاطرات آن زمان خود می‌نویسد همان روز با شنیدن این خبر به دربار شاه رفتم و خطاب به او گفتم که کار شما تمام است و باید بروید. سرکوب و قهر و خشونت و ترور و شکنجه و تجاوز و تبعید و زندان اگر تا کنون در طول حکومت شما دوی درد بود از این مرحله جز تسلیم در برابر این طبقه راهی برای شما نمانده است، چراکه از امروز نه نفت داری که بتوانی با پول آن سلاح و سپاه سرکوب خلق تهیه کنی و نه آن زندان و شکنجه‌گاه‌هایی که داری می‌توانی طبقه کارگر ایران را در آن جای بدهی و نه این طبقه در بستر مبارزه با تو جز زنجیری که بر پا دارند و ستم استخوان‌سوز که بر آن‌ها روا رفته است چیزی دارند که از دست بدهند.

به همین دلیل متاسفانه در طول ۵ سال بعد از جنبش ۸۸ تا کنون گرچه

نظریه پردازان و تئوریسین‌ها و اتاق فکر این جنبش از آسمان تاريسمان به عنوان علل شکست جنبش اجتماعی ۸۸ تحت هژمونی جنبش سبز مطرح کرده‌اند و در باب آن علل‌های فرعی از طرف این اندیشمندان سیاسی هوادار جنبش سبز نوشته‌اند و گفته‌اند اما به علت ناشناخته ماندن این علت اصلی از طرف این نظریه پردازان و تئوریسین‌ها در طول ۵ سال گذشته حتی به اندازه ۵ صفحه هم در باب این علت اصلی شکست جنبش اجتماعی ۸۸ نه نوشته‌اند و نه گفته‌اند و همین امر باعث گشته که هر چه از خرداد ۸۸ فاصله می‌گیریم فاصله این طبقه با جنبش اجتماعی بیشتر و بیشتر بشود و طبیعی است که تا زمانیکه به این مشکل اساسی و علت اساسی جنبش اجتماعی ایران توجه نشود اگر در آینده صد بار دیگر هم جنبش اجتماعی ایران آتشفشانی بکند، باز سرنوشت این جنبش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای همان خواهد بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در ۲۴ تیرماه ۷۸ در خیابان‌های تهران و خوابگاه امیرآباد بر سر جنبش دانشجویان ایران آورد.

بی شک تنها جایی که خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش مجبور به تسلیم خواهند شد فقط سونامی جنبش سیاسی طبقه کارگر ایران می‌باشد چراکه هم بازوی اقتصادی دارد و هم بازوی تشکیلاتی و هم بازوی سیاسی، آن هم یک بازوی ستبری که هرگز به زانو در نمی‌آید؛ لذا هر چند در تظاهرات ۲۵ خرداد ۸۸ میرحسین موسوی با بلندگوی دستی، حزب پادگانی خامنه‌ای را تهدید به رویارویی با اعتصابات و مبارزه سیاسی طبقه کارگر کرد ولی خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش بهتر از هر کس می‌دانستند که این شعار میرحسین موسوی عقبه عملی و تشکیلاتی ندارد، در نتیجه آنچنانکه در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ دیدیم خامنه‌ای با حضور در این نماز جمعه خطاب به موسوی سخن از سرکوب و قهر و سرنیزه با جنبش سبز و حمایت همه جانبه از دولت کودتا و احمدی نژاد گفت تا آنجا که حتی حاضر شد در پاسخ به نامه سرگشاده هاشمی رفسنجانی در ۱۸ خرداد ۸۸، هاشمی رفسنجانی را در پای احمدی نژاد ذبح سیاسی و هویتی بکند.

به همین دلیل چون در طول این پنج سال به شناخت غیبت جنبش طبقه کارگر ایران در جنبش اجتماعی ایران و جنبش دانشجویی ایران به عنوان علت اصلی شکست این جنبش‌ها تکیه نکرده‌ایم این امر باعث شده است تا در طول ۵ سال گذشته هیچ گامی جهت بر طرف کردن این خلاء بر ننداریم، لذا به همین دلیل است که هر چه زمان می‌گذرد این فاصله بین جنبش اجتماعی ایران و جنبش دانشجویان ایران با جنبش

کارگری ایران بیشتر و بیشتر می‌شود.

البته سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود این‌که چرا جنبش طبقه کارگر ایران حتی در شکل غیر هژمونیک و مستقلانه - مانند ۶ ماه سال ۵۷ - خود را مجبور و موظف نمی‌بیند تا از جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی ایران حمایت کند؟

در یک جمله اگر بخواهیم به صورت موجز و کیسولی پاسخ بدهیم باید بگوئیم که طبقه کارگر ایران در شعار و خواسته‌ها و مطالبات جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ و جنبش سبز ۸۸ مطالبات و خواسته‌های خود را نمی‌دید، لذا جنبش طبقه کارگر ایران در این شرایط نه جنبش دانشجویی ایران را و نه جنبش سبز را به عنوان نماینده سیاسی طبقه خود نمی‌شناسد و در این رابطه است که تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران و جنبش اجتماعی ایران به حمایت و طرح مطالبات و خواسته‌های طبقه کار ایران نپردازد، هرگز این طبقه دیگر خودش را موش آزمایشگاهی پاولف نمایندگان قدرت حاکم ایران نخواهد کرد.

البته ممکن است در اینجا این سوال مطرح شود که پس چرا این طبقه در سال ۵۷ حاضر به قبول و هژمونی روحانیت موج سوار فقهاتی حوزه شد؟ در پاسخ به این سوال باید بگوئیم که طبقه کارگر ایران:

اولاً از زمانی که شعار روحانیت موج سوار فقهاتی این شد که «شاه باید برود» آماده پذیرش این هژمونی شد.

ثانیاً طبقه کارگر در طول ۵۰ سال تحمل فشار و سختی و زندان و سرنیزه رژیم توتالیتر پهلوی به این حقیقت دست پیدا یافته بود که بدون سرنگونی رژیم توتالیتر پهلوی، امکان دستیابی به حداقل حقوقش برای او فراهم نمی‌شود و از آنجائی که در آن زمان به علت بحران طبقاتی جامعه ایران و افزایش کمی طبقه متوسط و خرده بورژوازی شهر و روستا بر طبقه کارگر ایران امکان مبارزه انفرادی برای طبقه کارگر ایران جهت سرنگونی رژیم توتالیتر پهلوی وجود نداشت در نتیجه در آن زمان برای طبقه کارگر ایران راهی جز این نبود که در آن مرحله توسط مبارزه تحت هژمونی روحانیت تمامیت خواه فقهاتی حوزه بستر سرنگونی شاه و پهلوی را فراهم کند، اما این طبقه در خرداد ۸۸ در شعار ابطال انتخابات رهبری جنبش سبز تامین حداقل خواسته و مطالبات خود را نمی‌دید تا مطابق آن حاضر شود در این رابطه هزینه بدهد به همین دلیل عطایش را به لقائش بخشید و گفت «دور از شتر بخواب که خواب آشفته نبینی.»

لذا طبقه کارگر ایران به خواب خود ادامه داد و تنها آن زمانی آماده حمایت و حضور در صحنه است که یا خود به عنوان منادی خواسته و مطالباتش وارد صحنه شود و یا اگر امکانش نباشد آن منادی دموکراتیکی که از مطالبات و خواسته‌های او حمایت می‌کند پیدا کند، هر که می‌خواهد باشد همین که از مطالبات و خواسته‌های او در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حمایت کند این «طبقه در خود» آماده است تا با حمایت از آن به «طبقه‌انی برای خود» شود.

جان رید خبرنگار معروف در کتاب «ده روزی که دنیا را لرزاند» در خصوص روزهای اول انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها بر علیه منشویک‌ها در روسیه می‌گوید: «روزی در خیابان‌های مسکو گذر می‌کردم دیالوگ جنجالی بین یک یقه آبی یا کارگر با یک یقه سفید یا کارفرما در جریان بود، نظرم را به خود جلب کرد لذا به آن‌ها نزدیک شدم، دیدم که کارفرما یا یقه سفید خطاب به یقه آبی یا کارگر می‌گوید که این لنینی که امروز رهبری شما را به دست گرفته است جاسوس آلمان‌ها است که جهت سرنگونی حاکمیت روسیه به روسیه فرستاده شده است، او اصلاً نماینده شما کارگران نمی‌باشد بلکه نماینده آلمان‌ها است هدف او پایان دادن به جنگ بین‌الملل به نفع آلمان‌ها است. جان رید می‌نویسد که آن کارگر پس از اینکه تمامی حرف‌های آن کارفرما و یقه سفید را گوش داد تنها در پاسخ به آن یقه سفید گفت، آنچه تو می‌گوئی درست آیا این لنینی که تو می‌گوئی او جاسوس است، آیا در شعار و کلام و حرفش از منافع من دفاع می‌کند یا نه؟ آن یقه سفید در پاسخ آن کارگر گفت در حرف آری، آن یقه آبی به او گفت به همین علت من اگر هم به فرض محال او جاسوس هم باشد چون از منافع من دفاع می‌کند از او حمایت می‌کنم و در راه او هزینه می‌دهم، جان رید سپس می‌گوید این عامل علت اصلی برتری و پیروزی بلشویک‌ها بر منشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود» «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» (سوره حشر - آیه ۲).

## ۲ - وضعیت و مطالبات طبقه کارگر ایران در طول ۳۶ سال گذشته

### الف - خصلت دفاعی:

اولین مشخصه مبارزه طبقه کارگر ایران در راه دستیابی به مطالبات



و خواسته‌هایش در طول ۳۶ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای، خصلت دفاعی مبارزه این طبقه است چراکه در طول ۳۶ سال گذشته طبقه کارگر ایران به صورت همگانی و طبقه‌ای و جمعی نتوانسته در مبارزه در راه کسب حقوق خود تلاش کند، در نتیجه این امر باعث شده تا:

اولا این طبقه در مرحله فعالیت صنفی باقی بماند.

در ثانی به علت محدودیت مبارزه صنفی این امر باعث شده تا مبارزه این طبقه از جوهره دفاعی برخوردار شود، چراکه از آنجائی که در مبارزه صنفی:

الف - با کارفرمای مشخص و کنکریت روبرو هستیم.

ب - این مبارزه صنفی هم برحسب کارگاه و هم به لحاظ خواسته و هم به لحاظ درخواست کننده متفاوت می‌باشند.

در نتیجه این امر باعث شده تا خواسته و درخواست کننده صورت مشخص و کنکریت پیدا کند که خروجی نهائی این امر اینکه این مبارزه‌های پراکنده صنفی طبقه کارگر ایران نمی‌توانند صورت طبقه‌ای به خود بگیرند، در نتیجه در طول ۳۶ سال گذشته به صورت فردی و گروهی و سکتاریستی باقی مانده‌اند که همین امر بسترساز دفاعی بودن این مبارزات پراکنده صنفی طبقه کارگر ایران در طول ۳۶ سال گذشته شده است و صد البته فقدان تشکیلات و سازماندهی همه جانبه طبقه‌ای نه گروهی، باعث شده است تا این طبقه نتواند در فقدان تشکیلات جمعی طبقه‌ای و فعالیت سندیکائی همگانی به خواسته‌های مشترک صنفی خود دست پیدا کند.

در نتیجه زمانی که طبقه کارگر ایران در غیبت تشکیلات مستقلانه طبقه‌ای خود نمی‌تواند به حداقل خواسته اقتصادی و معیشتی دست پیدا کند، راهی جز این ندارد که به صورت سکتاریستی و فردی و کارگاهی در راه کسب حداقل‌های مطالبات و خواسته‌های صنفی خود تلاش بکند و همین عامل بسترساز مبارزه دفاعی طبقه کارگر ایران شده است، چراکه مبارزه طبقه کارگر از زمانی از حالت دفاعی خارج می‌شود و صورت تهاجمی به خود می‌گیرد که به جای نهاد و گروه کارگری، طبقه به حرکت درآید و طبقه کارگر زمانی به حرکت درمی‌آید که خواست عام و مشترک المنافع طبقه‌اش مطرح شود. تنها در آن صورت است که کارگران از صورت «طبقه‌ای در خود» به صورت «طبقه‌ای برای خود» بدل می‌شوند و به موازات این طبقه‌ای

شدن و همگانی شدن خواسته و مطالبات طبقه کارگر است که مبارزه از فاز صنفی و اقتصادی وارد فاز سیاسی می‌شود و اصلا تفاوت بین فاز صنفی و فاز سیاسی طبقه کارگر چیزی نیست جز اینکه خواسته گروهی و نهادی کارگران در فاز سیاسی بدل به خواسته طبقه‌ای آن‌ها بشود.

در نتیجه به محض طبقه‌ای شدن خواسته و مطالبات کارگران، مبارزه طبقه کارگر وارد فاز سیاسی می‌شود و همین استحاله فاز صنفی به فاز سیاسی، بزرگترین فونکسیون و عملکردی که طبقه‌ای شدن خواسته و مطالبات کارگران را به همراه دارد چراکه خود این امر باعث می‌شود تا مبارزه طبقه کارگر از صورت دفاعی، وارد فاز تهاجمی بشود. بنابراین برای اینکه در این زمان بتوانیم کارگران ایران را از مبارزه دفاعی خارج کنیم باید خواسته کارگران ایران را از صورت گروهی و نهادی و کارگاهی و شهری و استانی خارج کنیم و به صورت همگانی و طبقه‌ای در آوریم و با طبقه‌ای کردن خواسته کارگران در این زمان است که می‌توانیم طبقه کارگر ایران را از صورت «طبقه‌ای در خود» به صورت «طبقه‌ای برای خود» درآوریم و به محض این استحاله طبقه‌ای است که احساس خودآگاهی طبقه‌ای در کارگر حاصل می‌شود و همین خودآگاهی طبقه‌ای است که جایگزین خودآگاهی فردی و خودآگاهی گروهی و نهادی و شهری و اقلیمی و استانی و نژادی و مذهبی می‌شود و باعث می‌گردد تا بستر جهت سازماندهی گروهی به شکل سندیکائی و اتحادیه‌ای فراهم بشود و به موازات این خواسته طبقه‌ای و این خودآگاهی طبقه‌ای و این مبارزه همگانی اتحادیه‌ای و سندیکائی یا حزبی طبقه کارگر است که کارگر ایرانی از لاک مبارزه دفاعی و صنفی و فردی خارج می‌شود و وارد مبارزه تهاجمی و طبقه‌ای و سندیکائی و اتحادیه‌ای و حزبی و سیاسی می‌شود. ❏

ادامه دارد

## بعثت پیامبر اسلام،

۱۱

اصلاح گرایانه احیاء،  
یا

## اصلاح ابداعی بازسازی گرایانه؟

## ب - اصلاح آرایشی اصل آخرت:

به اول است در صورتی که از نظر قرآن آخرت و قیامت حرکت رو به جلو است نه بازگشت به عقب.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» - آیا چنین می‌پندارید که ما شما را به عبث خلق کرده‌ایم و شما توسط آخرت به سوی ما بازگشت نمی‌کنید؟» (سوره مومنون - آیه ۱۱۵).

و در آیه ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره آل عمران همین تبیین آخرت در راستای تکامل وجود به صورت عدم بطلان خلقت مطرح می‌کند:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» - به تحقیق در خلقت دیالکتیکی وجود آیاتی است برای آنانی که صاحب

هر چند تمامی پیامبران الهی قبل از پیامبر اسلام به اصل آخرت و قیامت کبری اعتقاد داشتند و اصلاح آگاهی به آخرت مانند اصل دعا به عنوان تنها رابطه بین بنده و خداوند دستاورد پیامبران الهی برای بشریت بوده است و اگر نبود که این پیامبران الهی بودند که بشر را به وجود آخرت و امکان رابطه با خداوند از طریق دعا راهنمایی کردند، بشریت هرگز با پای خود هر چند می‌توانست به توحید جدای از انبیاء دست پیدا کند هرگز نمی‌توانست با پای خود جدای از انبیاء به آخرت و اصل دعا به عنوان تنها امکان رابطه بین بنده و خداوند دست پیدا کند. با همه این احوال اصل آخرت در دیسکورس قرآن و پیامبر اسلام به همان شکل سابق باقی نماند و پیامبر اسلام با این اصل هم مانند اصل توحید برخورد اصلاح‌گرایانه آرایشی کرد، یعنی به اصل آخرت چیزهائی اضافه کرد و در همین رابطه بود که پیامبر اسلام در ۱۳ سال مکی بیش از اصل توحید توسط آیات قرآن بر اصل آخرت تکیه می‌کرد و در اکثر قریب به اتفاق سوره‌های مکی از آخرت به عنوان یک اصل مسلم در کنار اصل توحید و اصل نبوت یاد کرده است و اما مواردی که پیامبر اسلام بر پایه رویکرد اصلاح‌گرایانه آرایشی خود به اصل آخرت اضافه کرده است عبارتند از:

۱ - تبیین فلسفی آخرت در راستای تبیین هدفداری تکامل وجود و انسان،

گرچه قبل از پیامبر اسلام موضوع آخرت توسط پیامبران الهی سلف او مطرح شده بود اما یکی از بزرگترین کارهائی که پیامبر اسلام در عرصه اصلاح آرایشی اصل آخرت به این موضوع افزود اینکه، آخرت میوه و محصول فرایند تکامل وجود در دنیا می‌باشد لذا هرگز آخرت از منظر پیامبر اسلام به صورت یک موضوع مکانیکی زمانی و مکانی از این جهان نمی‌باشد و در همین رابطه است که ما در هیچ جای قرآن برعکس اندیشه‌های قبل از پیامبر اسلام که آخرت را با عنوان معاد یاد می‌کردند، قرآن هرگز اصل آخرت را به عنوان معاد یاد نمی‌کند چرا که معنای معاد بازگشت

تفکر و اندیشه هستند، آنانی که با تفکر پیوسته در خلقت وجود در حال ذکر دائم خداوند می‌باشند و حاصل همه تفکر و اندیشه آن‌ها جز این نخواهد بود که درمی‌یابند که این وجود باطل خلق نشده و در نهایت به آخرت منتهی می‌شود.»

۲ - آخرت فرایند تجسم عملی است که ما در این دنیا انجام می‌دهیم،

یکی از معضلات پیوسته معتقدین به آخرت تشریح تکوین آخرت بوده و هست بطوریکه در این رابطه عده‌ائی مانند باطنیه آخرت را به صورت معاد روحانی تشریح می‌کردند و عده‌ائی دیگر مانند ابن سینا در تشریح تکوین آخرت بر معاد جسمانی تکیه داشتند و جمعی هم مانند ملاصدرا بر معاد تخیلی تکیه کرده‌اند علت انحراف همه این اصحاب در آن است که می‌خواستند قیامت و آخرت را به صورت یک موضوع مکانیکی از دنیا تشریح و تبیین کنند. در همین رابطه است که هر کدام از آنها به نحوی این آخرت بیگانه با دنیا را به صورت جدای از دنیا تشریح می‌کرده‌اند یعنی چه آنهایی که آخرت را به صورت معاد جسمانی تشریح می‌کردند و چه آنهایی که آخرت را به صورت معاد روحانی معتقد بودند و چه آنهایی که مانند ملاصدرا معاد را به صورت خیالی تشریح می‌کنند همه این تشریح‌ها معلول تشریح مکانیکی از رابطه بیگانه دنیا و آخرت بوده است.

کار بزرگی که پیامبر اسلام کرد این بود که رابطه آخرت با انسان را توسط تجسم عمل دنیا در آخرت ارگانیک و تنگاتنگ کرد، بنابراین تشریح آخرت از نظر قرآن و پیامبر اسلام نه به صورت معاد جسمانی مورد نظر ابن سینا درست است و نه به صورت معاد روحانی باطنیه و اسماعیلیه صحیح می‌باشد و نه به صورت معاد تخیلی ملاصدرا، بلکه تشریح آخرت از نظر قرآن و پیامبر اسلام برای انسان تجسم عمل دنیا در آخرت به صورت بهشت و جهنم می‌باشد.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - پس هر کس در دنیا ذره‌ائی کار نیک انجام دهد در آخرت خود آن عمل نیک را می‌بیند - و هر کس که در دنیا ذره‌ائی کار شر انجام دهد خود آن عمل بد در آخرت می‌بیند» (سوره زلزله - آیات ۷ و ۸).

«...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - قیامت روزی است که آدمی هر چه را که از دنیا به صورت عمل فرستاده است می‌بیند» (سوره نباء - آیه ۴۰).

## ج - اصلاح آرایشی اصل نبوت پیامبر اسلام:

پیامبر اسلام آنچنانکه در عرصه توحید و آخرت توانست توسط اجتهاد در اصول به اصلاح آرایشی این دو اصل بپردازد و بر این دو اصل بیفزاید، در رابطه با اصل نبوت هم توسط اجتهاد در اصول به اصلاح آرایشی اصل نبوت پرداخت که البته مکانیزم اصلاح آرایشی اصل نبوت توسط پیامبر اسلام با مکانیزم اصلاح اصل توحید و اصل آخرت فرق می‌کرد چراکه مکانیزم اصلاح توحید و آخرت یک اصلاح نظری می‌باشد، در صورتی که مکانیزم اصلاح اصل نبوت توسط پیامبر اسلام صورت عملی دارد نه نظری. به این ترتیب که پیامبر اسلام برعکس پیامبران الهی سلف خودش وحی نبوی خودش را به صورت دفعی دریافت نکرده است بلکه بالعکس به صورت تدریجی در طول ۲۳ سال در کانتکس عمل محسوس مبارزه اجتماعی وحی نبوی یا قرآن را دریافت کرده است که همین اخذ تدریجی وحی نبوی باعث گردیده تا قرآن برعکس وحی دیگر انبیاء الهی دارای دینامیزم تکوین بشود که همین دینامیزم تکوین قرآن باعث تولد اسلام تاریخی بعد از پیامبر اسلام در بستر زمان شده است.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا - محققا ما قرآن را بر تو به صورت تدریجی نازل کردیم» (سوره الانسان - آیه ۲۳).

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا - و آنانیکه نسبت به حق و دین اسلام کافر شدند به پیامبر اسلام گفتند چرا قرآن به صورت دفعی و یکباره بر تو نازل نشد؟ علت نزول تدریجی قرآن به این علت بود تا قلب تو را توسط آن وحی تدریجی استواری دهیم و هم آن را به نظمی دقیق منظم کنیم» (سوره فرقان - آیه ۳۲).

## د - ماحصل آنچه که باید از این درس بعثت شناسی بیاموزیم

۱ - اصلاح‌گر دینی با ابداع‌گر دینی تفاوت دارد چراکه اصلاح‌گر دینی توسط اجتهاد در اصول در چارچوب همان اصول قبلی به اصلاحات می‌پردازد اما ابداع‌گر دینی برای انجام اصلاحات دینی بر ابداع اصول تکیه می‌کند و توسط ابداع اصول اصلاحات دینی می‌کند، بنابراین هر

ابداع‌گر دینی خود اصلاح‌گر دینی نیز می‌باشد برعکس هر اصلاح‌گر دینی خود ابداع‌گر دینی نمی‌باشد.

۲ - از آنجائیکه طبق نص آیات قرآن، دین الهی از آدم تا خاتم یک دین بوده است شریعت‌ها با هم متفاوت بوده‌اند و آن یک دین هم اسلام می‌باشد لذا قرآن خود ابراهیم را هم از مسلمین می‌داند و از نظر قرآن تمامی انبیاء الهی در راستای تکمیل همین دین واحد اسلام آمده‌اند و هر کدام کوشیده‌اند در چارچوب ابداع و اصلاح دینی به تکمیل دین اسلام واحد الهی بپردازند.

۳ - از نظر قرآن در بین انبیاء الهی، ابراهیم خلیل دارای جایگاه ویژه‌ای در امر اصلاحات دین واحد اسلام می‌باشد بطوریکه اگر به او لقب اب الانبیاء بدهیم، لقبی به گزاف نخواهد بود و در همین رابطه ابراهیم را باید سر سلسله جنبان نهضت توحیدی لقب داد که با ابداع در اصول توانست به اصلاحات ساختاری در عرصه توحید بپردازد. در همین رابطه تمامی انبیاء الهی بعد از ابراهیم همگی خود را پیرو دین حنیف ابراهیم می‌دانستند و پیامبر اسلام هم، از قبل از شروع رسالتش پیرو جمع حنفاء مکه بود که افرادی بودند که معتقد و پیرو راه ابراهیم بودند.

۴ - پیامبر اسلام که خود را پیرو دین حنیف ابراهیم می‌دانست در دوران ۲۳ ساله نبوتش در راستای تکمیل دین اسلام به عنوان اصلاح‌گر این دین، ابداع اصول نکرد بلکه در کانتکس اجتهاد در اصول ابراهیمی کوشید به تکمیل دین اسلام بپردازد.

۵ - اجتهاد در اصول دین ابراهیمی اسلام توسط پیامبر اسلام در سه عرصه اجتهاد در اصول توحید و اجتهاد در اصول آخرت و اجتهاد در اصول نبوت انجام گرفته است.

۶ - در خصوص اجتهاد در اصول توحید توسط قرآن و پیامبر اسلام باید بگوئیم که تا قبل از پیامبر اسلام از زمان ابراهیم تا زمان پیامبر اسلام موضوع توحید در دایره توحید فردی و توحید کلامی خلاصه می‌شد، لذا در این رابطه است که تمامی مبارزات ابراهیم خلیل از نظر قرآن در راستای استقرار و تثبیت توحید به دایره فردی و دایره کلامی خلاصه می‌شده است و در هیچ جای قرآن ما عرصه مبارزات توحید اجتماعی یا توحید تاریخی در حرکت ابراهیم خلیل و در ادامه آن تا موسی و عیسی بن مریم مشاهده نمی‌کنیم. البته مبارزات جامعه‌سازانه

موسی در راستای رهائی قوم بنی اسرائیل از چنگال فرعون بود نه نظام سازی اقتصادی سیاسی توحیدی، آنچنانکه در حرکت پیامبر اسلام مشاهده می‌کنیم.

لذا در این رابطه بود که پیامبر اسلام کوشید در طول ۲۳ ساله حیات نبوی خود توحید کلامی و توحید اخلاقی و فردی پیامبران الهی قبل از خودش که در راس آن‌ها ابراهیم خلیل قرار داشت به عرصه‌های توحید اجتماعی و توحید تاریخی توسعه دهد. البته این تکمیل اجتهاد در اصول توحید انبیاء الهی توسط پیامبر اسلام و قرآن به معنای آن نبود که پیامبر اسلام در همان دایره‌های توحید کلامی و توحید اخلاقی و فردی انبیاء الهی سلف خود هم، دست به نوآوری و اجتهاد زده باشد بلکه بالعکس آنچنانکه در تفسیر شش آیه اول سوره حدید و سوره اخلاص یا توحید مطرح کردیم پیامبر اسلام توسط آیات قرآن در این دو دایره توحید کلامی و توحید اخلاقی هم، دست به اصلاح‌گری‌های بزرگ تئوریک و فلسفی و اخلاقی زد که این اصلاح‌گری‌های پیامبر اسلام در این دو دایره در چارچوب اجتهاد در همان تئوری‌های انبیاء الهی سلف خود بوده است نه بیشتر.

۷ - در رابطه با اجتهاد در اصول آخرت توسط پیامبر اسلام مهم‌ترین تحولی که پیامبر اسلام در این رابطه به وسیله آیات قرآن ایجاد کرد عبارت بود از ایجاد پیوند ارگانیک و تنگاتنگ بین دنیا و آخرت، بطوریکه تمامی نگاه‌های مکانیکی به رابطه دنیا و آخرت را دچار تحول کرد لذا در این رابطه بود که از نگاه پیامبر اسلام و قرآن آخرت محصول پروسس تکامل دیالکتیکی وجودی همین دنیا می‌باشد نه مکان و زمان از پیش تعیین شده‌ای در آسمان‌ها تحت عنوان بهشت و جهنم، به عبارت دیگر از دیدگاه پیامبر اسلام و قرآن بهشت و جهنم تبلور تجسم اعمال انسان در همین دنیا در یک فرایند دیگر همین جهان و همین زمین و همین ارض می‌باشد، لذا در این رابطه است که در هیچ جای قرآن از آخرت با عنوان معاد که به معنای بازگشت به اول می‌باشد یاد نشده است و در میان تمامی اسامی مختلف قیامت یا آخرت قرآن حتی یکبار ترم معاد هم بکار نبرده است چراکه از نظر قرآن آخرت حرکتی تکاملی رو به جلو است نه بازگشت به گذشته و به همین دلیل است که در آیات قرآن در تبیین فلسفی آخرت، تبیین آخرت در چارچوب هدفداری پروسس تکاملی وجود انجام می‌گیرد که قرآن توسط طرح آخرت عبث بودن یا باطل بودن خلقت و تکامل هستی را نفی می‌کند. بنابراین اجتهاد در اصول آخرت توسط پیامبر اسلام



در چارچوب نفی رابطه مکانیکی بین دنیا و آخرت و تبیین رابطه دیالکتیکی بین دنیا و آخرت و تبیین هدفداری پروسس تکامل وجود توسط آخرت و تجسم اعمال انسان در چارچوب ترم بهشت و جهنم در آخرت و مزرعه دانستن دنیا و محصول عملی بودن آخرت انجام گرفته است.

۸ - در خصوص اجتهاد در اصل نبوت توسط پیامبر اسلام و قرآن باید به موضوع دینامیزم تکوین قرآن در طول ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام تکیه کنیم که توسط آن پیامبر اسلام برعکس انبیاء الهی سلف خودش وحی نبوی را از صورت دفعی و پکیجی به صورت پروسس جامعه‌سازانه عمل اجتماعی درآورد بطوریکه آنچنانکه ما در رابطه حیات نبوی موسی یا عیسی مشاهده تاریخی می‌کنیم آن‌ها پیام یا وحی خودشان را به صورت دفعی برای پیروان خودشان می‌آوردند، اما قرآن کتابی است که در طول ۲۳ سال در بستر مبارزه استخوان سوز جامعه‌سازانه پیامبر اسلام بر پیامبر اسلام نازل شده است لذا همین پروسس ۲۳ ساله نزول آیات قرآن است که باعث پیدایش دینامیزم تکوین قرآن شده است بطوریکه به جز قرآن هیچ کتاب وحی دیگری دارای این دینامیزم تکوین نمی‌باشد و همین دینامیزم تکوین قرآن است که بسترساز تکوین اسلام تاریخی پس از وفات پیامبر اسلام شده است و اگر نبود این دینامیزم تکوینی هرگز اسلام تاریخی که امروز در دست ما قرار دارد تکوین پیدا نمی‌کرد و اسلام پیامبر اسلام مانند دین یهود و دین مسیحیت به صورت یک مجموعه غیر اجتهادپذیر و دگم و فراتاریخی درمی‌آمد.

بنابراین اجتهاد در اصول نبوت که توسط پیامبر اسلام انجام گرفت در چارچوب دینامیزم تکوین قرآن در بستر ۲۳ سال پراکسیس جامعه‌سازانه پیامبر اسلام به نمایش گذاشته شده است.

۹ - البته حرکت اصلاح‌گرایانه پیامبر اسلام در چارچوب اجتهاد در اصول دین ابراهیمی تنها به اجتهاد در سه اصل توحید و نبوت و آخرت خلاصه نمی‌شد بلکه بالعکس، پیامبر اسلام با عصای اجتهاد در اصول خود در طول ۲۳ سال حیات نبوی تمامی سنت‌های اجتماعی، عبادی، اخلاقی، تاریخی و معرفتی بشریت قرن هفتم میلادی در جهان و در عربستان را به چالش کشید که از نمونه بزرگ این اجتهاد می‌توانیم به پروژه حج ابراهیمی اشاره کنیم که معمار بزرگ این پروژه بی شک خود پیامبر اسلام می‌باشد که با عصای اجتهاد در اصول یک چنین

آسمان خراش تاریخی برای همیشه بشریت به ارث گذاشته است. در پروژه حج هر چند بازیگر اول و اصلی این نمایشنامه و سناریوی و تئاتر، ابراهیم خلیل به همراه فرزندش اسماعیل و همسرش هاجر می‌باشند اما نمایشنامه نویس سترک این پروژه عظیم پیامبر اسلام است که توانست توسط عصای اجتهاد در اصول خود حج جاهلیت عرب که به صورت یک حرکت عبادی و تجاری مشرکانه و طبقاتی و حتی غیر اخلاقی درآمده بود بدل به نمایشگاه تاریخی عملی اسلام مجسم برای بشریت همیشه تاریخ بکند که شاید در کنار عظمت پروژه قرآن، - که تبلور تجربه باطنی و وجودی خود پیامبر اسلام در چارچوب معراج وجودی و معرفتی و باطنی‌اش است - پروژه بزرگ حج با معماری پیامبر اسلام دومین معجزه بزرگ پیامبر اسلام می‌باشد که در کنار قرآن برای همیشه به صورت تجسم عملی قرآن باقی ماند.

هر چند عبدالرحمن بن خلدون تونسی در کتاب «مقدمه تاریخ» خود دومین معجزه پیامبر اسلام را وحدت بین قبائل وحشی اعراب بادیه نشین عربستان معرفی می‌کند ولی عظمت پروژه حج ابراهیمی پیامبر اسلام بسیار عظیم‌تر از پروژه وحدت بین قبائل اعراب بادیه نشین عربستان می‌باشد لذا با کسب اجازه از ابن خلدون باید دومین معجزه پیامبر اسلام را پروژه حج اعلام کرد که برای همیشه بشریت این پروژه عملی زنده خواهد ماند و در ادامه این اجتهاد در اصول پیامبر اسلام است که به تاسی از شاه ولی الله دهلوی در کتاب «حجه الله بالغه» باید در همین جا و در همین رابطه به سومین معجزه پیامبر اسلام که برپائی و تکوین پروژه مدینه النبی می‌باشد اشاره کنیم، زیرا پیامبر اسلام در طول ۲۳ ساله تلاش مکی و مدنی خود جهت تکوین پروژه مدینه النبی تلاش کرد تا آنجا که آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی می‌گوید او توانست توسط این پروژه یک جامعه الگوئی و نمونه برای همیشه بشریت بسازد تا توسط آن بشریت برای همیشه بدانند که چگونه باید در چارچوب دو معجزه قرآن و حج اقدام به حرکت جامعه‌سازانه کنکریت و مشخص کرد.

البته موضوعی که در این جا و در این رابطه قابل ذکر است اینکه هرگز مدینه النبی نباید نام دیگر شهر یثرب تلقی کرد که مردم اوس و خزرج برای خوشامدگویی پیامبر اسلام تصمیم به تغییر نام شهر خود گرفته‌اند بلکه بالعکس، مدینه النبی عنوان پروسس ده ساله جامعه‌سازانه پیامبر اسلام می‌باشد که توسط این پروسس جامعه‌سازانه پیامبر اسلام تلاش می‌کرد تا اقدام به تکوین یک جامعه الگوئی و نمونه بکند که

توسط آن بشریت بعد از پیامبر اسلام بتواند متد جامعه‌سازی از قرآن را فهم کند.

۱۰ - محوری‌ترین موضوع در عرصه تبیین حرکت اصلاح‌گرایانه پیامبر اسلام هندسه معرفتی پیامبر اسلام می‌باشد که آنچنانکه قبلا به اشاره مطرح کردیم هندسه معرفتی پیامبر اسلام بر مبنای اجتهاد در اصول و نگاه از درون و برخورد آرایشی نه پیرایشی با دین الهی اسلاف گذشته خود می‌باشد و در این رابطه است که پیامبر اسلام را باید احیاگر دین ابراهیمی دانست نه بازسازی کننده دین ابراهیم، چراکه تفاوت بین احیاگر و بازسازی کننده در این است که احیاگر، اصلاح‌گری است که از درون دین را مورد اصلاحات قرار می‌دهد برعکس بازسازی کننده که از برون دین را مورد اصلاحات قرار می‌دهد.

برای فهم این مهم در اینجا مجبوریم به ذکر مثالی بپردازیم، همه می‌دانیم که مرحوم احمد آرام پس از ترجمه کتاب *The Reconstruction of Religious Thought in Islam* حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری نامی که برای این کتاب انتخاب کرد احیای فکر دینی در اسلام است که البته استفاده از ترم احیاء در ترجمه کلمه *Reconstruction* ترجمه غلطی می‌باشد و به جای آن باید از ترم بازسازی استفاده می‌کرد که البته ترم احیاء با ترم بازسازی تفاوت مضمون و محتوایی دارد چراکه احیاء، اصلاح از درون است در صورتی که بازسازی، اصلاح از برون می‌باشد. در این رابطه است که برای نمونه هم امام محمد غزالی و هم علامه محمد اقبال لاهوری هر دو اصلاح‌گر دینی هستند اما هندسه معرفتی آن‌ها در راه اصلاح دین اسلام با هم متفاوت می‌باشد زیرا امام محمد غزالی آنچنانکه خودش در کتاب «احیاء العلوم دین» مدعی است از آنجائیکه در قرن پنجم هجری به علت غلبه اسلام فقاهتی محتوای دین اسلام در حال مرگ بوده است چراکه قشر دین که همان اسلام فقاهتی می‌باشد از نظر غزالی رشد غول آسانی کرده بود و باعث شده بود تا محتوای دین اسلام قربانی قشر دین که همان فقه دگماتیسم حوزه است، بشود.

آنچنانکه امروز در جامعه خودمان مشاهده می‌کنیم در طول ۳۶ سال حاکمیت اسلام فقاهتی و رژیم مطلقه فقاهتی قشر دین اسلام در راه حفظ منافع رژیم مطلقه فقاهتی رشد سرطانی کرده است آنچنانکه این رشد سرطانی اسلام فقاهتی باعث شده است که امروز در جامعه ما محتوای

اسلام و قرآن و دین در پای فقه دگماتیسم حوزه‌های فقاهتی ذبح شرعی بشود بطوریکه هر چه امروز در جامعه از اسلام دولتی فقاهتی مشاهده می‌کنیم به علت دولتی شدن تمامی نهادهای اسلام فقاهتی از تعیین مرجعیت تا تشکیلات نماز جمعه و جماعت، تشکیلات مداحی‌گری، تبلیغ روحانیت، تشکیلات حوزه‌های فقاهتی و... محتوای دین جای خود را به قشر دین داده است و قشر دین شش دانگ در خدمت تثبیت و استقرار رژیم مطلقه فقاهتی درآمده است، لذا به همین دلیل امام غزالی در مقدمه «کتاب احیاء العلوم دین» می‌گوید که در زیر این ظواهر فقهی دین باطن دین له شده است از نظر او برای نجات محتوای دین اسلام از خطر سونامی اسلام فقاهتی باید دوباره دین را بازتعریف کنیم و در راستای این بازتعریف دین است که غزالی در «احیاء العلوم دین» معتقد است که باید توحید، علم، ذکر، فقه و... دوباره بازتعریف شود.

لذا به علت این متد غزالی، جهت بازتعریف دین از طریق بازتعریف ترم‌های توحید، علم، ذکر، فقه و... است که غزالی در تعریف فقه می‌گوید «فقه از نظر قرآن به معنای فهم عمیق دین است نه علم حلال و حرام، یا علم به احکام که امروز اسلام فقاهتی بر طبل آن می‌کوبد و از آنجائیکه تمامی این ترم‌های بازتعریف شده غزالی ترم‌های دینی هستند و غزالی از طریق خود دین می‌خواهد این ترم‌ها را بازتعریف کند، هندسه معرفتی غزالی درون دینی می‌باشد و اصلاح دینی غزالی به علت درون دینی بودن آن یک اصلاح احیائی است نه اصلاح بازسازی. به همین دلیل هم غزالی نام کتاب خود را به درستی «احیاء العلوم دین» گذاشته است. اما برعکس غزالی هر چند علامه محمد اقبال لاهوری هم مانند ابو حامد امام محمد غزالی معتقد به اصلاح دین اسلام از خطر غلبه اسلام فقاهتی است اما از آنجائیکه هندسه معرفتی علامه محمد اقبال لاهوری با هندسه معرفتی امام محمد غزالی متفاوت می‌باشد - چرا که اقبال برای اصلاح دین اسلام با به کارگیری تمام دستاوردهای علمی بشریت در قرن هیجدهم و نوزدهم به صورت تطبیقی می‌کوشد تا عمل اصلاح‌گری خود را به انجام برساند - لذا در این رابطه است که اصلاح‌گری او یک اصلاح‌گری بازسازی‌گرایانه می‌باشد نه احیاء گرانه مانند غزالی و به همین دلیل از آنجائیکه هندسه معرفتی پیامبر اسلام در چارچوب اصلاح از درون دین ابراهیمی انجام گرفته است، پیامبر اسلام را باید احیاءگر دین ابراهیمی دانست نه بازسازی کننده دین حنیف، زیرا تمامی آنچه که پیامبر اسلام جهت اصلاح دین حنیف ابراهیمی توسط اجتهاد در اصول کرد - بطوریکه دیدیم - همه آن‌ها اصلاح از درون توسط وحی نبوی در راستای همان وحی ابراهیم و

موسی و عیسی بود نه اندیشه‌های بشریت در قرن هفتم میلادی.

البته نکته‌ای که در اینجا طرح آن خالی از عریضه نیست اینکه هر چند اصلاح بازسازی‌گرایانه همیشه صورت آرایشی دارد ولی باید در نظر داشته باشیم صورت احیاءگرانه می‌تواند هم به صورت اصلاح احیاءگرانه آرایشی ظاهر شود یا به صورت اصلاح احیاءگرانه پیرایشی باشد. مثلاً حرکت اصلاح‌گرانه امام غزالی یک حرکت احیاءگرانه آرایشی بود در صورتی که حرکت اصلاح‌گرانه محمد عبده یک حرکت احیاءگرانه پیرایشی می‌باشد چراکه غزالی معتقد به افزودن اخلاق به جای فقه حلال و حرام یا علم احکام بود در صورتی که محمد عبده معتقد بود به علت فریبهی دین توسط اسلام فقه‌ای ما باید دین را توسط بازگشت به اسلام سلفیه لاغر کنیم. در همین رابطه است حرکت اصلاح‌گرانه پیامبر اسلام در چارچوب دین حنیف ابراهیمی باید به علت تکیه پیامبر اسلام بر اجتهاد در اصول دین حنیف، یک حرکت اصلاحی احیاءگرانه آرایشی دانست چراکه پیامبر اسلام در راستای ۲۳ تجربه باطنی حیات نبوی خود توانست به اسلام حنیف ابراهیمی و موسائی و عیسائی بیافزاید نه اینکه کم بکند. بنابراین هندسه معرفتی پیامبر اسلام نگاه از درون دین ابراهیم حنیف بر پایه اجتهاد در اصول دین حنیف با نگاهی آرایشی می‌باشد نه پیرایشی، به همین دلیل است که پیامبر اسلام در کانتکس این هندسه معرفتی توانست تمامی دستاورد و حیاتی ابراهیم و موسی و عیسی را گسترش دهد.

۱۱ - طرح دو ترم کامل و تمام در آیه ۳ سوره مائده در باب حرکت پیامبر اسلام دلالت بر تفاوت بین این دو کلمه می‌کند، چرا که کمال غیر از تمام است، در کمال ما با پروسه رو به پیشرفت و تکامل پذیر روبرو هستیم که دائم در حال کامل‌تر شدن می‌باشد و هرگز امکان ندارد که کمال به انتها برسد، بلکه همیشه به صورت شناور جا برای کامل‌تر شدن آن وجود دارد اما در کلمه تمام این قضیه صادق نیست، بنابراین از آنجائیکه حرکت پیامبر اسلام یک حرکت اصلاحی احیاءگرانه آرایشی بوده است این حرکت اصلاحی احیاءگرانه پیامبر اسلام خود یک حرکت تمام می‌باشد زیرا برعکس حرکت اصلاحی بازسازی‌گرایانه که هیچ وقت یک حرکت تمام نمی‌باشد و دائماً در حال کمال است، حرکت اصلاحی احیاءگرانه چه آرایشی باشد و چه پیرایشی همیشه یک حرکت تمام خواهد بود و احیاءگرایان بعدی همیشه باید از صفر شروع کنند، اما در حرکت اصلاحی بازسازی‌گرایانه برعکس حرکت احیاءگرانه پیرایشی جهت ادامه حرکت باز است.

برای نمونه از آنجائیکه حرکت اصلاحی معلم کبیرمان شریعتی و قبل از آن علامه اقبال لاهوری یک حرکت اصلاحی بازسازی‌گرایانه بوده است این حرکت در طول صد ساله حیات خودش از اقبال تا شریعتی و از شریعتی تا آرمان مستضعفین و از آرمان مستضعفین تا نشر مستضعفین به صورت یک پروسه رو به جلو پیشرفت کرده است و هرگز این حرکت تمام شدنی نیست، بنابراین علت پیوند بین اقبال و شریعتی و بین آرمان مستضعفین و شریعتی و بین نشر مستضعفین و آرمان مستضعفین به علت حرکت اصلاحی بازسازی‌گرایانه اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین می‌باشد که سر سلسله جنبان این پروسه حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌باشد که در ادامه راه سیدجمال، هندسه معرفتی احیاءگرانه محمد عبده را بدل به هندسه معرفتی بازسازی‌گرایانه کرد و همین تحول هندسه معرفتی توسط اقبال بود که مبارزه تنوریک در جهت حل بحران استراتژی سیدجمال توسط اقبال و شریعتی و آرمان و اکنون نشر ممکن شده است و تا زمانیکه این پروسه گرفتار هندسه معرفتی احیاءگرانه نشود راه برای مبارزه تنوریک در چارچوب هندسه بازسازی‌گرایانه فراهم می‌باشد. ❏

ادامه دارد

# کدامین؟

۹

## دموکراسی سوسیالیستی

## یا سوسیال دموکراسی؟

### الف - رویونیسم و سوسیال دموکراسی غرب:

هر چند دموکراسی نوین و مدرن و به موازات آن لیبرالیسم در شاخه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و معرفتی و اخلاقی آن اجتهاد تئوریک قرن هیجدهم میلادی مغرب زمین می‌باشد که از بعد از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ این اجتهاد تئوریک روشنفکران و تئوریسین‌های مغرب زمین به صورت فرهنگ درآمد و اگرچه سوسیالیسم مولود اجتهاد تئوریک قرن نوزدهم تئوریسین‌ها و متفکران مغرب زمین بوده است که از بعد از انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ این اجتهاد تئوریک متفکران و فلاسفه و اندیشمندان نیمه دوم قرن نوزدهم مغرب زمین به صورت فرهنگ تبلور پیدا کرد، اما پدیده تئوریک سوسیال دموکراسی مولود روند رویونیسم برنشتاین و کائوتسکی در تئوری سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم مارکس و انگلس در قرن بیستم می‌باشد که توسط آن کوشیدند جهت حفظ حیات نظام سرمایه‌داری جهانی که از نیمه دوم قرن نوزدهم به موازات اوج گیری و سازماندهی بین‌المللی جنبش کارگری به چالش گرفته شده بود با استحاله تضاد آشتی ناپذیر کار و سرمایه یا تقابل دو اردوگاه کار و سرمایه و نفی هژمونی طبقه کارگر در عرصه جنبش سوسیالیستی همراه با نفی دیکتاتوری پرولتاریا جهت مقابله کردن با تجاوزات سرمایه‌داری در تئوری مارکسیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم مارکس و انگلس توسط جایگزین کردن شعار اصلاحات و رفرف اقتصادی به جای انقلاب کارگری و سوسیالیستی جهت سرنگونی نظام سرمایه‌داری کوشیدند تا با حمایت از نظام سرمایه‌داری جهانی تقابل جنبش بین‌المللی کارگری با سرمایه داران مغرب زمین وارد فرایند تعامل نمایند و لیبرالیسم اقتصادی وحشی قرن هیجدهم و نوزدهم مغرب زمین را به سر عقل آوردند تا با تجدید نظر کردن در استثمار هر چه بیشتر طبقه کارگر مغرب زمین در چارچوب رقابت آزاد بازار آدم اسمیتی در عرصه تولید شرایطی جهت آمبورژوازه کردن پرولتاریای صنعتی مغرب زمین در راستای نفی انگیزه مبارزه با سرمایه‌داری در آن‌ها فراهم کنند.

لذا به این ترتیب بود که روند سوسیال دموکراسی در مغرب زمین با هدف به سازش کشانیدن جنبش بین‌المللی طبقه کارگر مغرب زمین و تثبیت حاکمیت نظام سرمایه‌داری جهانی تکوین پیدا کرد و به موازات تکوین این نظریه در مغرب زمین بود که مبانی تئوری سوسیالیستی مارکسیسم

کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم غرب که عبارت بود از:

۱ - دو قطبی شدن تدریجی جامعه سرمایه‌داری به دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار که همراه با اکثریت مطلق طبقه کارگر می‌شود.

۲ - اوج گیری تضاد بین دو طبقه کار و سرمایه یا طبقه پرولتاریای صنعتی و بورژوازی حاکم به موازات تکوین جنبش سازماندهی شده طبقه پرولتاریا که معلول استحاله «طبقه در خود» پرولتاریا به طبقه «برای خود» توسط خودآگاهی طبقاتی این طبقه است که خود این امر بسترساز انقلاب قهرآمیز طبقه پرولتاریا بر علیه طبقه استثمارگر سرمایه‌داری می‌شود.

۳ - نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید توسط انقلاب سوسیالیستی تحت هژمونی طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا و حزب کارگری که تکیه گاه انحصاری این طبقه می‌باشد همراه با تکوین ماشین دولت پرولتری در چارچوب دیکتاتوری پرولتاریا به چالش گرفته شد تا با تغییر تقابل و تضاد دو اردوگاه کار و سرمایه به تعامل طبقه سرمایه‌دار و طبقه پرولتاریای



صنعتی توسط تکوین و تقویت کمی و کیفی طبقه متوسط بین این دو طبقه از دو قطبی شدن جامعه سرمایه‌داری که بستر ساز هژمونی جنبش طبقه کارگر می‌باشد ممانعت شود و با پذیرش مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و بهره‌گیری از رقابت بازار سرمایه‌داری نه در شکل لیبرالیسم وحشی اقتصادی آدام اسمیتی آن، بلکه در چارچوب کنترل و مهندسی شده دولتی کینزی و جایگزین کردن جنبش سندیکائی به جای تشکیلات حزبی طبقه کارگر و استحاله مبارزه سیاسی و آنتاگونیستی پرولتاریا با بورژوازی به مبارزه صنفی و سندیکائی همراه با تلفیق بین بازار و برنامه و کاهش فاصله دستمزدها و توسعه تامین اجتماعی نابودی نظام سرمایه‌داری مغرب زمین که در تئوری مارکسیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم مارکس و انگلس به صورت یک امر محتوم و قطعی فرموله تئوریک شده بود جلوگیری کنند و یا به تاخیر اندازند.

بدین ترتیب بود که با سر عقل آمدن سرمایه‌داری توسط تأثیری پذیری از جنبش سوسیالیستی کلاسیک قرن نوزدهم لیبرالیسم وحشی اقتصادی کلاسیک قرن هیجدهم مغرب زمین به وسیله روبریونیسیم سوسیال دموکراسی قرن بیستم توانست از نابودی قطعی نجات پیدا کند و از اینجا بود که نهضت سوسیال دموکراسی مغرب زمین به عنوان گرایش چپ‌گرای نهضت لیبرالیستی که در خدمت نظام سرمایه‌داری حاکم بوده است مطرح شد و بدین ترتیب است که در مانیفست اندیشه سوسیال دموکراسی قرن بیستم مغرب زمین هم مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به رسمیت شناخته شد و هم اصل رقابت و بازار و پول و استثمار مشروعیت پیدا کرد و ضمن رد اصل مبارزه طبقاتی، نابرابری‌های طبقاتی تأیید گردید و رهبری و هژمونی انحصاری طبقه کارگر بر جنبش سوسیالیستی نفی شد و رقابت مسالمت آمیز حزبی و سیاسی دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار جایگزین تضاد آنتاگونیستی و قهرآمیز مبارزه طبقاتی کار و سرمایه شد.

شعار ملی و همگانی و اجتماعی کردن مالکیت بر ابزار تولید طبقه کارگر جای خود را به شعار رفاه اجتماعی و همگانی کردن فرصت‌ها و امکانات توسط تکوین دولت رفاه داد و تقویت تشکیلات صنفی و جنبش سندیکائی و مبارزه صنفی در این دکترین جایگزین مبارزه هژمونی طلبانه و سیاسی و تحزب‌گرایانه طبقه کارگر شد.

آزادی‌های سیاسی در چارچوب دموکراسی بورژوازی بر پایه رای آزاد و رقابت سیاسی آزاد و مطبوعات آزادی و آزادی تشکیلات حزبی و صنفی و آزادی بیان و قلم همراه با نظام پارلمانی و تفکیک قوا - آنچه‌آنکه امروز در مدل سوسیال دموکراسی کشورهای اسکاندیناوی شاهد آن هستیم - در این نظریه به رسمیت شناخته شد.

دولت رفاه جایگزین دولت کارگری شد، اقتصادی برنامه‌انی جایگزین اقتصاد آزاد رقابتی گردید، پیوند بین حزب و سندیکا‌های کارگری در راستای تقویت جنبش سندیکائی و مبارزه مسالمت آمیز و تعامل کار و سرمایه حاصل شد، دموکراسی به عنوان یک نظریه در چارچوب توزیع قدرت سیاسی بین جناح‌های مختلف بورژوازی نه انتقال قدرت سیاسی و قدرت معرفتی و قدرت اقتصادی از طبقه سرمایه دار به طبقه زحمتکش تأیید گردید، ارزش‌های سیاسی و طبقاتی لیبرالیستی مثل حقوق بشر در شکل عام و کلی و غیر تاریخی و غیر طبقاتی آن در کانتکس همان نگاه فردگرایانه لیبرالیستی (نه نگاه جمع‌گرایانه سوسیالیستی قرن نوزدهم) که در خدمت نظام سرمایه‌داری مغرب زمین است مورد تأیید و تأکید واقع شد.

دموکراسی اقتصادی که مولود نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و اجتماعی شدن تولید و توزیع و خدمات می‌باشد به فراموشی سپرده شد و منابع فسادآور قدرت در این نظریه محدود به منبع قدرت سیاسی توسط تفکیک قوا و چرخشی شدن قدرت و توجه جدی به تکثر آرا و صندوق‌های رای و توجه به حقوق زنان و کودکان و محافظت از حوزه‌های مدنی اعم از احزاب و اصناف گردید که پر واضح است که همین دموکراسی سیاسی (خارج از چارچوب دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی) از حکومت عوام به حکومت عموم تغییر توسط پیوندی نامشروع بین لیبرالیسم اقتصادی یا اقتصاد بازار با تقسیم قدرت سیاسی تغییر منزلت داد، در این دکترین قرن بیستمی در عرصه آموزه اخلاقی هر چند رفاه اجتماعی و همگانی مورد تأیید قرار گرفت اما نفع جمعی در چارچوب نفع فردی تعریف شد تا توسط آن به تأیید بازار و مالکیت خصوصی بپردازد.

## ب - دموکراسی سوسیالیستی:

هر چند نظریه سوسیال دموکراسی در مغرب زمین یک دکترینی می‌باشد که در قرن بیستم پس از چالش سوسیالیسم کلاسیک با لیبرالیسم وحشی قرن هیجدهم تکوین پیدا کرده است، ولی نباید فراموش کنیم که این نظریه و تئوری مانند دو نظریه لیبرالیستی و سوسیالیستی یک نظریه صد در صد غربی می‌باشد که تنها کاربرد و عملکرد و فونکسیون مثبت یا منفی آن محدود و محصور به اقتصاد تولیدی و پیشرفته صنعتی خود مغرب زمین است و ایجاد دولت رفاه که هدف اصلی سوسیال دموکراسی غربی می‌باشد تنها در چارچوب نظام سرمایه‌داری تولیدی غرب ممکن می‌باشد.

لذا در این رابطه است که سوسیال دموکراسی یک مقوله صد در صد بورژوازی است که ریشه و آبشخور آن اقتصاد تولیدی مغرب زمین می‌باشد چراکه روند تکوین این نظریه در مغرب زمین در زمانی حاصل شد که سرمایه‌داری در غرب بیش از دو قرن به لحاظ اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تثبیت شده بود و تمامی زیرساخت‌های اقتصادی، سنتی، مذهبی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه مغرب زمین را دچار تحول کیفی کرده بود. نظام‌های مستبد سیاسی را نفی کرده بود و قدرت کلیسا توسط سکولاریزاسیون و نهضت پروتستانیسم به قول ولتر «آن موجود بی‌آبرو را در هم شکسته بود» و مغرب زمین توسط انقلاب کپرنیکی بیکنی - دکارتی - کانتی مبنای معرفت شناختی دموکراسی که همان جایگزین کردن پلورالیسم معرفتی - یا چند منبعی کردن شناخت می‌باشد - جایگزین نظام تک منبعی دینی کلیسا کرده بود.

انقلاب کبیر فرانسه در قرن هیجدهم مردم را به عنوان بازیگر اصلی صحنه، وارد تاریخ کرده بود و حقوق انسانی را وارد منظومه تکلفی و تقلیدی و تعبدی کلیسا کرده بود و انسان طلبکار مدرن را جایگزین انسان بدهکار اسکولاستیک قرون وسطایی کرده بود و دین خارج از انحصار روحانیت کاتولیک کلیسا توسط نهضت پروتستانیسم در مغرب زمین تثبیت کرده بود.

بنابراین روند سوسیال دموکراسی در مغرب زمین در زمانی حاصل شده بود که غرب توسط اجتهاد تئوریک و نو آوری‌های نظری به سه مؤلفه پلورالیسم معرفتی و دموکراسی سیاسی و سوسیالیسم اقتصادی دست پیدا کرده بودند و نظام امپریالیستی مغرب زمین توسط استعمار کشورهای پیرامونی و استثمار طبقه پرولتاریای صنعتی کشورهای غربی به انباشت سرمایه‌های نجومی دست پیدا کرده بودند، به عبارت دیگر این عوامل در غرب بستر ساز پیدایش و تکوین روند سوسیال دموکراسی در مغرب زمین شد.

بنابراین تا زمانی که نظام اقتصادی یک جامعه به مرحله تولید نرسیده باشد و پلورالیسم معرفتی توسط تکثر منابع شناخت در چارچوب در هم شکستن نظام انحصاری، تقلیدی، تکلفی، تعبدی و تک منبعی روحانیت تحقق پیدا نکند، دکترین سوسیال دموکراسی که مبتنی بر خدمات اجتماعی و همیاری سرمایه‌داری می‌باشد نمی‌تواند در یک کشور پیرامونی دارای فونکسیون مثبت باشد و حاصلی به بار آورد.

پر واضح است که در جامعه ایران امروز که هنوز حاکمیت اسلام فقاهتی در عرصه سیاسی و معرفتی و اجتماعی و رژیم ولایت‌مداری باعث انحصاری و تراکم قدرت‌های سه گانه سیاسی و مذهبی و اقتصادی در دست روحانیت و حزب پادگانی آن‌ها شده است، سخن

گفتن از تز سوسیال دموکراسی شیپور را از دهان گشادش نواختن خواهد بود چراکه اگر دموکراسی را به عنوان تئوری توزیع قدرت معنی بکنیم و قدرت را بسان برتراند راسل در سه شاخه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت مذهبی، فرهنگی و معرفتی تعریف نماییم، به راحتی با تقسیم شاخه دموکراسی به دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی می‌توانیم اینچنین تعریف کنیم که وضعیت تاریخی جامعه امروز ایران به علت تراکم فسادآور سه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در زیر چتر اسلام فقاهتی در دست روحانیت همراه با اقتصاد نفتی و غیر تولیدی امروز ایران نه تنها هیچگونه تشابهی با شرایط تکوین روند سوسیال دموکراسی در مغرب زمین ندارد بلکه بالعکس تمامی بسترها کاملاً ماهیتی متناقض با آن شرایط دارا می‌باشند.

لذا کپی برداری از سوسیال دموکراسی مغرب زمین جهت درمان درد این ملت پاسخی صد در صد منفی به بار خواهد آورد چراکه درمان درد این ملت در گرو مقابله همزمان با اقتدار سیاسی و اقتصادی و معرفتی روحانیت و اسلام فقاهتی می‌باشد و تا زمانی که این مقابله به صورت علمی و فراگیر و همزمان صورت نگیرد، تکیه کردن بر هر گونه دکترین وارداتی سوسیال دموکراسی مغرب زمین آب را در هاون کوبیدن خواهد بود، آنچنانکه بیش از صد سال است که روشنفکران ایرانی در سه جناح مذهبی و ملی و غیر مذهبی توسط واردات تئوری‌های غربی به جای اجتهاد تئوریک و نو آوری نظری در حال کوبیدن این آب در هاون جامعه تاریخی ایران زمین می‌باشند.

به همین دلیل تنها پروژهای که در این شرایط توان مقابله کردن با تراکم قدرت سه گانه در دست روحانیت حاکم توسط اسلام فقاهتی دارد، پروژه دموکراسی در چارچوب تعریف تئوری توزیع قدرت می‌باشد که همزمان می‌تواند سه قدرت سیاسی یا حکومتی و اقتصادی و معرفتی رژیم مطلقه فقاهتی را در ایران امروز به چالش بکشد؛ لذا دموکراسی در اینجا برعکس دموکراسی در مغرب زمین تنها پروژه تقسیم قدرت سیاسی نیست، بلکه مهم‌تر از آن دموکراسی پروژه تقسیم قدرت معرفتی و قدرت اقتصادی نیز می‌باشد که در این چارچوب است که دموکراسی در ایران به سه شاخه دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی تقسیم می‌شود. ❏

ادامه دارد

## محمد

## رویکرد نوین

## به اقتصاد تاریخی



قیامت بیهوده و عبث آفریده شده است و شما به طرف ما رجعت نمی‌کنید» (سوره مومنون - آیه ۱۱۵).

ج - گرچه توحید توسط خود بشر و فلاسفه از آغاز موضوعی قابل تفسیر و تبیین بوده است اما موضوع قیامت موضعی بوده که از آغاز توسط پیامبران برای بشریت به ارمغان آورده شده است.

د - قیامت در همین کره زمین در شرایطی اتفاق می‌افتد که زمین به غیر زمین بدل می‌شود.

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ... - قیامت روزی است که زمین غیر زمین می‌شود» (سوره ابراهیم - آیه ۴۸).

بنابراین قیامت در قرآن نه اعاده معدوم است و نه عود ارواح به اجسام، بلکه بالعکس حرکتی رو به جلو است که قرآن با بیان رجوع الی الله تبیین می‌کند.

ه - اصطلاح معاد که به معنای اعاده معدوم و عود ارواح می‌باشد نه در قرآن آمده و نه در روایت‌ها، بلکه بالعکس این اصطلاح از طریق اندیشه یونانی وارد ادبیات متکلمین شده است، آنچنانکه اصول دین توسط همین

در این آیات پس از اینکه قرآن به توصیف واکنش طبقه مطفین در شکل طبقه فجار و تبهاران عملی پرداخت به طرح یکی دیگر از مشخصه‌های اصلی طبقه مطفین یا طبقه فجار در مرحله قیام بالقسط توده‌ها می‌پردازد و آن تکذیب کردن حرکت وجود و تاریخ است که بستر ساز تکذیب قیامت توسط اینها می‌شود و همین تکذیب حرکت وجود و تاریخ و قیامت عاملی می‌شود تا آن‌ها آیات قرآن را هم تکذیب کنند و قرآن را افسانه گذشتگان اعلام کنند. بنابراین نکته حائز اهمیتی که قرآن در اینجا مطرح می‌کند اینکه تکذیب قانونمندی کتاب وجود و تاریخ و هستی توسط طبقه مطفین یا طبقه فجار بستر ساز تکذیب قیامت و آیات قرآن می‌شود. اینجا است که یک سوال بزرگ مطرح می‌شود و آن اینکه:

اولا چرا تکذیب قانونمندی تاریخ و طبیعت توسط طبقه مطفین باعث تکذیب قیامت می‌شود؟

در ثانی چرا تکذیب قیامت توسط طبقه مطفین باعث تکذیب آیات قرآن می‌گردد؟

در پاسخ به این دو سوال فریه است که باید در اینجا به تبیین موضوع قیامت از زاویه قرآن بپردازیم:

الف - قرآن بر عکس فلاسفه یونان، قیامت را نه اعاده ارواح می‌داند و نه اعاده معدوم، بلکه قیامت از نظر قرآن مادیت پیدا کردن اعمالی است که انسان در مرحله دنیا انجام داده است.

«يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ... - قیامت روزی است که انسان اعمالی که از دنیا فرستاده است می‌بیند» (سوره نباء - آیه ۴۰).

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - قیامت روزی است که انسان حتی یک ذره کوچک از عمل خود در دنیا چه بد باشد و چه خیر می‌بیند» (سوره زلزله آیات ۷ و ۸).

بنابراین از نظر قرآن بر عکس فلاسفه یونان قیامت مرحله حیات عمل است نه حیات روح.

ب - قیامت از نظر قرآن مرحله رجوع به خداوند است نه اعاد روح. در هیچ جای قرآن - برعکس متکلمین - قیامت را با اصطلاح معاد مطرح نکرده است.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ - آیا فکر می‌کنید خلقت و هستی و وجود بدون

متکلمین اسلامی وارد دیسکورس اسلامی به صورت توحید و نبوت و معاد شده است. در صورتی که از نظر قرآن اصل دین فقط توحید است و دیگر اصول مثل نبوت و معاد از توحید زائیده می‌شود نه بالعکس.

و - در قرآن اصطلاح رجوع الی الله به جای عود ارواح آمده است.

ز - قرآن قیامت را حرکت تکاملی رو به جلو می‌داند نه حرکتی رو به عقب. بنابراین قرآن به لحاظ تبیین، قیامت را در کانتکس اصل تکامل و هدفداری هستی تبیین می‌کند و قیامت را نتیجه تکامل وجود در همین کره ارضی می‌داند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَّفُجُودًا وَّعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - نظام حرکت و هدفداری قانونمند وجود برای صاحبان اندیشه و تفکر آیاتی هستند که آنان با تفکر در باب این هستی در تمام حالات به هدفداری وجود و اصل قیامت می‌رسند» (سوره آل عمران - آیات ۱۹۰-۱۹۱).

ح - قرآن، هم تکامل انسان و هم جامعه و هم تاریخ را قبول دارد با این تفاوت که:

۱ - قرآن موتور تکامل انسان را کار می‌داند.

۲ - موتور تکامل جامعه از نظر قرآن زبان و قلم است.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (سوره الرحمن - آیات ۳ و ۴).

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (سوره علق - آیات ۴ و ۵).

۳ - قلم و زبان باعث گردید تا رابطه انطباقی جامعه بشری با طبیعت به صورت رابطه تطبیقی درآید.

۴ - رابطه تطبیقی فرد انسان با محیط در کانتکس کار صورت گرفته، در صورتی که رابطه تطبیقی جامعه انسانی با محیط در چارچوب قلم و زبان به انجام رسیده است.

۵ - پروسه تکامل وجود در دو فرایند مختلف انطباقی و تطبیقی به انجام

رسیده است. رابطه انطباقی با محیط مختص تمامی موجودات مادون انسان اعم از جماد و گیاه و حیوان بوده، در صورتی که رابطه تطبیقی با محیط فقط مختص انسان و جامعه انسانی و تاریخ انسانی می‌باشد.

۶ - تکامل انسان در پروسس کلی وجود یک تکامل حقیقی می‌باشد و دیالکتیکی انجام می‌گیرد که در بستر کار تکوین پیدا می‌کند.

۷ - تکامل جامعه و تاریخ انسان در پروسس کلی وجود یک تکامل حقیقی است که در چارچوب زبان و بیان و رابطه تطبیقی با محیط به انجام رسیده است.

۸ - انواع تکامل عبارتند از الف - تکامل مکانیکی، ب - تکامل حقیقی یا دینامیکی.

۹ - تکامل دینامیکی عبارتند از تکاملی که در بستر دیالکتیکی درونی به صورت مستقیم تحقق پیدا کرده باشد.

۱۰ - تکامل مکانیکی عبارت است از تکاملی که به صورت برونی در شکل جایگزین به انجام رسیده باشد.

۱۱ - تکامل ابزار تولید یک تکامل مکانیکی است که به صورت برونی توسط جایگزینی ابزار تولید متکامل‌تر توسط انسان به انجام می‌رسد لذا هیچ ابزار تولیدی حتی کامپیوترهای بزرگ هوشمند هم نمی‌توانند به صورت دیالکتیکی خود را تکامل دهند.

۱۲ - از آنجائیکه تکامل ابزار تولید مکانیکی می‌باشد و تکامل انسان حقیقی یا دینامیکی و یا دیالکتیکی، در نتیجه تکامل ابزار تولید محصول انتقال تکامل حقیقی و دینامیک انسان توسط کار و رابطه تطبیقی به محیط می‌باشد.

۱۳ - با عنایت به حقیقی بودن تکامل انسان و جامعه و تاریخ انسان در بستر رابطه تطبیقی با محیط، قیامت چیزی نیست جز محصول همین رابطه تطبیقی با محیط انسان و جامعه و تاریخ در کانتکس پروسس تکامل کلیت وجود. بنابراین در این رابطه است که قرآن معتقد است که طبقه مطففین در ادامه حرکت ضد تاریخی و ضد اجتماعی و ضد تکاملی خود به مرحله تکذیب نظام توحیدی وجود و جامعه و تاریخ می‌رسند و همین امر به خاطر اینکه تکذیب هدفداری و تکامل وجود

و تاریخ و جامعه باعث تکذیب غایت تکامل یا قیامت می‌شود باعث می‌گردد که آن‌ها با نفی توحید وجود و تاریخ و جامعه و قیامت به تکذیب آیات خداوند و حرکت انبیاء بپردازند که آنچنانکه قبلاً هم گفتیم ریشه همه این تکذیب توسط طبقه مطفین یا طبقه فجار معلول سرکشی آن‌ها در جامعه و بر تاریخ است و لذا حاصل نهائی سرکشی آن‌ها این است که آیات قرآن و وحی را به صورت افسانه گذشته تفسیر و توجیه نمایند.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» - نه اینچنین نیست چرا که این‌ها با اعمال منفی خود بر سرچشمه‌های شناخت خودشان پرده و زنگار زده‌اند.»

در آیه ۱۴ با بیان «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» قرآن به طرح یک حقیقت بزرگ دیگر در باب انسان می‌پردازد و آن تاثیر مثبت و منفی عمل انسان بر شناخت او که در این آیه شناخت انسان با بیان قلب و عمل انسان با بیان «مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» و محصول منفی عمل انسان بر شناخت انسان را به صورت «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» مطرح می‌کند که عنوان این پکیج سه مولفه‌ای شناخت و عمل انسان و «رَانَ» همان پراکسیس انسان ساز می‌باشد که در این جا این پراکسیس به صورت منفی عمل کرده است و طرح این موضوع در این سوره پس از طرح موضوع اقتصاد تاریخی و تکوین قیامت به عنوان محصول تکامل تطبیقی انسان و طبیعت از اساسی‌ترین محورهای این سوره می‌باشد که برای فهم آن در اینجا مجبور به تبیین رابطه انسان و پراکسیس هستیم:

۱ - منابع شناخت انسان از نظر قرآن عبارت است از: الف - طبیعت، ب - تاریخ، ج - عقل و یا نفس و درون انسان، که در این آیه منبع سوم به صورت قلب مطرح شده است. بنابراین «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» دلالت بر تاثیر منفی بر عقل انسان به عنوان منبع شناخت می‌کند.

۲ - از نظر قرآن ابزار شناخت انسان همان حواس درونی و برونی می‌باشد.

۳ - برعکس هیوم که حواس را سرچشمه شناخت انسان می‌داند و برعکس دکارت که خود عقل انسان را به عنوان سرچشمه شناخت انسان می‌داند و برعکس برگسون که خود دل را سرچشمه شناخت

انسان می‌داند، قرآن بر هر سه حواس و عقل و دل به عنوان سرچشمه انسان تکیه می‌کند.

۴ - منهای حواس و عقل و دل قرآن بر مؤلفه مهم دیگری به عنوان سرچشمه شناخت انسان تکیه می‌کند که آن عمل خود انسان است. به این آیه مهم در این رابطه توجه کنید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» - آنانکه در راه ما خداوند جهاد و تلاش و عمل کنند ما آن‌ها را در مسیر حرکتشان هدایت می‌کنیم» (آیه ۶۹ - سوره عنکبوت).

در این آیه قرآن خود عمل فرد و اجتماع را مانند حواس و عقل و دل سرچشمه شناخت می‌داند و در همین رابطه است که در سوره انشراح که در ادامه سوره ضحی، قرآن مانیفست اخلاق و کاراکتر و شخصیت پیامبر اسلام را ترسیم می‌کند در انتهای سوره با بیان:

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» - به تحقیق با هر عمل سختی آسانی است - به تحقیق با هر عمل سختی آسانی - پس ای پیامبر در ایام فراغت بر عمل تکیه کن - و در بستر عمل به طرف پروردگارت حرکت کن» (سوره انشراح - آیات ۵ تا ۸).

آنچنانکه مشاهده می‌کنید در چهار آیه فوق قرآن فقط یک حقیقت را به پیامبر و همه انسان‌ها آموزش می‌دهد و آن اینکه خود عمل برای انسان سرچشمه هدایت است و با عمل باید به خدا رسید. قابل توجه است که در آیات ۵ و ۶ سوره انشراح، «مَعَ» به معنای با است نه بعد و این به غلط به ما آموزش داده‌اند که در ترجمه دو آیه ۵ و ۶ انشراح گفته‌اند که «بعد از عمل سختی عمل آسان است»، درست این است که قرآن می‌گوید «با خود عمل سختی، عمل آسان می‌شود» چرا که خود عمل سخت سرچشمه شناخت برای رونده می‌شود لذا رونده می‌تواند توسط این شناخت در بستر عمل راهنمای انجام خود عمل قرار دهد و با این راهنما و شناخت خود به خود، عمل آسان می‌شود. جالب اینجا است که در دو آیه فوق قرآن جهت تاکید یک موضوع و یک جمله دو بار با یک عبارت تکرار می‌کند و بعد از آن پیامبر و همه انسان‌ها را تشویق می‌کند که ساعات فراغت خود را برای تحقق رشد و تکامل وجودی در عرصه پروسس عمل هدایت شده طی کنند.

بنابراین از نظر قرآن خود عمل انسان به عنوان یکی از سرچشمه‌های مهم شناخت انسان می‌باشد البته این حقیقتی است که فقط خاص انسان می‌باشد و هیچ موجود دیگری حتی موجوداتی که به صورت جمعی زندگی می‌کنند نمی‌توانند در بستر عمل خود را رشد و اعتلا بکنند آنچنانکه می‌بینیم مورچه‌ها و زنبورها هزاران سال است که به صورت جمعی تلاش شبانه و روزی می‌کنند اما به علت اینکه عمل برای آنها نمی‌تواند سرچشمه شناخت بشود، این عمل آنها نمی‌تواند عامل رشد و تعالی آنها بشود؛ لذا در همین رابطه است که عمل انسان با عمل دیگر موجودات تمایز ذاتی پیدا می‌کند و این عمل انسان به صورت کار تعریف می‌شود و از اینجا پراکسیس متولد می‌شود چراکه تعریف پراکسیس جز این نیست که پراکسیس عبارت است از اینکه «کار انسان می‌سازد و انسان کار می‌سازد» و همین حقیقت رمز تولد انسان و اجتماع انسانی و تاریخ انسانی در گهواره پروسس تکامل وجود می‌باشد، چراکه کار یا پراکسیس بود که باعث گردید تا انسان توسط آن رابطه انطباقی گذشته خود را با محیط، بدل به رابطه تطبیقی با محیط بکند و همین تغییر رابطه با محیط بود که باعث گردید تا از کار و پراکسیس، تولید متولد شود و در چارچوب همین تولید مولود پراکسیس بود که انسان جانشین خدا در زمین شد و انسان توانائی ساختن جهان نو را پیدا کرد.

در همین رابطه قرآن و پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی توانست منطق صوری ارسطویی حاکم بر اندیشه بشر را بدل به منطق عملی دیالکتیکی بکند و این تحول در تاریخ بشر یک زلزله و سونامی اپیستمولوژیک بود که باعث گردید تا جهان نو از دل جهان قدیم ارسطویی زائیده شود که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم عامل اصلی این سونامی چیزی نبود جز همین تغییر منطق از صورت صوری و صورتی ارسطویی به منطق عملی قرآن که دلیل این فونکسیون اپیستمولوژیک بشر در این بود که در منطق صوری ارسطویی از آنجائیکه این منطق کارش بیان مهندسی ذهن انسان بود که به صورت غریزی و جبری برای هر انسانی انجام می‌گرفت و دانستن و دانستن آن هیچ تاثیری در مهندسی جبری ذهن نداشت، این امر باعث گردید تا منطق صوری ارسطویی برای هزاران سال موتور اندیشه بشر را به گل بنشانند و هیچ اعتلائی در اندیشه بشر ایجاد نکند چراکه منطق ارسطویی کاری به مواد ورودی ذهن نداشت و تنها خود ذهن انسان را به صورت آینه‌ائی تبیین می‌کرد. اصلاً

برای بیرون اعم از طبیعت و تاریخ یا عمل به عنوان سرچشمه شناخت تکیه نمی‌کرد، اهمیت منطق عملی قرآن در مقابله با منطق صوری ارسطو در این بود که قرآن برعکس ارسطو به جای اینکه خود را مشغول مکانیزم کار غریزی و جبری ذهن بکند (که دانستن و دانستن آن هیچ تاثیری در کار ذهن انسان ندارد) منطق خود را از سرچشمه شناخت و ماده اولیه کار ذهن شروع کرد. در این رابطه بود که طبیعت و تاریخ و عمل انسان به عنوان سرچشمه شناخت انسان مطرح گردید و از اینجا بود که پیامبر اسلام بزرگترین نبرد تاریخی خود را در عرصه اپیستمولوژی بشر با منطق ارسطویی از قرن هفتم آغاز کرد. بنابراین در این رابطه است که:

الف - قرآن در همه جا تلاش می‌کند تا به مواد ورودی ذهن انسان که محصول طبیعت و تاریخ و عمل انسان می‌باشد تکیه کند، تا کار خود ذهن.

ب - قرآن در هیچ جا برعکس ارسطو سخنی از مهندسی ذهن انسان نگفته است چرا که به علت جبری بودن کار آن، تاثیری در شناخت انسان ندارد.

ج - قرآن در هیچ جا در باب خود عقل صحبتی نکرده بلکه هر جا خواسته است تا به موضوع عقل انسان بپردازد با تکیه بر کار و فعل عقل به صورت تفکر و تدبیر و تعقل و... صحبت کرده است نه اسم مصدر.

د - قرآن از میان سرچشمه‌های چهارگانه شناخت که شامل طبیعت و تاریخ و دل و عمل می‌باشد، بیش از هر کدام به سرچشمه عمل انسان بها می‌دهد و در همین رابطه منطق قرآن در برابر منطق صوری ارسطو و منطق ماده بیکن و دکارت باید منطقی عمل نامید. به همین دلیل این همه قرآن بر تاثیر تقوی در شناخت انسان تکیه می‌کند تا آنجا که حتی فهم و نقش هدایت‌گرانه خود قرآن را هم مختص متقین می‌داند.

«ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - قرآن یا کتاب هستی و وجود تنها می‌تواند هدایت‌گر متقین باشد» (سوره بقره - آیه ۲).

و باز در همین رابطه است که امام علی در حکمت شماره ۲۲۷ صفحه ۳۹۸ نهج البلاغه جعفر شهیدی می‌فرماید:

«وَسئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ - از امام علی در باب ایمان سوال شد در پاسخ فرمودند ایمان چیزی نیست جز شناخت و اقرار به شناخت در عرصه عمل سرچشمه ساز شناخت.»

۵ - منطق عملی قرآن برعکس منطق ارسطویی - که منطق قیاسی می‌باشد - نظر به اینکه در پروسه شناخت به جای ذهن از سرچشمه‌های که عمل و طبیعت و تاریخ و دل می‌باشد شروع می‌کند یک منطق استقرائی می‌باشد.

در آیه ۱۴ سوره مطففین «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» قرآن به تبیین این موارد می‌پردازد:

۱ - عمل انسان از آنجائیکه آبشخور و سرچشمه شناخت افراد می‌باشد طبقه مطففین یا طبقه فجار به علت عملی منفی نسبت به حرکت تکامل وجود و جامعه این عمل آن‌ها یا این سرچشمه و آبشخور شناخت آن‌ها دچار انحراف می‌شود، در نتیجه شناخت آن‌ها که در این آیه با اصطلاح قلب از آن نام برده شده است، دچار زنگار می‌گردد.

۲ - در این آیه به صراحت اصل تقدم عمل بر اندیشه مطرح می‌شود چرا که «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» معلول «مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» می‌داند.

۳ - در این آیه فونکسیون عمل و کار را در رابطه با انسان به صورت شناخت مطرح می‌کند، یعنی از نظر قرآن هر کس در بستر عمل یا کار یا تغییر می‌تواند به شناخت مثبت یا منفی دست پیدا کند که در این آیه به علت عمل یا تغییر منفی شناخت منفی که همان «رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» می‌باشد، حاصل شده است.

۴ - در این آیه به صراحت قرآن روشن می‌کند که عمل انسان برای شناخت است، آنچنانکه همین شناخت برای انجام عمل متعالی‌تر می‌باشد.

۵ - در این آیه به صراحت روشن می‌شود که انسان بدون شرکت در عمل - در کنج کتابخانه و حوزه - هرگز نمی‌تواند به شناخت دست پیدا کند لذا در این رابطه است که امام علی در حکمت شماره ۱۲۵ صفحه ۳۸۲ نهج البلاغه جعفر شهیدی اصلا اسلام را عمل تعریف می‌کند: «السلام هو العمل الصالح - اسلام غیر از عمل صالح اصلا چیز دیگری نیست.»

۶ - در این آیه به وضوح روشن است که از نظر قرآن پراکسیس یعنی شناخت از طریق عمل یا تفسیر جهان از طریق تغییر جهان.

۷ - در این آیه به صراحت روشن است که از نظر قرآن انسان یک موجود پراکسیسی است یعنی عمل می‌کند تا ساخته بشود، ساخته می‌شود، تا بهتر عمل بکند.

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ - ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ - ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» - آری این‌ها آن روز از پروردگارشان دورند - بعد از دوری از پروردگار این دوری خود جهنم برای آن‌ها خواهد شد - و در این مرحله از فراق از پروردگار و جهنم است که آن‌ها این فراق را احساس خواهند کرد پس خودشان به خودشان خواهند گفت که این همان جهنم و فراقی است که قبلا آن را تکذیب می‌کردیم.»

حافظ در تفسیر این قسمت از سوره مطففین سخن می‌گوید:

گلعداری ز گلستان جهان ما را بس

زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد

از گرانان جهان رطل گران ما را بس

قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند

ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین

کین اشارت ز جهان گذران ما را بس

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان

گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس

یار ما است چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت این مونس جان ما را بس

از در خویش خدایا به بهشتیم مفرست

که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

حافظ از مشرب قسمت گله بی انصافی است

طبع چون آب و غزل‌های روان ما را بس

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - صفحه ۲۳۶-۲۳۷ ❏

ادامه دارد



# نهج البلاغه علی قرآن ناطق،

## تنها متدولوژی بهت فهم تطبیقی قرآن متنی

### ز - عدالت فردی - عدالت جمعی در نهج البلاغه:

شاید یکی از کلیدی‌ترین سواالی که پس از برخورد با نهج البلاغه به عنوان روش و متدولوژی جهت به حرف درآوردن تطبیقی قرآن مطرح می‌شود اینک، چرا امام علی جهت اجرای عدالت در جامعه خود گاهی عدالت را به عنوان یک امر جمعی نگاه می‌کند - و می‌کوشد آنچنانکه در خطبه ۱۵ نهج البلاغه مطرح می‌کند به وسیله قدرت سیاسی یا قدرت حکومت اموالی را که عثمان از بیت المال مسلمین بناحق به بنی امیه و خویشان خود تقسیم کرده است پس بگیرد و به بیت المال مسلمین برگرداند - و در راستای این عدالت جمعی امام علی تا آنجا پیش می‌رود که حتی حاضر نمی‌شود سهمیه خوارج یعنی دشمنان مذهبی و قسم خورده خود (که حتی حاضر بودند جهت قتل و عام طرفداران علی شکم‌های زنان یاران علی را بدرند و جنین آن‌ها را بکشند و در نماز علی با طرح شعار «قَاتِلَهُ اللَّهُ مَا أَفْقَهُهُ - خدا این علی را بکشد چقدر دانشمند است» و شب ۱۹ رمضان که شب قدر می‌باشد به خاطر اینکه کشتن علی از نظر آن‌ها بزرگترین عبادت بود، انتخاب کردند و حکم قتل علی را هم سنگ قتل معاویه و عمرو العاص می‌دانستند) را جهت اجرای عدالت از بیت المال قطع کند و آنچنان در جهت اجرای عدالت جمعی جامعه مسلمین پیش رفت که خود امام علی در خطبه ۲۲۴ ص ۲۵۹ س ۵ نهج البلاغه جعفر شهیدی عدالت جمعی خود را اینچنین توصیف می‌کند:

«وَاللَّهِ لَأَنَّ أَبِيتَ عَلِيَّ حَسْبَ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أُجْرَ فِي الْأَعْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِبَعْضِ مَنْ الْأَخْطَامِ وَكَيْفَ أَظْلَمَ أَحَدًا لِنَفْسِ يُسْرِعُ إِلَيَّ الْبَلَى قُفُولُهَا وَ يَطُولُ فِي النَّرِّ خُلُوقُهَا - به خدا سوگند اگر روی خار سعدان خوابیده صبح کنم - و در زنجیرها کشیده شوم - نزد من محبوب‌تر از آن است که در قیامت با خدا و پیامبرش ملاقات کنم در حالی که به یک از بندگان خداوند در جامعه ظلم کرده باشم - چگونه من به کسی ظلم کنم به خاطر نفسی که به سوی خاک شدن پیش می‌رود و حلول آن در خاک طولانی خواهد بود.»

«وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بَرُكْمِ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شَغَتَ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْمِ وَ عَاوَدَنِي مُوَكَّدًا وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرِيدًا فَأَصْعَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أُنْبَى أَبِيغُهُ دِينِي وَ اتَّبَعَ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ

جَسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمَهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ شَعَلْتُكَ النَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَ تَتَنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْ سَأَلَهَا لِلْعَبِيهِ وَ تَجْرُنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارًا لِبَعْضِهِ أَ تَتَنُّ مِنْ الْأَدَى وَ لَا أَيْنُ مِنْ لَطَى - به خدا سوگند عقیل برادرم را دیدم که به حدی فقیر و تنگدست شده بود که نزد من آمد و از من تقاضای یک پیمانانه از گندم بیش از سهمش از بیت المال کرد - همراه او بچه‌های عقیل هم آمده بودند که از فرط فقر و تنگدستی چهره آن‌ها تیره رنگ و غبارآلود شده بود - درخواستش را با من جهت یک پیمانانه بیشتر از سهمیه‌اش تکرار کرد - من هم به سخنان او گوش می‌دادم - عقیل به خاطر اینکه نابینا بود فکر می‌کرد که این سکوت من در شنیدن تقاضای او علامت رضای من جهت دادن سهم مردم از گندم بیت المال به او می‌باشد - من در همان حالی که به سخن عقیل گوش می‌دادم آهن پاره‌ای در آتش گذاشتم و سپس این آهن پاره آتشین از آتش درآوردم و نزدیک بدن عقیل کردم تا برای عقیل عبرتی شود - پس با نزدیک شدن آهن به جسم عقیل او مانند یک بیمار



ضجه و ناله کرد - آنگاه بود که من به عقیل گفتم - ای عقیل مادرت به عزا آیا به خاطر آهن پاره داغی که به شوخی من داغ کرده ام ناله می‌کنی در حالی که مرا به سوی آتش قیامت می‌کشی - آیا تو از این رنج می‌نالی توقع‌داری من از آتش قیامت ننالم»

«وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقَ طَرَفًا بِمُفَوِّفَةٍ فِي وَعَانِهَا وَمَعْجُونَةٍ شَنِتْهَا كَأَنَّمَا عَجِنْتُ بِه رِيْقٍ حَيَّةٍ أَوْ قَيْبِهَا فَعُلْتُ أَمْ صَلَّةٌ أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلُ النَّبِيِّ فَقَالَ لَا ذَا وَلَا ذَاكَ وَ لَكِنِ هَا هَدِيَّةٌ فَعُلْتُ هِبَلْتِكَ الْهَبُولُ أَوْ عَنْ دِينِ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخَذَعَنِي أَمْ مُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ دُوْ جَنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِه مَا تَخْتُ أَفْلَاحَهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُنْبَ شَعْبِرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَ إِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِي وَ لِنَعِيمٍ بِنَفْسِي وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى نَعُودٌ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ فُجِحَ الرَّزْلُ وَ بِه نَسْتَعِينُ - و عجیب‌تر از جریان عقیل داستان شخص دیگری است که یک شب به در منزل ما آمد و در زد وقتی در را باز کردم دیدم چیزی را که در ظرفی پیچیده بود (عسل) و من آن را دشمن می‌داشتم به من تعارف کرد با دیدن آن ظرف یک مرتبه احساس کردم محتوای ظرف (عسل) مثل زهر مار برای من تجلی کرد - پس به آن شخص گفتم که این ظرف آیا عطیه است، یا زکات، یا صدقه؟ هر کدام که باشد چه عطیه باشد، چه زکات و چه صدقه برای ما اهل بیت حرام است - او در پاسخ گفت نه عطیه و نه زکات و نه صدقه است این یک هدیه از طرف من به شما است - پس من به او گفتم مادرت به عزا - آیا آمدن من با این هدیه از راه دین خدا مرا فریب بدهی؟ آیا دیوانه شده‌ای؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم وجود به من بدهند تا از روی نافرمانی خداوند دانه جوئی را از دهان مورچه‌ای بگیرم آن کار را نمی‌کنم - چرا که دنیای شما در نظر من خوارتر از برگی است که در دهان ملخی قرار دارد - علی را با نعمت‌هایی که فانی می‌شود و لذتی که باقی نمی‌ماند چکار؟ به خدا پناه می‌برم از غفلت عقل و زشتی سقوط و تنها از او یاری می‌طلبم.»

حال همین امام علی که اینقدر برای عدالت جمعی ارزش قائل است، چه می‌شود که منهای اینکه جامعه را به عدالت به صورت جمعی دعوت کند (نه نهادینه شده) خود به صورت فردی می‌کوشد حتی در زمانی که به عنوان حاکم حکومت مسلمین می‌باشد جهت کمک به یتیمان و فقرا در این جهت تلاش بکند و دیگران را هم امر به آن می‌کند، آنچنانکه در نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف انصاری فرماندارش در بصره که به مهمانی فردی در بصره رفته بود که در سفره آن چند نوع خوردنی بوده و دعوت شوندگان هم همه از افراد مرفه بوده‌اند نه افراد فقیر و

گرسنه می‌نوید:

فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضُمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اسْتَبْتَبَهُ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظَةُ وَ مَا أَيَقْنَتْ بِه طَيِّبٍ وَ جُوهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ أَلَا

«أَمَّا بَعْدُ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدَبَةٍ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَنْطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَابِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ غَنِيَّهُمْ مَدْعُوفٌ - ای پسر حنیف به من خبر رسیده است که یکی از جوانان اهل بصره تو را به مهمانی دعوت کرده است و تو به آن مهمانی رفته‌ای، در آن مهمانی برای تو انواع غذاها آماده کرده بودند من گمان نمی‌کردم که تو در مهمانی شرکت کنی که ثروتمندان دعوت شده باشند اما فقرا رانده باشند - ... وَ إِنْ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يُقْتَدَى بِه وَ يَسْتَضِيءُ بِه نُورَ عِلْمِهِ أَلَا وَ إِنْ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقَرَصِيهِ أَلَا وَ اِكْتُمُ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ لَكِنِ أَعْيُنِي بِه وَرِعٌ وَ اِحْتِهَادٌ وَ عَقْفَةٌ وَ سَدَادٌ فَوَاللَّهِ مَا كُنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَ لَا اِدْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَ لَا اَعْدَدْتُ لِجَالِي ثُوبِي طَمْرًا وَ لَا خَزْتُ مِنْ اَرْضِهَا شِبْرًا وَ لَا اَخَذْتُ مِنْهُ اِلَّا كَقُوتِ اَتَّانِ دَبْرَةٍ وَ اَهْمِي فِي عَيْنِي اَوْهِي وَ اَوْهَنْ مِنْ عَفْصَةِ مَعْرَةٍ - آگاه باشید برای هر مامومی امامی است که در کارهایش به او اقتدا می‌کند - و از نور علم او روشنائی می‌جوید - آگاه باشید که امام شما علی از دنیا فقط به دو لباس کهنه و از خوردنی‌های شما به دو قرص نان قناعت کرده است - آگاه باشید که شما توان انجام این قناعت را ندارید ولی شما می‌توانید مرا با پرهیزگاری و تلاش و پاک دامنی و درست کاری یاری کنید - به خدا سوگند من از دنیای شما نه طلائی ذخیره کرده‌ام و نه مالی اندوخته‌ام و از زمین یک وجب صاحب نیستم و برای این پیراهن کهنه‌ای که به تن دارم کهنه دیگری مهیا نکرده‌ام چرا که در نگاه من دنیای شما خوارتر است از دانه تلخی است که به کار دباغی می‌آید.»

حال سوال اینجا است که چرا امام علی برای اجرای عدالت در جامعه هم تکیه حکومتی و جمعی می‌کند و هم به صورت فردی با زندگی زاهدانه خودش و کارهای فردی احسانی وجودی مثل پوشاندن فردی برهنگان یا نان دادن فردی به یتام و بیچارگان می‌کوشد در جهت عدالت در جامعه گام بردارد، در صورتی که امام می‌توانست با نهادینه کردن این حرکت‌های فردی گامی مثمر ثمرتر در این رابطه بردارد؟ برای پاسخ به این سوال باید توجه داشته باشیم که:

اولاً: امام علی در یک شرایط تاریخی غیر از شرایط تاریخی اجتماعی زمان ما قرار داشته است و لذا هرگز ما حق نداریم وضعیت شرایط

تاریخی اجتماعی امروز خودمان را منطبق به شرایط تاریخی اجتماعی زمان امام علی بکنیم، چراکه اجتماع و نظام اجتماعی با نظام جمع و جامعه متفاوت می‌باشد. اجتماع یک مقوله‌ای است که مولود نظام سرمایه‌داری می‌باشد که به صورت مشخص از قرن ۱۷ و ۱۸ در جامعه بشری ظهور کرده است و به موازات تکوین و گسترش آن، نهاد جامعه بشری را دچار یک تحول کیفی کرده است. مهم‌ترین دستاوردی که پروسه تکوین اجتماع به همراه آورد جایگزین کردن روحیه جمعی به جای روحیه فردگرایی نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری بود و البته آنچه بسترساز تکوین این روحیه جمعی به جای روحیه فردی نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری شد، تولید اجتماعی در نظام سرمایه‌داری بود که بعد از تکوین انقلاب صنعتی و دگرگونی در ابزار تولید عاملی شد که تولید در نظام سرمایه‌داری به صورت اجتماعی بشود و همین تولید اجتماعی در بستر نهاد ابزار تولید جمعی بسترساز یک پدیده جدید در تاریخ جامعه‌شناسی شد، به نام اجتماع که به موازات تکوین اجتماع، نهادهای اجتماعی اعم از نهادهای حکومتی و نهادهای اجتماعی و نهادهای سیاسی و نهادهای فرهنگی شروع به تکوین کردند و اصلاً اصطلاح مدرنیته از این زمان و در این رابطه شروع به تکوین کرد.

صد البته طرح این موضوع در اینجا نباید ذهن خواننده را دچار تشویش بکند، چرا که زمانی که می‌گوئیم سرمایه‌داری و نظام بورژوازی بود که بسترساز تکوین نهاد اجتماع در تاریخ جامعه‌شناسی شد، در این رابطه این مطلب نباید فراموش کنیم که خود همین موضوع گورکن سرمایه‌داری و بزرگترین عامل پارادوکس ساز نظام سرمایه‌داری شد، به این دلیل که به موازات تکوین اجتماع انسانی در بستر نظام سرمایه‌داری (توسط تولید اجتماعی در بستر ابزار تولید جمعی بوسیله انقلاب صنعتی) در ادامه آن با تکوین نهادهای اجتماعی و سیاسی حرکت تاریخ بشر به سمت اجتماعی کردن تولید و اجتماعی کردن توزیع و اجتماعی کردن خدمات و اجتماعی کردن سیاسی و اجتماعی کردن اطلاعات و اجتماعی کردن نهادهای اجتماعی پیش رفت. اما از آنجائیکه نظام سرمایه‌داری یک نظامی است که در خدمت سرمایه داران و سرمایه می‌باشد، نمی‌تواند پاسخگوی پروژه اجتماعی کردن باشد.

البته همین مناسبات سرمایه‌داری جبراً به علت اینکه بسترساز تکوین ماشین و رشد ابزار تولید و انقلاب صنعتی می‌باشد، می‌تواند در خدمت تولید اجتماعی و توزیع اجتماعی و خدمات اجتماعی باشد اما به علت ماهیت فردگرایی نمی‌تواند پروژه اجتماعی کردن تولید و توزیع و

خدمات و قدرت در عرصه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به انجام برساند، در نتیجه این امر باعث گردید تا سوسیالیسم به عنوان یک پروژه که پاسخگوی اجتماعی کردن تولید و توزیع و خدمات و قدرت سیاسی و قدرت اطلاعاتی و فرهنگی و... می‌باشد، از قرن نوزدهم به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری مطرح شود.

به هر حال هدف از طرح این موضوع در اینجا به این دلیل است که: اولاً بدانیم که تولید اجتماعی و توزیع اجتماعی و خدمات اجتماعی و سیاست اجتماعی و... غیر از اجتماعی شدن تولید و توزیع و خدمات و سیاست و قدرت و اطلاعات می‌باشد چراکه تولید اجتماعی و توزیع اجتماعی و... مولود نظام سرمایه‌داری و ماشین و انقلاب صنعتی می‌باشد، در صورتی که اجتماعی شدن تولید و توزیع و قدرت و سیاست و اطلاعات تنها توسط سوسیالیستی شدن مناسبات تولیدی امکان پذیر است، به عبارت دیگر تنها توسط نظام سوسیال - دموکراسی است که ما می‌توانیم به اجتماعی کردن قدرت در سه عرصه اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی دست پیدا کنیم.

ثانیاً اجتماع انسانی غیر از جامعه انسانی است، چراکه اجتماع انسانی مولود تولید اجتماعی نهادینه شده صنعتی در نظام سرمایه‌داری می‌باشد که بزرگترین مشخصه آن نهادینه شدن پایه‌های جامعه بشر در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد.

ثالثاً به موازات تکوین نهادهای اجتماعی در جامعه بشری، مبارزات اجتماعی بشر در راستای خواسته سوسیالیستی اعم از سوسیالیست اقتصادی، یا سوسیالیست اجتماعی، یا سوسیالیست فرهنگی تکوین پیدا کرد. به همین دلیل به موازات تکوین پروسس اجتماع بشری بود که نهادهای اجتماعی شروع به تکوین کردند و همین تکوین نهادهای اجتماعی بود که باعث گردید تا نهادهای اجتماعی جایگزین نهادهای فردی مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بشود؛ لذا به این ترتیب بود که با تکوین اجتماع بشری از قرن ۱۷ و ۱۸ تمامی مکانیزم‌های اجتماعی زندگی جمعی بشر دچار تحول زیرساختی شد.

به همین دلیل ما هنگامی که در رابطه با تبیین ساختار حکومتی و یا ساختار اقتصادی و یا ساختار اجتماعی جامعه مسلمانان در زمان حکومت ۵ سال و نه ماهه زمان امام علی صحبت می‌کنیم هرگز نباید ساختار جمعی مورد نظر امام علی در عرصه‌های سیاست و اقتصاد و اجتماع و فرهنگ و اطلاعات در مقایسه با ساختار اجتماع انسانی در قرن بیستم و نوزدهم قرار داد و شروع به نتیجه گیری کرد، این مقایسه

صد در صد غلط و بیهوده می‌باشد چراکه در زمان امام علی اصلا اجتماع و نهادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی تکوین پیدا نکرده بود تا امام علی بتواند با تکیه بر این نهادهای اجتماعی، به اجتماعی کردن سیاست و حقوق و اقتصاد و اطلاعات بپردازد. تمامی تلاش امام علی در جهت جمعی کردن سیاست و توزیع و خدمات و اطلاعات و فرهنگ بود نه اجتماعی کردن، این دو ترم از فرش تا عرش با هم متفاوت است، انقلاب بزرگی که امام علی کرد این بود که قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و مذهبی که در نظام عثمانی به صورت اریستوکراسی و قومی و قبیله‌ای اداره می‌شد، به صورت جمعی در کانتکس جامعه آن روز مسلمانان درآورد نه بیشتر از این و به همین دلیل اگر می‌بینیم که امام علی در وصیت نامه خودش به امام حسن و امام حسین پس از ضربت خوردنش می‌فرماید:

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَلَّا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَ إِن بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ شَيْءٌ مِنْهَا رُؤِيَ عَلَيْكُمْ وَ قَوْلًا بِالْحَقِّ وَ إِعْمَالًا لِلْأَجْرِ وَ كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِمُظْلَمٍ عَوْنًا - شما را سفارش می‌کنم به تقوای الهی و این که دنیا را نجوئید و نخواهید گرچه او شما را بجوید و بخواهد - و تاسف نخورید به آنچه از دنیا از دست داده‌اید - حق را بگوئید و به خاطر آخرت به حق عمل کنید نه به خاطر دنیا - دشمن ظالمان باشید و یاور مظلومان - أَوْصِيكُمْ بِجَمِيعِ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ ص يَقُولُ صَلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ - شما و تمام خویشاوندانم سفارش می‌کنم به تقوای الهی و نظم در امور خویش و اصلاح در میان مسلمانان چون من از جد شما پیامبر اسلام شنیدم که فرمود اصلاح میان مسلمانان از عموم نماز و روزه بهتر است - اللَّهُ اللَّهُ فِي الْآيَاتِمَا فَلَا تُعْبُوا أَقْوَاهُمْ وَ لَا يَضِيَعُوا بِحَضْرَتِكُمْ وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوَصِّي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ - خدا را خدا را در باره یتیمان از تغذیه و اطعام آنان نگاهید و مواظب باشید که آن‌ها تباہ و ضایع نگردند خدا را خدا را در باره همسایگان که سفارش پیامبرتان می‌باشد چراکه پیامبر اسلام همواره در باره آن‌ها سفارش می‌کرد تا آنکه گمان کردیم که برای ایشان نیز ارث مقرر خواهد کرد - وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْفَرَانِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تَخْلُوهُ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَاطِرُوا - خدا را خدا را در باره قرآن که دیگران در عمل نمودن به آن بر شما پیشی نگیرند - خدا را خدا را در باره نماز چراکه نماز ستون دین شماست - خدا را خدا را در باره حج و کعبه آن را خالی نگذارید

تا گرفتار عذاب خداوند نشوید - وَ اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَ التَّبَادُلِ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّنَابُرِ وَ التَّقَاطُعِ لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَكُمْ - خدا را خدا را در باره جهاد در راه خدا با اموال و جان‌هایتان و زبان‌تان و بر شما باد وحدت و ایثار و دوری کردن از تفرقه و قطع رابطه - امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید چراکه اصحاب قدرت بر شما مسلط می‌شوند و دعا و خواسته شما اجابت نمی‌شود - ثُمَّ قَالَ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفَيْتُمْكُمْ تَخْوِضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي أَنْظَرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاصْرَبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ وَ لَا تَمُتُّوا بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ - سپس فرمود - ای فرزندان عبدالمطلب ببینم با شعار علی را کشته‌اند دست به قتل عام مسلمانان بزنید بدانید که جز قاتل من کسی نباید کشته شود - توجه کنید اگر من در اثر این ضربه مردم او را تنها یک ضربت بزنید و حق ندارید او را مثله بکنید چون از پیغمبر شنیدم که می‌فرمود - از مثله کردن دوری جوئید هر چند بر سگ‌ها باشد» (نامه ۴۷ - وصیت امام علی به امام حسن و امام حسین - ص ۳۲۰ - س ۱۲ - نهج‌البلاغه جعفر شهیدی).

نباید تعجب بکنیم و بگوئیم که چرا امام علی در این وصیت نامه تاریخی خود به جای تکیه بر نهادهای اجتماعی جهت اصلاح اجتماع مسلمین از طریق اصلاح فرد می‌خواهد جامعه مسلمین را اصلاح بکند، تفاوت این دو رویکرد اصلاح جامعه از طریق نهادهای اجتماعی با اصلاح جامعه از طریق اصلاح فرد همان تفاوت زندگی جمعی و زندگی اجتماعی بشر است چراکه تا زمانیکه اجتماع بشر تکوین پیدا نکند نهادهای اجتماعی هم تکوین پیدا نخواهند کرد و لذا به موازات تکوین اجتماع بشری بود که نهادهای اجتماعی تکوین پیدا کردند. بنابراین برای امام علی در عصر و زمان خودش راهی جز این نمی‌ماند که برای فرهنگ سازی جهت جمعی کردن قدرت در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اطلاعاتی، خدماتی، توزیعی و تولیدی این فرهنگ سازی از طریق فردسازی شروع کند. همان کاری که پیامبر اسلام در دوران مکی انجام داد و به همین دلیل پیامبر اسلام در مکه به جای ساختن تشکیلات عمودی جهت کادرسازی و پرورش کادرها به صورت رویاروی و فردی اقدام به این کار می‌کرد، آنچنانکه تمامی کادری ساخته شده دوران حیات ۲۳ سال پیامبر اسلام بعد از بعثت دستپورده مستقیم خود پیامبر اسلام می‌باشند اما در این شرایط با تکوین پروسس حزب

و تشکیلات به صورت عمودی و افقی ما دیگر نباید در جهت پرورش کادرها به صورت رویارویی و فردی عمل کنیم بلکه بالعکس، باید به صورت نهادی و اجتماع ساز به انجام این مقصود بپردازیم.

البته این موضوع در خصوص تشکیلات افقی هم صدق می‌کند، چراکه پیامبر اسلام نه تنها در عرصه کادرسازی دوران ۱۳ ساله مکی به صورت رویارویی و فردی عمل می‌کرد، در عرصه جامعه سازی دوران ۱۰ سال مدنی هم به صورت رویارویی عمل می‌کرد و به همین دلیل در کانتکس کاریزماتیک می‌کوشید حضوری فیزیکی یا هویتی در تمامی تصمیم گیری‌های اقتصادی و نظامی و سیاسی و فرهنگی داشته باشد و اصلا معنای ولایت پیامبر آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید جز این نیست، چراکه در آن زمان راهی جز این برای پیامبر اسلام جهت جامعه سازی وجود نداشته است چون هنوز تئوری تشکیلات افقی به علت فقدان پروسس اجتماع بشری و جایگزینی پروسس جامعه به جای پروسس اجتماع امکان تکوین و رشد و تطور پیدا نکرده بود. صد البته این امر امروز به موازات تکوین و جایگزینی اجتماع بشری به جای جامعه قبلی بشری تغییر کرده است، چراکه با تکوین اجتماع انسانی در بستر نظام سرمایه‌داری ما دیگر برای اصلاح جامعه انسانی مانند زمان امام علی نباید به اصلاح فرد جهت اصلاح اجتماع بپردازیم بلکه بالعکس، ما باید به جای فرد، تکیه بر اصلاح از طریق نهادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بکنیم.

به عبارت دیگر با تکوین اجتماع انسانی اصلاح نهاد، جایگزین اصلاح فرد می‌شود و در همین رابطه جا دارد که در همین جا به این نکته اشاره کنیم که خدمت به جامعه هم در عرصه اجتماع با خدمت به جامعه در عرصه جامعه دچار یک تحول کیفی شده است، چراکه اگر ما می‌بینیم که در نظام جامعه در زمان امام علی حتی در زمانی که امام بر خلافت مسلمین فرمانروائی می‌کرد شب‌ها یا نیمه شب‌ها کیسه غذا و توشه برمی‌داشت و با پای خود به خانه یتیمان و بیوه زنان و فقیران می‌رفت، نباید تعجب بکنیم و یا اگر می‌بینیم که امام علی در نامه به مالک اشتر جهت فرمانروائی بر مصر می‌کوشد توسط توصیه‌های فردی به مالک اشتر به اصلاح تشکیلات فرمانروائی مصر بپردازد نباید تعجب بکنیم، چراکه در آن زمانیکه که هنوز نظام‌های سیاسی در جهان صورت سازماندهی اجتماعی پیدا نکرده است امام می‌بایست توسط تشکیلات جمعی سیاسی خودش از طریق سازماندهی کاریزماتیک اقدام به اصلاح امور بکند، چرا که در زمان امام علی هنوز نهادهای اجتماعی وجود پیدا نکرده است تا امام با تکیه بر آن‌ها

بتواند به صورت نهادی و اجتماعی به اصلاح اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بپردازد.

به عبارت دیگر دو راه بیشتر جهت مدیریت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه در زمان پیامبر اسلام و امام علی وجود نداشت.

راه اول تکیه بر نظام اریستوکراسی و نظام سنتی و کلاسیسم قبیلگی بود، همان راهی که شیخین و عثمان انتخاب کردند.

راه دوم تکیه بر نظام کاریزماتیک جهت جایگزین کردن جامعه به جای قبیله بود، همان راهی که پیامبر اسلام و امام علی انتخاب کردند.

بنابراین در عرصه سیاسی به علت اینکه در زمان امام علی هنوز نهادهای سیاسی اجتماعی و حکومتی مثل احزاب، تکوین پیدا نکرده‌اند امام علی نمی‌تواند به صورت علمی و انقلابی، دموکراسی را در جامعه آن روز پیاده کند زیرا دموکراسی بر شانه نهادهای اجتماعی استوار می‌باشد نه بر شانه نهادهای کاریزماتیک و فردی، یعنی تا در یک جامعه نهادهای اجتماعی و سیاسی مثل احزاب و سندیکاها و اتحادیه‌ها و انجمن‌ها تکوین پیدا نکنند توسط تکیه فردی و کاریزماتیک ما نمی‌توانیم معجزه بکنیم و دموکراسی را برقرار کنیم. عین همین مساله در خصوص سوسیالیسم هم صدق می‌کند چراکه هر وقت ما می‌گوئیم ابوذر سوسیالیسم خدا پرست بود، نباید فوراً با ترم سوسیالیسم علمی کلاسیک قرن نوزدهمی بشر به تحلیل اندیشه و شعارهای ابوذر غفاری بپردازیم، این کار صد در صد غلط می‌باشد چراکه زمانی که ما می‌گوئیم ابوذر سوسیالیسم خدا پرست بوده یا مزدک و مزدکیان در عصر ساسانیان سوسیالیسم لائیک بودند، مقصود ما این است که این‌ها معتقد به اقتصاد جمعی و سیاست جمعی و توزیع جمعی و تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و مذهبی به صورت جمعی بودند، به جای طرفداران تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی و مذهبی و فرهنگی و اطلاعاتی به صورت فردی، که صد البته این سوسیالیسم با سوسیالیسم به معنای اجتماعی شدن تولید و توزیع و قدرت و فرهنگ و اطلاعات و سیاست که ۳۴ سال است خواسته و شعار نشر مستضعفین می‌باشد، متفاوت می‌باشد. ❏

ادامه دارد

## نشر مستضعفین در ترازوی

# جلسات پالتاکی

### ۱ - چه نیازی به جلسات پالتاکی؟

برخلاف اندیشه متنی که یک نوع سخن گفتن مرده می‌باشد) یک نوع سخن گفتن زنده است که آنچنانکه شریعتی معتقد بود خود بستر ساز تولد اندیشه و زایش دینامیک مستمر فکر می‌باشد و قطعا یکی از راه‌های تکوین مغز مولد اندیشه و فکر که بزرگترین آرزوی شریعتی بود از طریق همین پلمیک و مناظره دیالکتیکی حاصل می‌شود.

لذا از آنجائیکه این خویشاوندان تصمیم به نقد پالتاکی «نشر مستضعفین» گرفتند بر خویش کفران نعمت دانستیم تا از کنار آن‌ها بی تفاوت عبور کنیم بر این سیل و بر این صراط تصمیم گرفتیم تا ما هم در برابر هر تشست این خویشاوندان در پالتاکی نیم‌نگاهی به نشست آن‌ها و سخن نقادانه آنها به «نشر مستضعفین» داشته باشیم و برداشت خود را از نگاه و تاثیر و پیام نشست آنها به خودمان عرضه کنیم. باشد که در این رابطه بتوانیم ره توشه‌ائی برای رفتن آینده «نشر مستضعفین» فراهم کنیم و زنبور عسل مورد نظر

از آنجائیکه با خبر شدیم که جمعی از خویشاوندان تصمیم گرفته‌اند تا در راستای ایجاد راهی نو در جامعه بحران زده تئوریک ایران توسط دیسکورس نقد در اندیشه دینی و جامعه دینی و جنبش دینی جامعه ما بر خلاف حرکت روندگان قبلی که همیشه حرکتی منقادگونه در چارچوب ارکان تقلید و تعبد و تکلیف اسلام فقهاتی داشته‌اند روندی منتقدگونه برگزینند تا بدین وسیله در جامعه و تاریخ اندیشه مذهبی ما موجی نو بر خلاف گذشتگان از سر گیرند تا با تکیه بر دیالکتیک نه فقط به عنوان روش فهم جهان و واقعیت‌ها و در نظر گرفتن پیوند دینامیک بین ذهن و عین، بلکه مهم‌تر از آن دیالکتیک به عنوان روش ترویج و تبلیغ در عرصه پلمیک اندیشه در صحنه پالتاکی به صورت زنده و دو طرفه به نمایش گذارند و از آنجائیکه به قول معلم کبیرمان شریعتی این خویشاوندان رفتن برای انجام این مقصود خود «نشر مستضعفین» را برگزیده‌اند تا با سلاح نقد آنچنانکه لنین معتقد بود بی رحمانه این اندیشه را برای کشف حقیقت نه جذب منفعت و دفع مخالف به زیر تازیانه نقادانه خود بکشند تا ضربه خورهای این اندیشه را به ما نشان دهند.

آنچنانکه فرانسویس بیکن معتقد بود این‌ها هم معتقدند که اندیشه را نباید مانند عنکبوت بیرون از عرصه نقادانه به صورت ذهن‌گرایانه و مجرد به هم بیافیم و یا مانند مورچه خارج از عرصه دیالکتیک برخورد منتقدانه به صورت یک سلسله دانستنی‌های مجرد ذهنی انبار کنیم بلکه باید چونان زنبور عسل در عرصه دیالکتیک نقادانه نظری از شیره گل محصول برخوردهای پلمیک نظری دیالکتیکی عسل مصفای استحاله شده پراکسیس نظری بسازیم تا بدین وسیله بتوانیم با دستیابی به نوآوری تئوریک قبل از شوریدن بر واقعیت‌های معضل عملی اجتماعی جامعه ایران بر علیه تئوری‌های دکماتیسم و ارتجاعی بستر ساز و حافظ این معطلات عملی اجتماعی بشوریم.

در این رابطه است که تماشای مناظره و پلمیک این خویشاوندان در صحنه پالتاکی برای ما هم فال است و هم تماشا چراکه پالتاکی نقد دیالوگی و زنده و دو طرفه اندیشه در عرصه فضای مجازی می‌باشد لذا از آنجائیکه همین ویژگی دیالوگی بودن و دو طرفه بودن و صوتی بودن آن به قول شریعتی

فرانسیس بیکن بشویم تا بتوانیم از شهد گل‌های دیالکتیکی جدال نقادانه پالتاکی برای خود و «نشر مستضعفین» عسل مصفا تهیه بکنیم و تنها در این صورت است که ما می‌توانیم بگوئیم خویشاوندان پالتاکی می‌توانند فصلی نو در دیسکورس مذهبی و دینی جامعه ما ایجاد کنند چرا که بر خلاف اندیشه‌های غیر مذهبی در جامعه ما که به صورت مشخص از بعد از شهریور ۱۳۲۰ متولد شده‌اند و در طول این ۷۰ سال این اندیشه‌ها پیوسته در عرصه جدال نقادانه یک دیگر متولد شده‌اند.

از آنجائیکه حیات اسلام فقهاتی که اندیشه مسلط بیش از هزار ساله بر تاریخ و فرهنگ ما می‌باشد بر پایه تقلید و تکلیف و تعبد استوار است همین ماهیت تکلیفی و تقلیدی و تعبدی اسلام فقهاتی باعث گردیده تا در طول بیش از هزار ساله سلطه این اسلام فقهاتی، اسلام روایتی، اسلام صوفیانه هند شرقی، اسلام فیلسوفانه یونانی زده ارسطویی، اسلام ولایتی و اسلام حکومتی بر جامعه ایران، مردم ایران به جای جدال دیالکتیکی اجتهادسازانه منتقدانه شیوه منقادگرایانه نظری و عملی داشته باشند. به همین دلیل است که تنها از زمان طرح اندیشه شریعتی از سال‌های ۴۵ تا کنون از آنجائیکه اسلام فقهاتی و زیارتی و روایتی و ولایتی در جامعه ما در برابر حرکت شریعتی احساس خطر کرده و می‌کند لذا مجبور به نقد این اندیشه شدند اما از آنجائیکه انبان این حضرات در نقد اندیشه شریعتی خالی از سلاح بود لذا با انگیزه هیستریک در طول نیم قرن گذشته به جنگ اندیشه شریعتی آمدند و همین امر باعث گردید تا این نقد بی رحمانه اسلام حوزه بر اندیشه شریعتی یا صورت تکفیری مانند فتوای میلانی و دیگر مراجع به خود بگیرند و یا شکل چاروداری مانند نقدهای شیخ مرتضی مطهری بر شریعتی داشته باشد و یا مانند آنچه که در اعلامیه مشترک بازرگان و مطهری در سال ۵۷ دیدیم وسیله کسب هویت سیاسی بشود که حاصل همه این‌ها آن شد تا این همه نقد و سخن بر علیه شریعتی جز یک سلسله فحاشی‌های کینه توزانه حاصلی دیگر برای ادبیات مذهبی ما در برداشته باشد.

به همین دلیل آنچنانکه اعلامیه مشترک بازرگان - مطهری در سال ۵۷ بر علیه شریعتی دیدیم خود سلاح نقد در دیسکورس مذهبی جامعه ما صورت وجه معامله قدرت گردد نه بستر کشف حقیقت و صد البته این سلاح به صورت یک اپیدمی از جریان ارتجاع مذهبی به عرصه لیبرال‌های مذهبی جامعه ایران از بازرگان تا سروش هم انتقال پیدا کرد آنچنانکه در حرکت آخرین خاکریز جریان لیبرالیسم مذهبی در رژیم مطلقه فقهاتی یعنی عبدالکریم سروش مشاهده کردیم درست در

زمانی که خمینی به عنوان نماینده اسلام عزتمند مسلمین از طرف سروش مطرح می‌شد و مطهری در نگاه سروش به عنوان نماینده اسلام معرفت‌اندیش تجلیل می‌شد، همین عبدالکریم سروش با طرح شریعتی به عنوان نماینده اسلام معیشت‌اندیش پس از اینکه خمینی حتی حاضر نشد مانند راشد رژیم شاه در صدا و سیما به تبلیغ اسلام صوفیانه خود جهت بسترسازی لیبرالیسم بپردازد و خامنه‌ای را مامور کرد تا صدای اسلام صوفیانه سروش را قطع کنند در «فرجه تر از ایدئولوژی» پس از پوشیدن لباس سیداحمد فرید و زدن عینک اسلام‌شناسی صوفیانه هانری کرین فرانسوی با عصای ضد ایدئولوژی داریوش شایگان علم نقد اندیشه شریعتی آن هم در راستای نفی تاریخ اندیشی و نفی سوسیالیسم و نفی دموکراسی سوسیالیستی شریعتی بلند کرد.

بدین ترتیب است که ادبیات نقادانه در جامعه مذهبی ایران نه در چارچوب فرهنگ اسلام دگماتیسم حوزه‌های فقهاتی و نه در کانتکس فرهنگ اسلام انطباقی لیبرالیسم مذهبی نتوانست به صورت مستقل بسترساز پویا اندیشه جامعه بشود بلکه بالعکس در خدمت تسویه حساب جناح‌های قدرت در راستای افزایش توان چانه زنی برای کسب بیشتر قدرت در آمد و به همین دلیل به موازات اینکه سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی این منتقدین را از عرصه قدرت مانند دستمال کلینکس در طول ۳۶ سال گذشته بیرون می‌انداختند، یکشبه مانند بابا طاهر عریان «امسیت کردیا و اصحبت عربیبا» سلاح و قلم نقادانه خود در خدمت دکان دو نیش جدید خود در می‌آوردند و برای خامنه‌ای نامه می‌فرستادند که:

هر چند بردی آم روی از درت نتام

جور حبیب خوش‌تر کز مدعی رعایت

بدین ترتیب است که خلاء دیسکورس نقادانه در تاریخ تکوین اندیشه مذهبی در جامعه ایران نه تنها هرگز در خدمت کشف حقیقت و کاهش درد رنج توده‌ها نبوده است بلکه بالعکس پیوسته در راستای جذب منفعت جریانی و گروهی بوده است تا هر جریانی در موضع قدرت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و مذهبی توسط نقد ثابت کند که «من مصییم و خصم مخطی» و این امر بسترساز آن شده است تا اندیشه‌های مذهبی در جامعه ما نتوانند در تنور نقادانه کشف حقیقت (نه جذب منفعت) چکش کاری بشوند تا توسط آن، آنچنانکه در جامعه غرب از قرن هفدهم و به خصوص قرن ۱۸ و ۱۹ شاهد آن بودیم بسترساز

دستاوردهای نوین فکری در جامعه ما بشود و این درد بزرگ علامه محمد اقبال لاهوری است که در کتاب «سیر فلسفه در ایران» خود سخن خود را با این سوال آغاز می‌کند، چرا در غرب از بعد از دوران روشنگری و رنسانس به بعد ما با مکتب‌ها و مشرب‌های گوناگون فلسفی روبرو هستیم اما در جامعه مسلمین از قرن چهارم تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد تنها دو مشرب وارداتی اشرافی افلاطونی و مشائی ارسطویی تعیین کننده تمامی تاریخ فلسفه ما از فارابی و ابن سینا تا ملاهادی سبزواری و طباطبائی و مطهری و غیره بوده است هیچگونه نوآوری فلسفی در طول هزار ساله گذشته تاریخ فلسفه ما صورت نگرفته است؟ و هر چه گفتیم جز تکرار و لباس مذهبی کردن بر تن همان اندیشه متافیزیک افلاطونی و ارسطویی دستاورد تازه‌ائی نبوده است؟

از نظر اقبال بدین ترتیب بوده است که چراغ عقلانیت در جامعه مسلمین و در راس آن‌ها حوزه‌های فقهاتی برعکس مغرب زمین کور و خاموش بوده است و همین خاموشی چراغ عقلانیت در جامعه مسلمین و حوزه‌های فقهاتی در طول بیش از هزار سال گذشته بوده که باعث گردیده تا علاوه بر اینکه تمدن اسلامی از قرن چهارم به بعد چهره فقهاتی به خود بگیرد خود این امر بسترساز آن شده تا جغرافیای رنسانس و روشنگری از شرق به غرب منتقل شود و غلبه اسلام فقهاتی توسط ارکان تعبد و تقلید و تکلیف همراه با خاموش شدن چراغ عقلانیت باعث شد تا مسلمین به خواب هزار ساله زمستانی فرو بروند و آن زمانی با فریادهای سیدجمال و اقبال و شریعتی از خواب زمستانی بیدار شدند که دیگر دیر شده بود چراکه سرمایه‌داری غرب در لباس مدرنیته هم اقتصاد، هم سیاست، هم فرهنگ، هم سنت و هم مذهب و عقیده و همه چیز مسلمین را به چالش گرفته بود و در چنین شرایطی بود که اسلام فقهاتی حوزه تنها با سلاح فقهی حلال و حرام و مکروه و مباح و مستحب به جنگ سونامی مدرنیته و بورژوازی برخاست که به قول کارل مارکس تمام جهان بر مثال تصویر خویش در حال نقاشی کردن بود آن هم آنچنان جنگی که به قول مولوی مطرب با سلطان ترک داشت.

مطرب آغازید نزد ترک مست

در حجاب نغمه اسرار السست

می‌ندام که تو ماهی یا وثن

می‌ندام که چه می‌خواهی زمن

می‌ندام تا چه خدمت آرمت

تن زخم یا در عبارت آرمت

ای عجب گر نیستی از من جدا

می‌ندام تو کجائی من کجا

می‌ندام که مرا چون می‌کنشی

گاه در بر گاه در خون می‌کنشی

همچنین لب در ندانم باز کرد

می‌ندام می‌ندام ساز کرد

چون زحد شد می‌ندام از شگفت

ترک ما را زین حراره دل گرفت

بر جهید آن ترک و دبو سی کشید

با علا لا بر سر مطرب دوید

گرز را بگرفت سرهنگی به دست

گفت نی مطرب کنشی این دم بد است

گفت این تکرار بی حد و مرش

کوفت طبعم را بکوم بر سرش

قلتیانا می‌ندانی گه مخور

و آن چه می‌دانی بگو مقصود بر

مثنوی - دفتر ششم - ص ۳۶۳ - سطر ۱۳

به هر حال به موازات تعطیل شدن ادبیات منتقدانه و در غلاف رفتن سلاح نقد در میان مسلمین اعم از شیعه و سنی چراغ عقلانیت در میان مسلمین خاموش شد و بدین ترتیب است که امروز اصحاب پالتاکی تصمیم گرفته‌اند که پس از هزار سال خاموشی چراغ ادبیات نقادانه در جامعه مذهبی ما، دوباره این چراغ را در بستر پالتاکی برای کشف حقیقت در راستای کاهش درد رنج توده‌های جامعه ما روشن کنند تا در عرصه پالتاکی با زبان و کلام زنده و دیالوگ دو طرفه در کانتکس حرکت ترویجی نه تبلیغی آتشی به قول مولوی در این زمان در این تاریخ خانه پنبه زار جامعه ایران بیاندازند.

این زبان چون سنگ و فم آتش وش است

و آن چه بجهد از زبان چون آتش است

سنگ و آهن را مزین بر هم گزاف

گه زروی نقل و گه از روی لاف

زان که تاریک است و هر سو پنبه زار

در میان پنبه چون باشد شرار

ظالم آن قومی که چشمان دوختند

تو پای در این ره بنه هیچ مپرس

و زسخن‌ها عالی را سوختند

خود راه بگوید که چون باید رفت

عالی را یک سخن ویران کند

در کانتکس رابطه ارگانیک عمل و تئوری این دیالکتیک به تدریج نقشه مسیر رفتن را اگر به قول معلم کبیرمان شریعتی همراه با صداقت و صمیمیت باشد برای ما ترسیم می‌کند.

روبهان مرده را شیران کند

مثنوی - دفتر اول - ص ۲۴ - س ۱۴

به هر حال وظیفه ما است تا به مصداق آیه ۱۰۵ سوره مائده «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» - ای همه کسانی که ایمان آوردید در عرصه عمل هر فرد و گروهی از شما باید مسئول عمل خود باشد اگر شما خود بر حرکت و عمل خودتان سوار و مسلط باشید آفت‌های حرکت دیگران به شما آسیبی نمی‌زند همه شما انسان‌ها مسیری یگانه و یکسویه به سوی خداوند دارید پس ای پیامبر پیوسته این مومنین را با تئوری عمل شناس غنای پراتیک ببخش» لذا در این رابطه جهت استمرار حرکت این خویشاوندان بر خود واجب دیدیم تا به عنوان تماشاگر صحنه آن‌ها نکاتی چند تقدیم راه این عزیزان بکنیم تا شاید ره توشه‌ائی باشد که در کوله پشتی این عزیزان قرار گیرد تا بدانند که نیاز ما تماشاگران به بازی این بازیگران بیشتر از نیاز آن بازیگران به تماشای ما تماشاگران است، باشد که قبول افتد و در نظر آید. ❏

به هر حال ضمن خیر قدم و طلب موفقیت برای این خویشاوندان از آنجائیکه نشر را به عنوان اولین پروژه خود در کارگاه نقادانه خود انتخاب کردند استقبال می‌کنیم چراکه اعتقاد داریم که بها دادن به یک حرکت برعکس آنچه که امروز در جامعه مذهبی ما متعارف شده است با تجلیل و تعریف و تسلیم و تقلید و تبلیغ حاصل نمی‌شود بلکه آنچه که باعث آب بندی و پویائی تاریخی یک اندیشه می‌شود آب دیده کردن آن فولاد در تنور نقادانه دیالکتیک دو طرفه نظری است که به قول مولوی

هست حیوانی که نامش اشغراست

او به ضرب چوب خوب و لمر است

تا که چوبش می‌زنی به می‌شود

او به ضرب چوب فربه می‌شود

البته از خداوند بزرگ برای خودمان در برابر تاثیر پذیری دیالکتیکی از نقد مشفقانه این عزیزان طلب سعه صدر می‌کنیم لذا هم‌زبان و هم‌گام با موسی دعا می‌کنیم:

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي - وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي - وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي - يَفْقَهُوا قَوْلِي» - خداوندا برای تحمل عقیده مخالف سینه ما را گشاده ساز و سنگینی امر را بر ما آسان گردان و گره‌ها را از زبان و قلم ما بر دار تا به راحتی عقیده یکدیگر را فهم کنیم» (سوره طه - آیه ۲۵ تا ۲۸) باشد که بتوانیم هم‌گام با شما تأثیری پذیری خویش از نقد شما به صورت سلسله مقالات نیم نگاهی به پالتاکی تقدیم آن خویشاوندان بکنیم.

ادامه دارد

## ۲ - آسیب‌شناسی پالتاکی:

البته هر کار نوئی به موازات بزرگی و ارزش و اهمیت آن ضربه پذیر و آسیب پذیر می‌باشد و به مصداق آیه ۶۹ - سوره عنکبوت «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...»